

نمونه‌هایی
از
تفصیح فارسی معانی

شمال برخی از آثار؛
عباس قبال آشتیانی
محمد علی فروغی (نوکار الملک)
مجتبی مینوی
دکتر پرویز نائل خانلری
نصیبی

برگزیده
دکتر حلال‌تسینی

نمونه‌هایی
از
تشریح فارسی معاصر

جلد اول

شمال برخی از آثار:
عباس قبال آشتیانی
محمد علی فروغی، نوکاه الملکات

دکتر پرویز نائل خان طبر

سیحی

برگزیده
دکتر حلال تسمینی

چاپ دوم، تهران ۱۳۴۷

چاپ اول شهریور ۱۳۳۸

چاپ دوم شهریور ۱۳۴۲

ناشر

کتابفروشی زوار تهران ، خیابان شاه آباد

چاپ دوم این کتاب در دوهزار نسخه به تاریخ شهریورماه ۱۳۴۷ خورشیدی در چاپخانه علی اکبر علمی انجام پذیرفته و به شماره ۹۴۵ مورخ ۱۳۴۷/۷/۲۰ در دفتر مخصوص کتابخانه ملی به ثبت رسیده است .

بها : ۲۲۵ ریال

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۱	مقدمه چاپ دوم
۳	مقدمه چاپ اول
۱۳	عباس اقبال آشتیانی
۲۰	دانشمند واقعی و معرفت حقیقی
۲۷	کهنه و بو
۳۲	اهمیت مقام مطبوعات
۳۹	آئین مانوی
۴۴	اصفهان و آثار تاریخی آن
۵۱	غلط املائی
۵۹	لزوم احیای کتب قدیمه
۶۹	آزادی فکر
۷۵	غارت مثنویات
۷۷	اندیشه و عشق
۸۲	محمد علی فروغی (ذکاء الملک)
۹۶	ایران را چرا باید دوست داشت
۱۰۳	مقام فردوسی و اهمیت شاهنامه
۱۰۷	ادای سخن یا سخن سرائی
۱۲۹	سخنوری رومیان
۱۳۶	گفتار سبزون در دفاع از میلون
۱۴۳	دکارت
۱۴۵	روسو
۱۵۱	مجتبای مینوی
۱۶۸	عمر دوباره
۱۷۸	عبرت تاریخ
۱۸۵	نمایش «ایرانیان»
۱۹۰	قصه ذمی از اهل باث
۱۹۹	احقاق حق يك بجه
۲۳۱	بنفشه ملکه
	زندگانی بشری
	قصه فاوست

۲۳۶	هدایای هیمکف
۲۴۳	دکتر پرویز فائق خانلری
۲۴۵	نامه‌ای به پسر
۲۴۹	دفاع از زبان فارسی
۲۵۵	پاک باخته
۲۶۱	شعر مرگ
۲۶۵	شعر نو
۲۷۰	انتقاد
۲۷۶	هستی یا نیستی
۲۸۰	همسایگان ناشناس
۲۸۴	قالی نو
۲۸۸	نوروز
۲۹۲	نویسندگی
۲۹۷	بیماری الفاظ
۳۰۳	لفظ عامه و لفظ قلم
۳۱۰	هنر نمایش
۳۱۴	درد روزگار
۳۱۸	دانش و آراستگی
۳۲۵	سعید قمیسی
۳۲۷	ستارگان میاه
۳۳۲	آشیان خراب
۳۳۸	راه آدم شدن
۳۴۳	سپیل تمدن
۳۴۶	پرده درون نما
۳۵۱	جنایت من
۳۵۶	انجیر هندی
۳۶۰	حافظ مایه رسوائی نیست
۳۶۶	مکتوب بیست و سوم
۳۶۹	مکتوب بیست و نهم
۳۷۳	مکتوب چهل و ششم
۳۷۷	هزار و صدمین سال رودکی
۳۸۲	ماه محاسب
۳۹۷	غریب‌التمذ غیور
۴۰۲	شهید حیوه
۴۰۸	اعیر راده نافرحام

مقدمه چاپ دوم

قریب هشت سال پیش چاپ اول این کتاب منتشر گردید . غرض از تألیف کتاب حاضر به شرحی که در مقدمهٔ چاپ اول آمده است آن بود که دانشجویان دانشکدهٔ همتی مناسب و مفید ، محتوی آثار فصیحی نویسندگان معاصر ایران را در اختیار داشته باشند تا ایشان را در نگارش زبان فارسی یار و مددکار باشد .

خوشبختانه در طی این مدت ، این کتاب به وسیلهٔ عده‌ای از استادان فاضل دانشگاه‌ها و مدارس عالیّهٔ کشور به عنوان کتاب درسی برگزیده شد و به قرار اطلاع در برخی از مدارس کشورهای خارجی چون مدرسهٔ السنهٔ شرقی دانشگاه لندن نیز در ردیف کتابهای درسی قرار گرفت . اینک که اثر حسن توجه و استقبال استادان دی صلاحیت ، نسخ چاپ اول کتاب حاضر که شامل برگزیدهٔ آثار پنج تن از استادان مسلم زبان و ادب فارسی است پایان رسیده است ، به پیشنهاد آقای اکبر زوار مدیر محترم کتابفروشی زوار ، تهران ، این کتاب تجدید طبع می‌شود بدین امید که جوانان و دانشجویان عرب برای فراگرفتن زبان شیرین فارسی از آن بهره‌مند گردند . نگارنده امیدوار است جلد دوم این کتاب را نیز در آیندهٔ نزدیک در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد .

در این چاپ ، مست به چاپ اول ، فقط شرح حال سه تن از نویسندگان که آثارشان در این کتاب آمده است تکمیل گردیده ، و در مقالات استاد فقید ، سعید نفیسی ، نیز چند مقالهٔ دیگر بحای برخی از مکتوبات مقتبس از کتاب فرنگیس چاپ شده است . باکمال تأسف در فاصلهٔ جاب اول و چاپ دوم این کتاب ، استاد بزرگ سعید نفیسی که برخی از آثارش ریب صفحات این کتاب گردیده است و بر بنده حق استادی و ارشاد بسیار دارد در گذشت . رواش شاد باد که استادی دانشمند و معلمی شایسته بود .

در اینجا وظیفه خود می‌دانم که از دوست ارجمندم آقای کمال اجتماعی کدتمام اوراق این کتاب را با کمال دقت و حوصله غلط‌گیری کرده و کار چاپ کتاب را از هر جهت در تهران در زیر نظر داشته‌اند سپاسگزاری کند .

چون نگارنده ضحواست در مقدمه چاپ اول این کتاب ، بسبب آنکه نمودار دوره‌ای از زندگی اوست تغییری دهد ، آنرا بهمان صورت سابق عیناً چاپ کرد و این چند سطر را بعنوان مقدمه طبع دوم کتاب افزود .

جلال متینی

مشهد ، اول شهریورماه ۱۳۴۷

چاپ

لزوم مطالعه برای جوانان در هر زمان خاصه در عصر ما از جمله اموری است که فواید آن بر کسی پوشیده نیست، خو گرفتن بدین کار گذشته از آنکه بر گنجینه معلومات جوانان می افزاید و ارتباط ایشان را با گذشته بنحو جمعی محفوظ می دارد، بدانان مجال و امکان می دهد که از کاروان تمدن بشری باز پس نمانند و همواره با سیر افکار جهانیان هم عنان باشند. اگر می بینیم چاپ را مادر اختراعات بشمار آورده اند سببی جز این ندارد که با تکثیر نسخه های آثار مفید، راه مطالعه را برای طالبان با یپایی ارزان هموار می سازد و در نتیجه سطح دانش بشری روز بروز بالاتر می رود و همد در می یابند که برخلاف پندار آنان آنچه می دانند در برابر آنچه باید بدانند اندک است.

در کشور ما نیز اگر چند این کار شروع شده و کتابهای بسیار بطبع رسیده است مع هذا در قبال کشورهای مرفعی امروز و حتی برخی کشورهای درجه دوم، ما لرزان لرزان گامهای نخستین را بر می داریم و هنوز اندر خم یک کوچه ایم.

راست است که بیست سی سال پیش کتاب کم چاپ می شد اما اکثر آنها تألیف یا ترجمه کسانی بود که لطایف زبان فارسی را خوب می دانستند، به ادبیات کهن زبان مادری خود و زبان عربی که خواه ناخواه با زبان فارسی ارتباطی ناگسستی دارد آشنایی کامل داشتند، مترجمان نیز زبان و ادبیات اروپایی را آن چنانکه باید فرا گرفته بودند و پس از سالها ممارست و آشنایی به اسلوبهای مختلف نگارش در نهایت دقت و احتیاط قلم را به روی کاغذ بحرکت می آوردند و در نتیجه حاصل کارشان اگر هم کم بود خوب بود. البتہ این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که در آن روزگار افراد کتاب خوان و باسواد اندک بودند ولی این روزها در عین اینکه خواستاران

کتاب زیاد شده‌اند بنا به علل اجتماعی و اقتصادی ، تعمق و دقت و پشت کار که رکن اساسی هر کاری است بخصوص در جوانان ما به ضعف گراییده و بدین جهت کارهای ما در اکثر مسائل و بخصوص در آنچه به کتاب و کتاب خواندن و قضاوت در امور ارتباط حاصل می‌کند سطحی و نااستوار ، و گاه گاه نستجیده است. غالباً توجه به اصول مسائل و کنه مطالب را از یاد می‌بریم ، در خصوص هر مطلب تنها به مسموعاتی چند یا آنچه در کتاب و مجله بی‌پایه‌ما یدای می‌خوانیم اکتفا می‌کنیم و آنگاه برای اثبات و طرفداری از نظریات خود که پایه‌اش بر آب است آن چنان تعصب بخرج می‌دهیم که صاحب نظران را بتحیر می‌افکنیم و خامی و بی‌مایگی خویش را بر همد آشکار می‌سازیم . به همین جهت است که چون با این مقدمات به مطالعه کتاب می‌پردازیم اغلب با داشتن درجات علمی مختلف و مناصب و عناوین مهم و ادعاهای فراوان ، چون کودکان فقط طالب داستانیم آن هم قصه‌های بسیار ساده و پیش پا افتاده‌ای که نتیجه قصه را نویسنده بدون هر گونه پرده پوشی برای ما بیان داشته باشد و بهیچ وجه بدانندیشد و تفکر و تأمل نیازی نباشد. علت این انحطاط چیزی جز این نیست که مدت‌هاست ما را در مدارس عادت نداده‌اند درباره امور به تفکر و تأمل بپردازیم، علت و معلول را پیدا کنیم و از صغری و کبری اگر بدانیم مت بد تشجد برسیم . بسیاری از ما افراد تحصیل کرده، ساده و کودکان است، در کارها فقط بدخلوا هر و رنگ آمیز بها نظر داریم و حقیقه پیش خود فکر می‌کنیم ما را به مطالب دقیق و عمیق نیازی نیست جد علت غائی و هدف زندگانی را تهیه غذا و پوشاک و خانه و ارضای تمنیات خویش می‌پنداریم و حداکثر برای آنکه بر دیگران مزیتی داشته باشیم در اتومبیل آخرین سیستمی سوار می‌شویم ، به آخرین مد لباس می‌پوشیم ، هر روز خود را به سگلی می‌آراییم ، از کارهای مبتذل و ناپسند عوام الناس و تربیت نایافتگان اروپا و آمریکا تقلید می‌کنیم و یا بدون آنکه بد یکی از زبانهای اروپایی آشنایی کافی داشته باشیم برای آنکه از دیگران عقب نمانیم چند ماهی به اروپا یا آمریکای رویم ، ساختمانها ، باغها و تفریحگاههای معروف آنجا را « تماشا » می‌کنیم

و خوشحال و خندان بکشور خود باز می‌گردیم. ولی برخلاف همین مردمی که برای تماشای کشورشان رنج سفر را بر خود هموار می‌سازیم، بسیاری از ما که با اصطلاح تحصیل کرده‌ایم و دوره‌های مختلف دبستان و دبیرستان و دانشکده را پشت سر گذاشته‌ایم پس از اتمام دوران مدرسه دیگر با مطالعه سرو کاری نداریم و تصور می‌کنیم کتاب خواندن و بد کتاب و کاغذ و قلم پرداختن کار اطفال مکتب‌خانه است. و با خود می‌گوییم چه ضرورت دارد که ما با این سن و سال و با این سخنان بزرگی که بر زبان می‌آوریم، وظاهر بسیار آراسته و گاه عالیم‌نمای خود چون «شاگردان مدارس» کتاب بخوانیم؟ بعلاوه اگر بعلتی هم بد مطالعه بپردازیم، چه این کار خواه ناخواه اخیراً باب شده است، همین روزنامه‌های خبری و مجلات رنگارنگی که داریم حداکثر با جزوهای ضمیمه‌اش، ما را کفایت می‌کند و چون در صدد نمایش عدم دوستی و دانش پروری خود نیز بر می‌آییم و «مجاهدتی» می‌کنیم، در این راه بد تقلید از مردم متمدنی که بی کتاب زندگانی نمی‌توانند کرد، راهی دیگر بر می‌گزینیم و فی‌المتل به مشورت کتابفروش، در اطاق کار یا پذیرایی خود کتابخانه‌ای بوجود می‌آوریم و تعدادی کتابهای خوش قطع خوش جلد طلاکوب می‌خریم و در طبقات «کتابخانه‌شده» خویش می‌گذاریم، تا هم از بی طرف همه چیز زندگانی ما از نظر صوری بیکدیگر هم آهنگ و هم رنگ باشد و واحد جالبی را بوجود بیاورد، و هم از طرف دیگر همفکران ما که بی‌خردانی چون ما هستند، ما را که چون ایشان شیره آفاقیم بستانند و روشمان را در راه تقلید صرف مورد تحسین قرار دهند.

وقتی کار بدین مرحله رسید برای چنین افراد کتاب خوانی هر کس می‌تواند قلم بدست گیرد و کتاب بنویسد، شعر بگوید و خود را در صف هنرمندان قرار دهد، و در چنین بازار آشفته‌ای است که رواج بازار مطالب بی‌مغز مغبوط گمراه‌کننده بخصوص بوسیله اکثر مجلات ما و نویسندگان بی‌مایه روزافزون می‌گردد، و کسانی که رنجی برده‌اند و از زبان و ادبیات و اطلاعات سودمند گنجی اندوخته، خود را از انظار

این بی‌هنران هر چه بیشتر مخفی می‌سازند، بچه‌می‌دانند کالای ایشان را خریداری نیست و عرضه داشتن کالای مرغوب به این خریداران کوردل کم‌مایهٔ پرمدها جز عرض خود بردن ثمری در بر ندارد. بدین جهت است که امروز مطالب آموزنده بخصوص نزد اکثر دانش‌آموزان و دانشجویان ما چندان مطلوب نیست آنچه بد فکر و اندیشهٔ رسانیدن آدمی به کمالات مطلوب آفرینش بستگی دارد متاع نامرغوبی است که نذرتنها جوانان ما را بدخود متوجه نمی‌سازد بلکه پدران و مادران ایشان را هم اگر در ردیف همین تحصیل‌کردگان باشند به‌سوی خود جلب نمی‌کند. این نقص بزرگ کارمادر زمینهٔ کتاب و مطالعه است ولی ریشهٔ این بی‌مایگی و ساده‌دلی و زندگانی طفلانهٔ جوانان ما را باید در برنامهٔ مدارس و وضع موجود آن جست‌وجو کرد. با وجود آنکه پیشرفت ظاهری و طولی فرهنگ در سی سال اخیر به نسبت سالهای قبل از آن کاملاً محسوس و مشهود است و با وجود آنکه آمارها نشان می‌دهد که از نظر کمیت هر سال تعداد نوآموزان ما نسبت به سالهای پیش افزایش قابل توجهی می‌یابد، اما با کمال تأسف باید اذعان کرد که از نظر کیفیت نه تنها در برخی شؤون فرهنگی ما چندان پیشرفتی حاصل نگردیده بلکه چون در مقام مقایسه برآیم انحطاط بازرگی نیز دیده می‌شود. راست است که وزارت فرهنگ مساعی فراوان در بسواد کردن مردم مبذول می‌دارد و امروز دبستان و دبیرستان به نسبت سی سال پیش بسیار داریم و علاوه بر دانشگاه تهران چندین دانشگاه دیگر نیز در مراکز استانی افتتاح شده است و آمار و ارقام بر این پیشرفت گواه صدقی است ولی در مورد آموزشی که هنوز آمارهای ماقاربه نشان دادن آن نیست چه بید کرد و این قبیل حقایق را به‌کدام می‌توان در میان نهاد که مثلاً: در همین دورهٔ بیست‌جوان دبیرمدیس از دو آزرده سال تحصیل مرتب در مدرسه نه تنها قادر نیست «فیوز» سوختهٔ برق منزل خود را درست کند و اموری از این قبیل، بلکه با یک تقاضای دو حضری را نیز نمی‌تواند درست بنویسد. با وجود چندین سال خواندن دستور زبان و امر بهٔ زبان خردی در دبستان و دبیرستان اکثر

محصلان ما از ساده ترین نکات زبان مادری خود بی خبرند ، سالها تاریخ و جغرافیای ایران و جهان را می خوانند و باز هم در خصوص کشور خود حد اقل اطلاعات لازم را ندارند ، و با وجود آنکه مدتها به خواندن قرآن کتاب مقدس مذهبی خود در دبستان می پردازند و در دبیرستان هم سالی چند مطالعه زبان عربی را ادامه میدهند از خواندن یث عبارت عربی معرب عاجزند....

اگر کسی در این مطالب که مثنی از خروارست شات کند و یا در صدد انکار آنها بر آید باید بداند حقیقت بارزی را منکر شدن ساده می نماید اما عاقلانند و دارای نتیجه نیست . بعلاوه برای نمونه مراجعه به آثار داوطلبان تحصیل در دانشگاه تهران در سال اخیر برای اثبات این حقایق کافی است . زیرا سال گذشته در حدود دوازده هزار تن از فراغ التحصیلان سالهای ششم ادبی ، ریاضی و طبیعی در امتحان ورودی عمومی (که مواد آن عبارت از زبان فارسی و یث زبان خارجی بود) شرکت کردند و در حدود ۵۹۰۰ تن از ایشان توانستند از این دو امتحان بسیار ساده جمعا بیست نمره بگیرند تا بدینسان اجازه شرکت در امتحان مواد اختصاصی داده شود .

به بیان این مطلب ممکن است بعضی بگویند اگر در سالی اخیر جوانان ما در فرا گرفتن زبان و ادبیات و تاریخ و... جد و جهدی نمی کنند علت آنست که ایشان بد فرست در یافتند در عصر موش و راکت ، این مطالب دردی را درمان نمی کند و پیشرفت و ترقی را باید در کسب علوم و صنایع جست . برای روشن شدن ذهن این قیید افراد فکری باید قسمتی از مقاله آقای دکتر صدیق استاد دانشگاه تهران هندرج در شماره دوم - اردیبهشت ماه ۱۳۳۸ - مجله یغ را تحت عنوان: تنزل سطح تحصیلات عین نقل کنم ، ایشان مقاله خود را چنین شروع می کنند :

درفر هنگ مروزی کشور دو موضوعی که بیش از همه شگفت آور و مالات انگیز است یکی تنزل سطح تحصیلات و دیگری عنده توجه به پرورش مکت فاضد و اخلاق

سپس ضمن اشاره بد وضع دانشگاه می‌نویسند: «اگر مثلاً آمار دانشکده علوم در نظر گرفته شود (که امروز مورد توجه خاص و دارای تجهیزات و تأسیسات و آزمایشگاه‌های بسیار است و روز ۲۲ فروردین ۱۳۳۸ اعلیحضرت همایون شاهنشاه از آن بازدید فرمودند) حقیقتی تأسف انگیز ظاهر و آشکار می‌گردد .

در آغاز سال تحصیلی (شهریور ۱۳۳۷) دانشکده علوم می‌خواست يك صد دانشجو برای شعبه علوم طبیعی انتخاب کند ششصد نفر برای امتحان ورودی نام نوشتند و نتیجه امتحان بقرار ذیل بود :

از ۶۰۰ نفر داوطلب فقط ۱۵ نفر معدلی بالاتر از هشت (هشت از بیست) داشتند و بقیه یعنی ۵۸۵ نفر معدلشان از ۸ کمتر بود. دانشکده ناگزیر شد ۸۵ نفر کسری را از داوطلبانی بپذیرد که معدل آنها بین ۸ و ۶ بود .»

ملاحظه می‌فرمایید که در علوم طبیعی نیز چه پیشرفت شگف آوری نصیب فارغ‌التحصیلان دبیرستانها و داوطلبان ورود بدانگاه در یکی از رشته‌های علمی شده است !

سخن بدرازا کشید ، گفتگو از زبان فارسی و کتاب خواندن و تنزل سطح اطلاعات عمومی اکثر جوانان و بخصوص عدم اطلاع ایشان از زبان مادری خود در سالهای اخیر بود . اینک چنین بنظر می‌رسد که موضوع شایسته تحقیق بیشتری است و حتی المقدور باید علل این تنزل را بدست داد تا شاید بتوان در زمانی مؤثر برای آن یافت . نگارنده با تجاربی که طی دوران تدریس خود حاصل کرده است سیر نزولی اطلاعات جوانان و محصلان را در قسمت زبان فارسی معلول عللی چند بد شرح زیر می‌داند :

نخست آنکه در سالهای اخیر مسأله تخصص یافتن در یکی از رشته‌های علوم بد بدترین وجه ممکن در کشور ما تعبیر و تفسیر شده است بطوری که امروز اغلب دانش آموزان رشته‌های ریاضی و طبیعی که قسمت اعظم فارغ‌التحصیلان دبیرستانها

را تشکیل می دهند این چنین می پندارند که چون ایشان یکی از این دورشته را برای ادامه تحصیل برمیگزینند هرگز ایشان را با زبان و ادبیات فارسی کاری نیست و بدین جهت از روزی که تحصیلات عمومی ایشان در سال سوم دبیرستان پایان می پذیرد دیگر کمترین توجهی به زبان مادری خود نمی کنند ، و درست نوشتن و درست خواندن و اطلاع از ادب و تاریخ و شرح حال بزرگان کشور خود را که در خور توجه و اعتنای بسیار است کاری عبث و بیپوده می دانند . حقیقت آنست که در این قضاوت غلط دانش آموزان ، ما معلمان نقش اساسی را بعهده داریم . ما ایم که در عالم پندار برای شاگردان خود دنیایی می سازیم که افراد درس خوانده و مدرسه دیده اش جز تخصص در یک فن از دیگر علوم و فنون کمترین اطلاعی ندارند و بدین ترتیب از میلیونها افراد هر کشور و صاحبان مشاغل گوناگون تنها کسانی که معلم زبان و ادبیاتند ناگزیر باید درست خواندن و صحیح نوشتن و سخن گفتن را بدانند ، نه فی المثل پزشکان و مهندسان و حتی استادان رشته های علمی دانشگاه و دیگر متخصصان . بدبختانه این طرز تفکر بنحوشدیدی بین محصلان ما شیوع یافته است ، و اینک برای آنکه این مطلب بیشتر و دقیق تر مورد عنایت قرار گیرد موضوعی را که چند سال پیش از قول یکی از استادان ریاضیات نقل می کردند و همین طرز تفکر غلطی است که سالهاست بر مدارس ما حکومت می کند به عنوان شاهد مدعا می آورم . می گفتند: این استاد ریاضی که استثناء در یکی از کلاسهای پنجم یا ششم دبیرستانی هم چند ساعتی تدریس می کرده ، روزی چون می بیند یکی از شاگردانش در حل مسأله هندسه یا مکانیک درمانده است ، در حضور جمع شاگردان با تعرض و تحقیر بد او می گوید « آقا شما که نمی توانی مسأله هندسه را حل کنی چرا اینجا آمده ای ؟ بفرماید حافظ بشوید » (اشاره به کلاسهای رشته ادبی) . لابد به زعم این شخص حافظ از جمله بدبختان بی استعدادی بوده است که بدسبب عجز در حل مسائل ریاضی ، در یکی از رشته های ادبی ! زمان خود چند کلمه های فارسی ، ادبیات خوانده و سرانجام در ایران حافظ شده است و در کشورهای

دیگر نیز افرادی چون گوته و شکسپر و هوگو وضعی مناسبه او داشتند .
به خلاف این گونه افراد آنان که خود در مدارس خارجی تحصیل کرده و بنا
برنامه این قبیل مؤسسات آسایبی محضری داسند ساسند بجویی منداسند جگونه
ایسان زبان و ادبسات خود را همراه رسندهای مختلف علوم مورد توحده فرار می دهند
و این رکن اساسی ملت و قومیت را سازی نمی گیرند

از این گونه تلفعات سوء که بگذریم برنامه درس فارسی دبستان و مخصوص
دبستان خود مانده سواددی و دوری ساگردان ارجالم ادب است در این موردند نسبت
در بهامت اخصاص برنامه فارسی ایسان را مورد مطالعه فرار دهم دانش آموز در
حالی که بیوسده در ساعات درس فارسی قطعاتی از منون کهن مانده تاریخ سپهیی ،
فانوساما ، کلبله و دمده ، گاسان ، محمل الواریج ، جهانگسای جوسی و آثار
ساعران معروف فرون گدسند می جوادند که هر باب از آنها جوی گوهری ناساک بر باح
ادبیات فارسی می درجسد جوی ندارد آسای جودرا در مدرسنا به سنا هج باب از این
کتابها سوسند بلکه به توصیه معلم خود باید آن را در کمال سادگی و روانی و در طبق
اسلوب نگارس صحیح و منداول امروز (که از آن کمالا بی جریسب) به درسه بحرر
در آورد ، در صورتی که بیدر کلاس درس معمولاً جسی برای معلم سس می آند که
اودرا در این زمسد راهمای کسد و به در کتابهای درسی خود برای رسندن بنا بر مقصوده
سرمسعی کافی می تواند یافد و به همین جهت است که در سال سوم تا چهارم دبستان که در
برنامه مدارس ما همنای باب نادر ساعت به آسای زبان فارسی اخصاص نافده است
تا آخرین سال دوره متوسط همد بدون داس راهما و سر مسو ساند سس خود
این نگاری را فرانگرد

بدین ترتیب داس آموزان بر خلاف ترتیب معمول و منطقی بجای آنکه ابتدا
در مدرسنا آثار نویسندگان معاصر آسنا سوند تا به حدد آن در نگارس و سان
مطالب سجو صحیح ه پارتی کسب کسد ، هم جنانکه در سازی از کسورها مرسوم

است، ناگریز و بر طبق برنامه موجود به آثار ارزنده کهن ادبی که در دستان و دستانان
 انسان را حندان بکار نمی آید می بردارند، و چون در کمال وضوح و برآی العین می بسند
 از آن بعد در ساعات درس فارسی می خوانند نمی توانند احصایات روزانه خود را
 مرتفع سازند، با زبان مادری خود دسمی آسی ناندیری بندها می کنند علاوه بعلب
 آنکه هنوز زبان روز و معدمات را فرا نگرفته اند خواندن آثار منظوم و منثور کهن
 مسعول می شوند از درك ادرس حفصی این آثار گرامرها نیز درمی مانند. لغات بسیار
 می دانند، در امتحان فارسی نمره خوب می گیرند و از جمله ساگردان ممتاز کلاس
 نیز شمارند، ولی نمی توانند در يك نامه کوتاه بعلب عیب خود رانند دهر مدرسه اطلاع
 بدهند، موفقیت کسی را تبرك بگویند و مرگ آسا یا دوسی را تسلیب بر آسان
 همین بعض کسانهای درس فارسی است که اکثر ساگردان ما، صرف و فیه برای
 یاد گرفتن زبان فارسی را حر اتلاف عمر حیری نمی شمارند در صورتی که اگر انسان
 در مدرسه ابتداء زبان و سوه نگارین زمان خود را حبان کند ساندو مانده را بگرد و
 خواند در سب سخن بگویند و بنویسند بدون تردید بعد از اسون فراوان بندهمطالعه آثار
 ادبی خواهند برداشت در آن زمان است که ما خواندن این فیل آثار ارزنده
 می توان خوانان را با گدسته در حستان ادب فارسی و دررکان علم و ادب این سرزمین
 آسا صاحب واحترام و توفیر بزرگان ایران عزیز را در دل ایسان بوحود آورد
 مسجدهای که از اجرای این برنامه نادرست عاید مسود حیری بجز این سب
 کدامروز سسر بنسدهای ما و بخصوص آن بعد خوانان و محصلان به خواندن آنها
 رعیتی سان می دهند از نظر فن اساء حالی از حطا و لغرس سب آن بعدرا کدمی نویسه
 بعلب بندها سس زبان مادری خود معلوظ و ماساس، کلمات و برکسات و اصطلاحات
 را در جای خود بکار نمی بریم بعلب آنکه می دانیم هر لغت را معنی دقیق و مورد
 استعمالی خاص است بعلب این امر روس است ما تصور می کنیم همین که توانسیم
 روزنامهها و محلات را بخواسیم و حد کتاب دانسان را ورق بریم و ملاً در فهم احبار

فارسی رادیوها در نمایم و مطالب کتابهای درس فیزیک و شیمی و جبر و مثلثات و امثال آنرا بنوع ابهام و دشواری زیاد بفهمیم) که فهم این قبیل مطالب نیز امروز خالی از اشکال نیست) دیگر زبان فارسی را بنحو احسن می‌دانیم و احتیاجی بنزحمت کشیدن و مطالعه کردن نداریم.

اغلب حتی بصورت بسیار ساده نمی‌دانیم چرا می‌گویند این شخص خوب می‌نویسد و دیگری بد، و بطور کلی اختلاف بین نوشته خوب و فصیح را از بد و غیر فصیح تشخیص نمی‌توانیم داد، و این حقیقتی است که بارها بعضی از دانشجویان بی‌پرده بامن در میان نهاده‌اند که مثلاً چرا می‌گویند سعدی نویسنده توانایی است یا فردوسی و حافظ و مولوی چنین و چنانند و فرق ایشان با دیگر نویسندگان و شعرا در چیست؟ و یا بچه علت بین این همه افرادی که امروز تحصیلات عالی دارند و با اصطلاح دستشان بد قلم می‌رود و چیزی می‌نویسند و در نوشته خود نیز از نظر دستور زبان فارسی مرتکب خطایی نمی‌شوند، فقط نام عده انگشت شماری بدعنوان نویسنده جیره دست بر سر زبانهاست: در صورتی که بسیاری از داستانها و قصه‌هایی را که در مجلات می‌خوانیم بمراتب «قشنگتر» از نوشته‌های افرادی چون هدایت، فروغی، جمال‌زاده، اقبال، دستی و نفیسی ... است.

علت این عدم تشخیص کلام صحیح از سقیم، و رسا از نارسا آنست که ایشان جز همین چند کتاب درسی که شامل منتخبی از آثار شاعران و نویسندگان ادوار گذشته است و روزنامه‌ها و مجلات بازاری چیزی نخوانده‌اند، و خود محکی برای تمیز در اختیار ندارند، فقط از این و آن شنیده‌اند که این نویسنده توانایی است و آن شاعری استاد. آنان غالباً به قصد و مطلب سرگرم کننده و پر حادثه احتیاج دارند برای آنان فرق نمی‌کند که آنرا سعدی نوشته باشد یا بهار یا محصلی از کلاس ششم دبستان. در صورتی که اگر ایشان در مرحله نخست بدخواندن قطعات فصیح معاصر بپردازند و با آن خو بگیرند و با راهنمایی معلم در شیوه‌های مختلف نگارش تأمل کنند بخوبی

به ابتدای بسیاری از نوشته‌هایی که امروز با علاقه می‌خوانند پی خواهند برد ، و گوهر را از خرف ، و سره را از ناسره تشخیص خواهند کرد.

از طرف دیگر باید انصاف داد که برای جوانان تعداد کتابهای ارزنده عمیق به نسبت کتب بی‌ارزش مغلوطنه نادرست انگشت شمارست ، و اکثر کتابهای موجود از جهت لفظ و معنی بهیچ وجه جوابگوی احتیاجات جوانان در عصر مائیت ، و این خلای است که اگر در پرکردن آن به طریق عاقلانه اقدامی نشود جوانان ما ناگزیر برای پرکردن آن به امور دیگری روی می‌آورند که نه صلاح ایشان در آفت و نه صلاح ملک و ملت .

برای رفع این نقیصه و انجام این مهم ، یعنی آشنا ساختن جوانان و دانشجویان با آثار نویسندگان معاصر کوششهایی در سالهای اخیر شده است . انتشار « دریای گوهر » تألیف آقای دکتر مهدی حمیدی (سال ۱۳۲۹) ، « نثر فارسی معاصر » بدکوشش آقای ایرج افشار (سال ۱۳۳۰) « شاهکارهای نثر فارسی معاصر » در دو جلد بدانتخاب استاد سعید نفیسی (سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۲) ، از جمله کارهایی است که در این زمینه انجام گرفته است .

کوشش مؤلفان محترم در این قسمت بیشتر متوجه جمع آوری و معرفی آثار داستان نویسان معاصر (دریای گوهر - شاهکارهای نثر فارسی معاصر) یا مطالب تاریخی و تحقیقی (نثر فارسی معاصر) بوده است که با انتخاب قطعات کوتاه از کتب نویسندگان و محققان معاصر در کتابهای خود ، آتش شوق و علاقه را در دل خوانندگان جوان برافروخته‌اند تا ایشان در صدد بدست آوردن اصل کتابها برآیند و بدقت تمام آنها را بخوانند . از این رو این کتب را می‌توان به منزله مدخلی برای ورود و آشنایی جوانان با نویسندگان معاصر ایران دانست . ولی آنکه معلم است و سر و کارش با دانشجویان است و به مقدار اطلاعات عمومی و قلت معلومات اکثر ایشان در زمینه زبان فارسی که در صفحات قبل بتفصیل بدان اشاره گردید واقف است ، می‌داند چگونه خواندن

بعضی ارداستانها مشکلی بر دیگر مشکلات محصلان در امر نگارش می‌افزاید. این مشکل چیست؟ گفته شد که کتابهای درسی ما برای زبان فارسی چگونه تهیه شده است و سبک نگارش مطالب آنها با آنچه امروز جوانان را نگران می‌آورد تا چه حد اختلاف و تناسل دارد، حال آن‌که معدودی ارداستانها کد عسفی بنام مطالعه دارند و به کتابهای درسی خود اکتفا نمی‌کنند تا حاز به خواندن داستانهای اروپایی می‌نویسند که معاصر می‌پردازند و چون هنوز همان که نامند مقدمات را و اگر بدانند از داستانهای که به سبک محاوره و گفتگوی عامیانه بنویسند سنده است و این روزها بخصوص در مجله‌های ما و در آثار بعضی از نویسندگان معاصر سرگم و بس داده می‌شود فقط حسنه عامیانه نوشتن آنها بعلت تصادفی که از نظر سبک نگارش با کتابهای درسی ایشان دارد جلب توجه می‌کند، و این خوانندگان تازه کار کم مانده علاقه‌مند اغلب پس خود حسنی می‌پندارند که مشکل اسامی نویسی و اصولاً مشکل زبان فارسی همین بوده است که فی‌العمل تا بحال می‌نویسند می‌خواهم این مطلب را تا تو در میان بهم که از این پس مرا با استان کاری بسبب در صورتی که اگر همین مطلب را بدست‌آورده و تا چنین عبارتی بنویسند منجم اسبب نگم که بعد از این من اونا کاری ندارم دیگر مشکلی در بیس نمی‌ماند و بکاره تا درهم سکس کلمات و درهم ربحس قواعد دستور زبان فارسی معجزی بزرگ بوقوع می‌نویسد، حد استان سر چون صادق هدایت و جمال زاده و ... که گاه به اقصای وقایع و لحن پرمایان داستان، بدس سوه می‌نویسند توانستند اسامی داستانها سردارند در حالی که این فصل نویسندگان بزرگ عمری را صرف وراگرفتن زبان مادری خود کرده‌اند، کتابها مطالعه کرده و حیرها نوشته‌اند و گاه در هنگام داستان نویسی بر حسب ضرورت باس سوه دست یازیده‌اند. ولی باید تصدیق کرد که همانند این مطلب بدامس آموزان حدان

مع هذا در این مورد نیز باید اعتراف کرد که محصولان را گماهی نیست، گماه از ماسک که در کلاس درس و مدرسه، نه صرفاً در سفر اگر فنی زبان مادری را حبان که باید به ایسان توصیه می‌کنیم، نه کتاب خوب برای ایسان فراهم می‌سازیم و نه راه نگارش صحیح و بیان فصیح را بدبسان می‌نماییم و اینها بعائنی است که همد باید در رفع آن بکوشد.

دگر این نکند سر ضروری است که حوسنحانه در سالهای اخیر کوششهایی در زمینهٔ علاقه‌مند ساختن جوانان و محصولان بد زبان مادری خود و بالا بردن سطح اطلاعات عمومی ایسان بعمل آمده است. اعلیحضرت هما یون ساهشاه نارها صرفاً علاقه‌مندی خود را به حفظ زبان فارسی و مصون ماندن آن از تعدی نامحرمان و بالا بردن سطح اطلاعات دانشجوین اظهار و در اجرای آن تأکید فراوان فرموده‌اند و از این فرهنگ در چند سال اخیر برای مبارزه با عدم توحید محصولان بد زبان مادری خود از س تمام دروس با جای درمان اساسی، فقط نمرهٔ قبولی درس فارسی را از هم داده ترقی داده است تا ایسان احبارا برای فراگرفتن آن و با لاقول نمره آوردن سسر حدیب کند. توحا مخصوص دانشگاه تهران بد زبان فارسی در یکی دو سال اخیر اظهار عموم علاقه‌مندان را بر ما خود چاپ کرده است. تأسیس نگاه ترجمه و سر کتاب و دیگر مؤسسات مسانه و توسعهٔ کتابفروشیها در ده دوازده سال اخیر همد این بوید را می‌دهد که سر برولی اطلاعات جوانان ما سرانجام در آسندای کند دور بیست موقوف خواهد شد و بار دیگر آب رفته بد جوی مبار خواهد آمد.



نگارنده سر برای آنکه بد قدر وسع در رفع معانی می‌کند گدسب، گامی برداشد باشد با استفاده از تحریرات دوران تدریس زبان فارسی و بخصوص دو سال تصدی بخش زبان و ادبیات فارسی در «دانشکدهٔ فنی آبادان» در چند برآمد از آثار نویسندگان

نمونه‌هایی از شرح‌فصیح فارسی معاصر

معاصر که در زبان و ادب فارسی از اساتید مسلم بشمارند و از زبان و ادبیات عربی و اروپایی نیز آگاهی کافی دارند مجموعه‌ای فراهم سازد و در اختیار جوانان و دانشجویان قرار دهد مشتمل بر مطالب آموزنده و عمیق، نه صد درصد مربوط به زندگی مردم اعصار پیشین، بل جوایگوی احتیاجات جوانان در دنیای امروز، تا این کتاب بتواند به برخی از مشکلات ایشان پاسخ دهد، و علی‌الخصوص فصاحت و روانی آثار منتخب، خوانندگان را در امر نگارش زبان فارسی یار و مددکار باشد و ایشان را از خطا و لغزش باز دارد. برای حصول این مقصود پس از صرف مدتی قریب دو سال و مطالعه آثار عده‌ای از نویسندگان معاصر، در این مجلد فقط به جمع‌آوری برخی از نوشته‌های پنج تن از ایشان: عباس اقبال آشتیانی، محمد علی فروغی (ذکاءالملک) - مجتبی مینوی - دکتر پرویز فاضل خانلری و سعید نفیسی همت گماشت. قبل از آنکه خوانندگان ارجمند به مطالعه آثار منتخب در این مجموعه پردازند لازم است ایشان را به شیوه انتخاب قطعات در این کتاب بنحو اختصار آشنا سازد.

برای شروع کار ابتداء به جمع‌آوری آثار نویسندگان مورد بحث پرداخت و سپس در نهایت دقت به مطالعه آنچه فراهم ساخته بود مشغول گردید و آنچه را که در خور این کتاب و در حوصله خوانندگان چنین کتابی می‌یافت به کناری می‌نهاد، آنگاه چون این کار به اتمام رسید بار دیگر خواندن این آثار منتخب را از سر گرفته و قسمتهایی را که با احتیاجات جوانان و دانشجویان و غرض از تألیف این کتاب بیشتر موافق بود با احتیاط و تعمق فراوان برای چاپ برگزید کسب اینک از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد. بدیهی است امروز در بین اساتید زبان فارسی عده دیگری را می‌توان نام برد که هر یک از ایشان را در نگارش شیوه‌ای خاص و دل‌پسند و شایسته تقلید و پیروی است، و فقط بعلمت آنکه اکثر آثار ایشان مربوط به تحقیقات صرف ادبی و تاریخی و موضوعاتی از این قبیل است بیم آن بسود برگزیدن قطعاتی از نوشته‌های ایشان

برای کسانی که می‌خواهند در راه آشنایی با آثار منشور فصیح زبان فارسی گام بردارند مطبوع واقع نگردد و در نتیجه بعضی از خوانندگان چنانکه باید به عمق و ارزش نوشته‌های ایشان پی ببرند و مقام واقعی این دسته از نویسندگان را دریابند. بعلاوه کتاب از اندازه درمی‌گذشت. از این رو این کار را به مجلدات دیگری که ممکن است این کتاب در پی داشته باشد باز گذارد.

برای چاپ قطعات این مجموعه از صاحبان آنها کسب اجازه شده است بدین امید که این امر نیز بمرور در ایران سنتی شود تا هر کس نه بی اجازه مؤلف یا نویسنده بد چاپ آثار او پردازد و نه کتابفروشی خود را مجاز بداند اثر نویسنده‌ای را با اعتقاد يك قرار داد بارها به نفع خود بطبع برساند. در این قسمت بر خود فرض می‌دانم که درود بی‌کران خود را بدروان استاد بزرگ فقید مرحوم عباس اقبال و شادروان محمد علی فروغی تقدیم دارد، و از دانشمند محقق آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه تهران که با وجود گرفتاریهای فراوان در مدت اقامت کوتاه خود در تهران با نهایت لطف و بزرگواری زحمت مطالعه و تجدید نظر در آثار منتخب خود را برای چاپ در این مجموعه قبول کردند، و از آقای دکتر پرویز نائل خانلری استاد محترم دانشگاه تهران که با تأیید تقاضای اینجانب بدین کار به دین قبول نگریستند، و از استاد دانشمند آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه تهران که علاوه بر موافقت کامل بنا چاپ برخی از آثار خود، مرا در فراهم ساختن این مجموعه تشویق بسیار فرمودند، و از آقای حبیب یغمائی مدیر دانشمند مجله یغما که در کسب اجازه برای بیچاپ رسانیدن مقالاتی از نوشته‌های مرحوم محمد علی فروغی بر من منت فراوان گذاردند تشکر کند.

عمیق و آموزنده بودن مطالب این مجموعه قبل از هر امر مورد توجه خاص بوده است. حتی المقدور از انتخاب قطعات بسیار طولانی یا مربوط به تحقیقات ادبی و تاریخی محض خود داری بده است و برای آنکه کتاب دل‌پذیرتر باشد برخی قطعات که صورت داستان دارد نیز انتخاب شده است.

نظور کلی بجای آنکه از آثار دهها نویسنده هر يك چند صفحه‌ای در این کتاب
 راهم شود، ترجیح داده شده است که از چند تن از نویسندگان بزرگ معاصر، قطعاتی
 متعدد و در موضوعات مختلف در این مجموعه آورده شود تا خواننده بهر به طریقتصکر
 سبک بیان و نگارش ایشان آشنا گردد، چند واضح است خواننده را نمی توان با یکی
 و صفحه از آثار نویسندگان، با سبک نگارش و ارزش واقعی ایشان آشنا ساخت.
 از اسباب قطعاتی که به سوه محاوره و گفتگوهای عامیانه نگاشته آمده با وجود
 آنکه در جای خود دارای ارزش بسیار است مانند علی که قیلا مدکور افتاد خودداری
 شده است

تمام قطعات بدون ادبی تصرفی عینا بصورت اصل در این کتاب نقل شده است
 جز در یکی دو مورد) و از اظهار طرهای سجا و ناصواب و حذف بعضی از قسمتهای نك
 عالی یا داسان که مسلما به ارزش واقعی و کلب و وحدت موضوع هر نویسنده‌ای حلال
 ارد می سارد سر بر حذر بوده است.

قواعد نقطه گذاری، قواعد املائی، اتصال و اتصال کلمات مرکب و دیگر
 مطالب مساند نیز از هر جهت با اصل نویسنده منطبق است، زیرا کاملاً آشکار است علاوه
 بر آنکه هر يك از این نویسندگان را اسلوبی خاص در نگارش است، سوه‌ای مخصوص
 نیز در مورد رعایت این قیل قواعد می باشد، و بد نظر نگارنده رعایت این موضوع بر
 لازم بود ولی با وضع چاپخانه‌های موجود نمی توان گفت خود اسان با حد حد در
 این امر توفیق حاصل کرده اند هم چنانکه رافیم این سطور نیز با وجود آنکه مراعات
 این مهم را در سر اوحد کارهای خود در حجاب این مجموعه فرار داده، باز نمی داند با حد
 بدازه در انجام این کار موفق شده است.

در قرار دادن آثار نویسندگان در این کتاب و دیگر نام ایشان در قسمتهای
 مختلف همه جا ترتیب الفبایی نام خانواده‌گی اسان مراعات شده است.
 در نگارش شرح حال نویسندگانی که آثار اسان در این مجموعه آمده است

کتاب « سر فارسی معاصر » تألف آقای ایرح افشار مورد اسفاده قرار گرفته است .
 علاوه خون منظور این بوده است که در آثار مسور فصیحای معاصر قطعاتی در
 این کتاب فراهم شود و برای اینکه این کار فایده دیگری نیز در برداشته باشد ، برخی
 از مطالبی را که نویسندگان مورد بحث از زبانهای بیگانه به فارسی ترجمه کرده اند
 در این مجموعه اضافه کرده است ، زیرا کتاب حاضر محوی « نمونه‌هایی از شرفصیح فارسی
 معاصر » است و وجود قطعات ترجمه شده از زبانهای خارجی لااقل مفید این فایده
 خواهد بود که خواننده در باید چگونه نویسندگان توانا در ترجمهٔ متنی از زبانی بیگانه
 اسلوب طبعی نگارش زبان مادری خود را از یاد نمی‌برند و تحت تأثیر رسان مس
 اصلی و از نمی‌گردند و این خود امری است که باید مورد توجه خوانان در کار ترجمه

مطلبی دیگر که در کتاب حاضر مورد اعیای خاص بوده ، احصای یک بخش
 است مهم و مقاله نویسی ، است زیرا امروز این فن در ادبای جهان مقام سامحی
 دارد و یکی از مهم ترین انواع آثار ادبی شمار می‌آید که مساعانه این موضوع هنوز
 حد کند ساند در زبان فارسی مورد توجه فراز نگرفتند و مفهوم مقاله (Essay) و
 مقاله نویسی مس غالب فارسی زبانان از مرحله‌ای ساده و ابتدائی تجاوز نکرده است
 و اغلب افراد تحصیل کرده مس از معنی مقاله و انواع آن تصویری فراتر از سرمقاله‌های
 روزنامه‌ها ندارند ، به همین مناسبت توجه خوانندگان را به مقالات مسوعی که در این
 کتاب آمده است جلب می‌ماند .



در پایان این گفتار تذکر این نکند را لازم می‌داند که نگارنده ، قسمت اعظم
 مطالب این مجموعه را بر حسب ضرورت برای مطالعهٔ دانشجویان داستکنندهٔ فی
 آبادان بصورت یلی کسی فراهم ساختند و در اختیار آنان قرار داده بود و اگر تشویق
 ووفی العاده و راهمائی دوستان فاضل و ارجمندم آقای دکتر احمد علی رجائی استاد

دانشکده ادبیات تبریز و آقای دکتر غلامحسین یوسفی استاد دانشکده ادبیات مشهد -
 که همواره از دوستی ایشان بهره مند بوده‌ام - نمی‌بود باز هم این مطالب حداکثر
 به همان ترتیب در اختیار دانشجویان معدود دانشکده فنی آبادان قرار می‌گرفت و بس -
 اینک اگر در چاپ و انتشار این کتاب برای جوانان و دانشجویان فایده‌ای متصور باشد
 این فایدهت بی‌شک مرهون تشویق ایشان است که در این کار نیز حقی بر من دارند .

جلال متینی

دانشکده فنی آبادان

مردادماه ۱۳۳۸



عباس اقبال آشتیانی

عباس اقبال آشتیانی بسال ۱۳۱۴ هجری قمری متولد گردید و پس از فراگرفتن تعلیمات مقدماتی در زادگاه خود برای تکمیل تحصیلات به تهران آمد و مدرسه دارالفنون را بپایان رسانید . اقبال فعالیت‌های فرهنگی خود را با خدمت در کتابخانه عمومی معارف و تدریس در دارالفنون آغاز کرد سپس در مدارس علوم سیاسی ، نظام و دارالمعلمین عالی نیز به تدریس ادبیات و جغرافیا پرداخت و هنگامی که در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی به سمت منشی همراه یک هیأت نظامی ایران به پاریس رفت ضمن انجام وظایف اداری توانست به احراز درجه لیسانس در رشته ادبیات از دانشگاه معروف «سوربن» فرانسه نائل آید .

چون اقبال به ایران بازگشت دانشگاه تهران افتتاح شده بود و با سمت استادی در دانشکده ادبیات به تدریس مشغول گردید . با وجود آنکه اقبال از اعضای پیوسته فرهنگستان ایران بود بارها صریحاً مخالفت خود را با نحوه کار فرهنگستان اعلام داشت . از جمله کارهای بسیار پر ارزش او انتشار مجله «یادگار» است که در سال ۱۳۲۳ به انتشار آن پرداخت و پنج سال این کار را ادامه داد ولی در این زمان قانونی بتصویب رسید که کارمندان دولت را از روزنامه نگاری منع می کرد ، بدین جهت اقبال علی رغم میل خود و برخلاف انتظار دوستانش این مجله سودمند را تعطیل کرد . وی در سالهای اخیر عمر خود دستیار فرهنگی ایران در ترکیه و ایتالیا بود و در سال ۱۳۳۴ هجری شمسی در رم رخت از جهان بر بست .

اقبال به واسطه تسلط بر زبان فرانسه کتابهایی را از آن زبان به فارسی ترجمه کرد. وی متون بسیاری از آثار ادبی و تاریخی را به روش علمی تصحیح و منتشر نمود. کارهای ادبی و تألیفات او بسیار است که درین مختصر نمی توان به توضیح آنها پرداخت بخصوص که مقالات او اینک مورد توجه است. از جمله تألیفات مشهور او است: خاکدان نوبختی، کلیات تاریخ تمدن جدید، تاریخ مفصل ایران، قابوس و شمشیرزیاری، این المقفع، بحرین و جزایر خلیج فارس، دوره جغرافیای عالم، (برای مدارس سه مجلد)، دوره تاریخ عمومی (برای مدارس)، دوره تاریخ ایران (برای مدارس دو مجلد) تاریخ مغول

دانشمند واقعی و معرفت حقیقی *

معمولاً پیش مردم ظاهر بین بیخبر دانشمند واقعی کمبست که از اقران خود بیشتر چیز بداند و در خزینه خاطر از معلومات و معارف سرمایه‌ای وافر اندوخته داشته باشد، یعنی عامه، فاضلترین مردم کسی را می‌شناسند که از لحاظ کمیت دانستی‌ها و فراوانی محفوظات بر همگان مقدم شمرده شود و کسی نتواند در این مقام با او دم همسری و برابری زند.

اگر این تشخیص صحیح باشد پس رسیدن باین منزلت به‌ون طی مراحل عدیده از عمر و سالیان دراز تحمل رنج آموختن و فرا گرفتن جز پیران سالخورد کسی دیگر را میسر نتواند شد و جوان هر قدر هم با استعداد و تیزهوش باشد تا بعد اکثر عمر نرسد شایستگی آن که عنوان دانشمند و فاضل بیابد نخواهد یافت.

اگر واقعاً علت غائی و طریقه منحصر بفرد عالم شدن همین اندوختن و فرا گرفتن است پس چاره‌ای جز آن نمی‌ماند که شخص در تمام مدت زندگانی از السنه و افواه آموختنیها را بشنود و بخاطر بسیار دیا آنکه آنها را در متون کتب و دفاتر بخواند و یاد بگیرد. اما چون از بدبختی دوره عمر انسانی بسیار کوتاه و وسعت دامنه فرا گرفته‌نیهای پایان است هیچکس نمیتواند ولو آنکه تمام ساعات شب و روز خود را بتعلیم و آموختن بدهد و جز این کاری نکند بمبلغی از آن که قابل اعتنا باشد برسد و بمقداری از آن دست باید که باستظهار آن بتواند بر دیگران فخر بفروشد چه آنجا که عمر و بود و نمود ما در مقابل عظمت عالم طبیعت و بیکرانی زمان بهیچ شمرده میشود معلومست که افزودن قدری ناقابل از اعتباریات بر آن هیچ مؤثر اثری و شایسته نمودی نخواهد بود. وقتی که دانشمند تیز

هوش روشن بینی پس از سالها صرف‌عمر و فراگرفتن اصول کلی جمیع معلومات عصر خود با مثال خویش بگویند که :

آمد شدن تواندین عالم چیست آمد مگسی پدید و ناپیدا شد
یا :

آنان که محیط فضل و آداب شدند در محفل جمع شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

دیگر جای هیچ‌شبهه باقی نماند که تمام شورو شغیهای افراد انسانی وقیل و قالهای مدرسه‌ای فضلا و متبعین تاحدی از بیخبری و کم ظرفی است چه جسارت و جرأت در این مرحله تا یک اندازه زاده جهل است و بانگ و غوغا نتیجه بیخبری و سبکسری. طلبه‌ای را حکایت کنند که باتبختری تمام در صحنه مدرسه قدم میزد و سینه خود را بوجب می‌پیمود و میگفت که متحیرم که این همه علم چگونه در سینه من جا گرفته، بعد از تحقیق معلوم شد که مولانا تازه بخواندن کتاب «شرح امثله» مشغول شده است و هنوز از آن مرحله ابتدائی نگذشته.

اگر بدیده انصاف بینیم و عظمت عالم را در نظر بیاوریم میان کمیت معلومات این طلبه مبتدی با مقدار علم فضلائی که خود را بغایت هر علمی رسیده و منتهی میدانند تفاوتی نیست چه در مورد قیاس با مقدار آب اقیانوس کبیر یک قطره و یک کوزه آب درناچیزی تقریباً هر در یک پایه و اندازه‌اند.

امروز دیگر از بدیهیات است که کره زمین مسکن ما یکی از کوچکترین کرات عدیده آسمان بی ابتدا و انتهاست که از کرورها سال قبل از این در فضای لایتناهی سرگردان و محکوم حکم چندین حرکت قسری بوده و هست و دست توانائی نامرئی از بدو خلقت آنرا با آنچه در سطح آن برجاست بوادی نامعلومی پرتاب کرده و این کره سرگردان در عین آنکه معلوم نیست در چه جهت و بطرف کدام مقصود می‌رود اشرف مخلوقات را هم باین همه هوی و هوس و نخوت و جبروت باخود میکشاند، شاید هم روزی در نتیجه برخورد بکره‌ای دیگر یا بر اثر حادثه‌ای از نوع حوادثی که فضا پیوسته میدان بروز و ظهور آنهاست بیکبارگی از هم متلاشی شود و هر ذره خاکی از آن بجائی بیفتد.

این حال کره زمین مسکن ماست و تا بوده نیز چنین بوده است در صورتیکه انسان تا چندین پیش همیشه در این پندار سر می‌کرده است که این کره مرکز عالم است

و جمیع کواکب و آسمانها دور ماوای او در گردشند حتی خلقت جمیع ممکنات و افلاک و اختران بطفیل وجود او که زبده مخلوقات و خلاصه موجوداتست صورت گرفته ، روانش شاد باد که گفت :

دریا بخیاں خویش موجی دارد
خس پن دارد که این کشاکش با اوست
غرض از این مقدمات آنکه هر کمیتی که بدست انسان که کمیت عمر و قدرتش بسیار محدود و ناپایدار است جمع آید و در حیز اختیار او قرار گیرد چه از نوع مادیات سریع الزوال باشد چه از مقوله معارف و معلومات که نسبتاً جاوید ترند باز سرمایه ای نمیتواند محسوب شود که در قبال بی پایانی استطاعت عالم و بی نیازی دستگاه خلقت عظم و ارزشی داشته باشد .

بعد از این مقدمه جای این سؤال باقی است که اصلاً غرض از آموختن علم و آموختن دانسته های مردم پیشین چیست و اگر واقعاً تمام فضیلت علم و عالم موقوف بر این است که سراسر عمر بخواندن و یاد گرفتن و بحفاظت سپردن بگذرد آیا هیچ عقل درست و ذوق سلیمی رو امیدارد که با وجود علاقه طبیعی که در هر انسان عادی یلذت طلبی و تمتع از حیات و جلب منفعت موجود است از جمیع لذایذ دست بردارد و یکسره بدنبال تحصیل و تعلم که مستلزم تحمل همه قسم زحمت و از خود گذشتگی است بدود؟ مردی که همه عمر را تنها در راه آموختن و فرا گرفتن صرف میکند اگر زاهد و عابد است و در طلب اجرا خروی و یافتن حور و قصور میکوشد ما را با او کاری نیست چه این طایفه هم معدودند و هم بصدق یا ریاخوردرا از جمع جمهور ناس که خواهی نخواهی باید در رفع حوائج زندگانی این دنیای خود بکوشند خارج کرده و در فکر بدر بردن گلیم خود از آبنده اما اگر زاهد و عابد نیست پس ناچار علم را برای این دنیا فرامیگیرد و لاعلاج باید روزی علم خود را اگر هم برای انتفاع دیگران نباشد اقلان برای استفاده شخصی بکار بیند و پیش از آنکه عمر بپایان رسد قدمی نیز در راه اعمال و استخدام فرا گرفته های خود بردارد .

از یکی از دوستان که برخی از ایام خود را در یکی از مدارس قدیمه بتحصیل فقه گذرانده بود شنیدم که با جمعی از طلاب علوم دینی در محضر استادی بمطالعه کتاب شرح کبیر اشتغال داشتند . در میان این طلاب پیر مردی بود که کتاب مزبور را چندین بار پیش همین استاد و قبل از او پیش استادانی دیگر خوانده بود و هر بار که طلابی تازه نفس شرح کبیر را بمطالعه شروع میکردند او نیز با ایشان همراه میشد .

است و هر چه هم بکوشد جز آنکه از ضلالتی بضلالتی دیگر برود و از چاله بچاه افتد بهره‌ای دیگر نخواهد برد .

جاهل چون خود را بی‌باکانه در هر راه تاریک پر خوف و خطر می‌اندازد ناچار بوادی هلاک و بوار فرو میشود در صورتیکه عالم واقعی از آنجا که قبلاً پی بتاریکی و مخافت راه برده میکوشد که اگر راه را نمیتواند بر خود روشن سازد لااقل با احتیاط قدم بردارد و از جوی و جر و چاه و چاله آن احتراز کند سپس دیگران را بر مهالک آن بی‌گانه‌اند و در این راه پیمائی هدایت کند .

هیچکس با خواندن کتاب و اندوختن دانسته‌های پیشینیان و پیمودن عرض و طول مدرسه و کتابخانه با دراک مجهولات عالم زنده و پیمودن راههای مظلوم و پر آسیب حیات ظفر نخواهد یافت و در این مرحله بین او و جاهل تفاوتی نیست .

آنچه در کتاب هست یا از استاد میشنویم خلاصه استنباط و دریافت و تأثر افرادی است از جنس ما که در زمانی غیر از زمان ما یا در میان مردمی غیر از ما میزیسته و بچشمی غیر از چشم ما در احوال جهان و جهانیان میدیده‌اند .

کسی که با سم تحصیل علم تنها بجمع‌آوری همین نوع معلومات قناعت کند درست بدان میماند که بخواهد راه امروز زندگی را با چشم غیر و راهنمایی‌هایی که مدت‌ها قبل برای راهی غیر از این راه ترتیب داده شده پیماید و از چشم و ذوق و استعداد خود که ممکنست از چشم و ذوق و استعداد دیگران ناتوان تر و نارسا تر نباشد استفاده نکند .

باید آن کتاب را دوست داشت و آن استاد را پرستید که بجای انباشتن مغز و فلج - ساختن قوه استنباط شخصی ذوق طبیعی خواننده و ششونده را بوجد و اهتزاز آورد و غنچه استعداد و لیاقت او را در آغوش ملاحظت و هدایت بشکفاند و چشم نیم‌خواب او را بمدد نسیمی لطیف‌تر از نسیم سحری یعنی بنفحات مهر و نوازش بگشاید و قدمهای متزلزل او را در طی طریق حیات روز بروز استوارتر سازد نه آنکه با تحمیل مستبدانه استنباطات پادر هوا و محفوظات ثقیل جانکاه خود خاک مرده بر فرق هر استعداد جوان پاشد و آب نومی‌دی و ذلت بر شعله هر ذوق سوزان بریزد .

برای وصول بهر مقصدی دو عمل لازم است اول تحقیق و شناختن راه درست آن مقصد بشکلی که شخص رهرو گمراه نشود و بزودی و از اقصا طرق بانجا برسد دیگر پیمودن مسافتی که میان ما و مقصد موجود است . آیا بصر ف پیمودن راه و اسراف و اصرار در این عمل بی آنکه قبلاً راه و رسم منزل شناخته شود، رهرو جز آنکه بترکستان بیفتند نتیجه‌ای خواهد برد؟

بیشتر محصلین و طلاب علوم که برای رسیدن بمقصدی اختیار عقل و استعداد و ذوق خود را بدست هر کتاب یا هر استاد خود خوراه و ناآزموده میدهند و میخواهند بهدایت آن کتب و پیدای آن استادان بمنظور و مقصد خود برسند غالباً گمراه میشوند زیرا که این قبیل کتب و استادان غالباً طالب و محصل را بدون آنکه راه و رسم صحیحی بایشان بنمایند بپیراهه می اندازند و ایشان را بجد و جهد در طی طریقی که مبدأ و منتهای آن قبلاً معلوم نشده و بهیچوجه مسلم نیست که رهرویان وضع بمقصد برسد ترغیب و تحریض میکنند. شاید هنوز در مملکت ما عده کثیری چنین تصور مینمایند که سرترقی مردم مغرب-زمین و علت عمده تفوق علمی ایشان بر ما آنست که اروپائیان از جهت «کمیت» معلومات و معارف بر ما برتری یافته اند و یک تن اروپائی در راه طلب علم و آموختن و انباشتن مغز و سینه زیادتر از یک تن طالب علم ایرانی جد و جهد بخرج میدهند و بیشتر معلومات و محفظات دارد. با اینکه مسلماً طالب علم اروپائی سهل انگار و کم جهد نیست بلکه در این راه یک دقیقه از عمر او نیز بخیره تلف نمیشود باز چنان تصویری سطحی است و سرترقی اروپائی در مرحله علم و معرفت در کثرت فضل و دانش و زیاد آموختن نیست بلکه رمز کار اروپائیان که همان نیز موجب تفوق و تقدم کلی ایشان شده در درست آموختن یعنی «کیفیت» دانش اندوزی و اختیار راه و رسم صحیحی در این مقام است و این همانست که خود ایشان آنرا «متد»^۱ میگویند و ما باید آنرا «روش درست» ترجمه کنیم.

اهل علم اروپا هم مانند علمای مملکت ما تا اواسط قرن هجدهم میلادی پابند یک سلسله خرافات علمی و تعبدات خلاف عقل و منطق و گرفتار اقوال علمای قدیم و ارباب ادیان بودند و جرأت و جسارت آنکه زیر بار این قیود بزنند و بیچشم خود در عالم خارج بینند و بنوق و استعداد شخصی بفهم اسرار خلقت و تشخیص مصالح زندگانی بپردازند نداشتند بهمین جهت طلب علم برای ایشان هم بهمان فرا گرفتن محتویات کتب قدما و قبول تعبدی اقوال استادان انحصار داشت.

ظهور چند تن دانشمند با ذوق تیز هوش مثل الکساندر فن هومبولت^۲ و چارلز لایل^۳ و چارلز داروین^۴ و ارنست رنان^۵ که بزرگترین منتقدین علم و معارف قدیم و مهمترین باتیان اصول علمی جدیدند طرز تفکر و استدلال مردم اروپا را یکسره عوض کرد و راه و رسم صحیح و روش درست در این مرحله بدست آمد، بتدریج فضیلتی نامدار دیگر دنبال

Charles Lyell —۳

Alexander Von Humboldt —۲

Méthode —۱

Ernest Renan —۵

Charles Darwin —۴

کارهای این دانشمندان پیشقدم را گرفتند و قوانین متقنی را که علوم طبیعی و اجتماعی و ادبی محکوم حکم آنهاست شناساندند و با استفاده عملی از این قوانین تمدن و علم اروپائی را باین پایه که می‌بینیم رساندند .

غرض از تمام این مقدمات آنست که دانشمند واقعی کسی نیست که زیاد کتاب خوانده و بیشتر از دیگران معلومات و محفوظات داشته باشد. دانشمند واقعی آن کس است که در تحصیل علم و ادب با روشی درست قدم بردارد و باراه و رسمی صحیح آثار بکار ببرد تا هم زود تر بسر منزل مقصود برسد و هم معلومات او بکار زندگانی بخورد و بخیر و سعادت او و جامعه‌ای که در آن زیست میکند بیاید

برای آنکه مطلب روشن تر شود و یکی از هزار فرقی که بین روش کار ما و روش کار اروپائیان موجود است آشکار گردد بذكر یکی دو مثال میپردازیم .

اروپائیان عموماً کتبی را که بچاپ میرسانند یا آنها چند فهرست مرتب منظم بترتیب حروف الفباء شامل اعلام و اسامی کتب و مواضیع کتاب با ذکر صفحه و گاهی سطر ضمیمه میکنند تا هر کس خواست مطلبی را در آن کتاب بدست بیاورد محتاج بخواندن و ورق زدن تمام آن نباشد بلکه فوراً باین کلید بمقصود راه ببرد حتی بداند که از یک مطلب یا یک اسم چندبار و در چه مواضعی از کتاب ذکری بمیان آمده. کسانی که باتحقیق و تتبع سروکار دارند میدانند که باین عمل تا چه حد صرفه در وقت میشود و چه توفیر عمری از آن بدست می‌آید . امروز از برکت همین روش درست اروپائی است که ما برای شاهنامه و مثنوی کشف‌الایات و برای قرآن مجید کشف‌الآیات و برای کتب عظیمی مانند تاریخ طبری و تاریخ ابن‌الاثیر و معجم‌البلدان و معجم‌الادبای یاقوت فهرستهای کامل مرتب در دست داریم و بیک طرفه‌العین هر چه را میخواهیم میتوانیم باسانی در آنها بیابیم . اکثر همین کتب را از روی چاپهای اروپا در مصر و ایران و هند تجدید طبع کرده‌اند و ناشرین شرقی مثل اینکه اروپائی از عقل بی‌بهره بوده و عمل لغوی کرده است کلیه آن فهرستها را انداخته و از آن کتب نسخه‌هایی منتشر نموده‌اند که انتفاع از آنها بسیار کم و سروکار داشتن با آنها موجب تضییع عمر کلی

جلال‌الدین سیوطی که یکی از بزرگترین دانشمندان اسلام است کتابی بسیار مفید و جامع دارد بنام «الاتقان فی علوم القرآن» و در این کتاب سیوطی آنچه بقرآن و تاریخ و جمع و تفسیر و کتابت و لغت آن مربوط است با استقصای تمام جمع آورده

حتی عدد حروف منقوطة و غیر منقوطة آنرا نیز بدست داده لیکن ذهن او باینجا نرسید
است که کشف الّآیاتی نیز برای قرآن لازم است تا اگر کسی خواست آیه‌ای را در قرآن
بیابد و پیش و پس آنرا بداند او را این کار بسهولت میسر باشد، این کاری بود که بالاخره
اروپائیان کردند و از برکت آن امروز ما میتوانیم بسهولت هر آیه را که بخواهیم در
قرآن بیابیم .

استاد علامه آقای قزوینی همیشه در مورد صحبت از اختلاف روش ما با روش
اروپائیان بر سیل عبرت این حکایت را از ابن خلکان نقل میفرمایند . ابن خلکان چنانکه
میدانیم بنای کتاب مشهور خود و فیات الاعیان را در ترجمه احوال بزرگان بر این
اصل نهاده است که تا تاریخ فوت کسی را نداند شرح حال او را عنوان نکند و وجه
تسمیه کتاب او بوفیات الاعیان نیز همین است .

این مورخ باذوق در شرح حال ابوالوفاء بوزجانی عالم بزرگ ریاضی چنین
مینویسد که مدتها بود که میخواستم شرح حال او را در کتاب خود بیاورم اما از آنجا
که تاریخ فوت او را نمیدانستم نمیتوانستم بر خلاف اصلی که آنرا مینمای کار خود قرار
داده بودم اقدام کنم تا آنکه پس از بیست سال تصادفاً در تاریخ ابن الاثیر بسال فوت او
برخوردم و آنرا در کتاب خود آوردم .

آقای قزوینی میفرمودند که اگر ابن خلکان تاریخ ابن الاثیر چاپ فرنگت و آکه
فهرستهای کامل و جامع دارد در دست داشت یا در آن ایام کسی چنین کاری کرده
بود بایک مراجعه بآن حل مشکل میکرد و بیچاره بیست سال معطل نمیشد تا عاقبت
هم بتصادف بمطلبی که در جستجوی آن بود برخورد .

کتاب لغت و قوامیس و معجم‌ها که در ممالک اسلامی نوشته شده هر کدام یک
حکم مخصوص دارد یعنی هر مؤلف خواسته است که روشی پیش گیرد که دیگران
آنرا مهمل گذاشته بودند تا باین شکل تفرّدی مخصوص او را حاصل شود . کمتر کسی
است که مثل یاقوت حموی باین نکته بدیهی که بهترین و آسان‌ترین ترتیب‌ها در ضبط
لغات و اعلام همان ترتیب طبیعی الفبائی است پی برده باشد ، کتاب العین خلیل بن
احمد بترتیب حروف خلق است و از آن عجیب‌تر فرهنگ جهانگیری است که به
حرف دوم شروع میشود یعنی مثلاً اگر کسی میخواهد معنی لغت درخت را بفهمد
باید بیاب راء مراجعه کند و برای فهم معنی نان بیاب الف ، تازه اگر درخت و نان را
مؤلف جهانگیری ضبط کرده باشد در جلوی آن مینویسد «معروف است» مثل اینکه

برای یک انگلیسی فارسی ندان هم درخت و نان بایستی معلوم بوده باشد. خلاصه این یکی از هزاران فرقیست که بین روش ما باروش اروپائی در مرحله کسب علم و معرفت وجود دارد.

اما معرفت حقیقی باز هم تکرار میکنیم بکثرت معلومات و محفوظات نیست بلکه معرفت حقیقی قوه‌ایست مرکب از حسن ذوق و خوشی قریحه و شرم استنباط مطلب و حل مشکلات زندگی بوسیله تعقل و چاره‌اندیشی معقول و این کار علاوه بر آنکه یک مقدار استعداد طبیعی و ذوق خدا دادی میخواهد باید بوسیله فرا گرفتن معلومات دیگران و خواندن حاصل تجارب گذشتگان و تدابیر معاصرین بدست آید و در این راه مرد نباید یک‌آن از خواندن و تجربه اندوختن بیاساید و از آن نیندیشد که کلیه خواننده‌ها و فراگرفته‌ها در حفظ و بیاداونمی‌ماند، همان قوه‌ای که گفتیم و غرض از معرفت حقیقی نیز همانست بالاخره از همین راه حاصل میشود و دماغ در نتیجه همین خواندن‌ها و فراموش کردن‌ها تربیت شده و پخته و سالم بار می‌آید. در خاتمه نوشته خود را بترجمه کلام آقای ادوارد هریو^۱ رئیس مجلس نمایندگان فرانسه که از شریف‌ترین و فاضل‌ترین مردمان آن کشور است ختم میکنیم، مشارالیه در تعریف معرفت میگوید که:

« معرفت همان چیزی است که پس از خواندن همه چیز و فراموش کردن همه چیز در دماغ بجامیماند »^۲.

کهنه و نو *

طبیعی است که هر فرد از افراد نوع بشر بشرط آنکه از نعمت اعتدال مزاج و سلامت ذوق و استقامت قریحه بهره مند باشد ، از آنجا که تفنن طلبی و بیزاری از محسوسات یک نواخت و امور مکرر جزء ذات این نوع مردم است ، هر آن در پی تحصیل محسوس و مطلوبی تازه میکوشد و چشم و کام از دیدن و چشیدن یک منظره یا یک نوع خوردنی و آشامیدنی پس از دوسه بار تکرار مشمتر میشود. در امور مادی این امر تقریباً بدیهی است و از قدیم نیز گفته اند : «خیر الاشیاء جدیدها» و «فی کل جدید لذة». آنچه در باب لباس و عادات و اطوار در بعضی از زبانهای اروپائی آنها «مد» میخوانند و ما میگوئیم آن آیین یا عادت «یاب» شده است از همین باب است.

در باب امور مادی و محسوس کار این تفنن طلبی و جهد در مرحله «تازه به تازه نوینو» غالب اوقات مبدل بحرص و ولعی میشود که انسان غیر معتدل خود کامه رایجست ترین مراحل حیوانیت میکشاند یعنی در این مرحله دیگر تمام فضایل انسانی از چنین فردی مسلوب میگردد و او بصورت دیوی درنده که مغلوب آژوشهوت است در می آید. عبدالله بن المقفع که بلون تردید یکی از خردمندترین و دوشیارترین ایرانیان اصیل است در بیان سلسله مراتب حرص میگوید که شدیدترین این مراحل حرص بزن است زیرا که حریص بزن اگر از تمام زنان دنیا کام خود را برداشته و تنها بیکی از آنان نرسیده باشد باز با تمام قوی میکوشد که از آن نیز استیفای حظ کند چه پیش خود چنین می پندارد که زیباترین زنان دنیا همین یکی است که او بوصال وی نرسیده و در مورد دیگران فریب خورده بوده است .

البته پیش از باب ذوق سلیم مسلم است که این نوع افراط در تفنن و این قبیل

شتابزدگی در تبدیل کهنه بنومخصوص کسانی است که از هرگونه تعقل و تأمل و حس عاقبت‌بینی و مآل‌اندیشی بی‌نصیبند و جز خواباندن آتش شهوت‌آنی امری دیگر را نمیتوانند دید یا اندیشید. اینگونه مردم که بلاشبهه در شمار پست‌ترین بهائم معدودند و جز آن طبقه از محسوسات که فقط حیوانات بتمتع از آنها مخصوصند محسوس و مطلوبی دیگر وجود ایشان را تحریک نمیکند و همت و ذوق آنان بسمت عوالمی جز « خور و خواب و خشم و شهوت و شغب و جهل و ظلمت » پرواز نمی‌نماید هیچگاه نمیتوانند مورد توجه و مطالعه محققینی قرار گیرند که موضوع تحقیق و تتبع ایشان منحصرأ « جهان آدمیت » و فضایی است که افراد ممتاز این نوع بآن جمله بر سایر حیوانات برتری یافته و از این لحاظ اشرف مخلوقات بشمار آمده‌اند.

تفاوت عمده بین دو طبقه عوام و خواص در این است که هر دو در عین آنکه یک موضوع محسوس را مورد توجه قرار میدهند افراد طبقه اول بعلت کوتاهی نظر و عدم تعمق جنبه‌های فریبنده و مبتذل آنرا درمی‌یابند و بآنها میل میکنند در صورتیکه مردم طبقه دوم جنبه‌های دقیق‌تر و لطیف‌تر آنرا می‌بینند و بالتبجیه بطرف عوالمی عالی‌تر یعنی مقاماتی که کمال مطلوب انسانی است کشیده میشوند.

نظر بهمین تفاوتی که طبعاً بین مردم در ادراک و احساس یعنی تمیز زشت از زیبا و موزون از ناموزون هست ناچار در تشخیص نو از کهنه و جدید از قدیم نیز همین اختلاف در ایشان بروز میکند مخصوصاً طبقه جوان و جاهل هر قوم چون هنوز آن کمال و پختگی که لازمه درک لطایف و معنویات است نیافته‌اند و باقتضای طبع جوانی و خامی که تاحدی حجاب عقل و تأمل‌اند بهره‌یست و ترکیبی نوظهور و نوساز فریفته میشوند و چون « کهنه پرستی » همیشه عیب و مورد طعن و لعن بوده میکوشند که با اظهار دل‌باختگی باین ظواهر و مظاهر تازه خود را « متجدد » و « پیش‌آهنگ » قلمداد کنند و سایرین را که در این مرحله شتابزدگی ایشان را ندارند و با قدری تدبیر و تأمل و با کمال احتیاط قدم برمیدارند کهنه پرست و رانده هر درگاه بدانند.

بتصور نگارنده قبل از هر امری باید دریاب این مسأله اتفاق حاصل کرد که نو چیست و کهنه کدامست، آیا نو و کهنه تنها اصطلاح و عنوانی است که ما باختیار خود یعنی با کثرت یا اتفاق آراء بر روی امور و شئون زندگانی خود میگذاریم یا عاملی دیگر خارج از اختیار این امور و شئون را از حالت نوی بکهنگی میرد و چیزی یا اساسی را که کهنه کرد باتمام سعی و کوشش ما دیگر بحال نوی نگاه نمیدارد و بیدار

عدم رهسپار میسازد؟

کسانی که بقواتین علوم طبیعی که تشکیلات اجتماعی و شئون زندگانی سیاسی و اداری و ادبی انسان نیز در جزء اعظم تابع آنهاست آشنا هستند بخوبی میدانند که عالم طبیعت مطابق نوامیس و سنن متقنی سیر میکند و اراده هیچ فرد یا اجتماع از انسان نیز قادر بتغییر مجرای آن نیست یعنی هر چه را طبیعت لایق بقاء و دوام دانست تامقتضی این بقاء و دوام در آن موجود است بحالت تازگی و زندگی نگاه میدارد و هر چه را اونپسندید و محکوم بزوال و فنا دانست بسمت این پرتگاه میکشاند و دیر یا زود از میان میبرد. پس کهنه آن موجود یا مظهریست از موجودات که طبیعت آنرا کهنه تشخیص دهد و در فنای آن بکوشد و نو همان چیزی است که طبیعت نیز در حفظ آن جاهل است و هر کس یا هر جمعیتی را که بخواهند برخلاف مقتضی او عمل کنند نابود میسازد و باین عمل ایشان را بخیط و بی تمیزی خود آگاه مینماید.

هر موجود یا اثری که از ریشه سست باشد یا از ریشه پیوسد یا کج و معوج بار آید پیش طبیعت قابل بقاء و پایداری نیست. طبیعت بیش از آنچه بچشم کوتاه نظران آید کمال دوست و جمال پرست است باین معنی که موجود ناقص و نارسا و مظهر و منظر قبیح و نازیبا را دوست ندارد. سر «بقای انسب» همین است که در این دنیا وجود کامل و زیبا (بمعنی علمی و دقیق نه بتشخیص مردم سطحی و هوسران) در مقابل موجود ناقص و ناموزون بیشتر لیاقت دوام دارد زیرا که زیادتر مورد حفظ و توجه طبیعت است اگر انسان هم که خواه ناخواه محکوم حکم همین طبیعت است میخواهد از طریق صواب منحرف نباشد و بر طبق خواهشهای نفسانی و سرکشهای طبع تندرو نرود باید قبل از همه باسرار و مقتضیات طبیعی آشنا شود تا همان رانو و کامل و زیبا بداند که طبیعت آنرا بر حسب قانون و حکمتی معقول دارای این کمیزات میشناسد و عبث در پی چیزهائی که مقبول طبع اون نیست یا مطرود اوست عمر خویش را ضایع نسازد.

مردم سطحی غالباً در تعیین پایه نومی و کهنگی همه چیز اشیاء مادی و ستین عمر موجودات حیه را ملاک و میزان سنجش قرار میدهند یعنی همینکه می بینند که بر چیزی مدتی از زمان گذشت حکم بکهنگی آن میکنند و آنرا محکوم بزوال می پندارند و هر چه راتازه یا بعرصه وجود و شهود گذاشت توو قائم مقام اشیاء قدیمتر می شمارند غافل از اینکه هر چه خوش بدرخشد غالباً دولت مستعجل است و نور و فروغ آن از نوع

لمعشراب یا برق محاب است ، آن وجود سوزنده ای باقی ابدی و ثابت جاویدا که آتشی که نمیرد همیشه در دل دارد و بی آنکه در او بدمنند یا از جایی کسب فیض و مدد کند بحالی بیزوال میماند بلکه برای دیگران نیز مایه فیض بخشی و کسب نور و فروغ میشود. حقیقت همه وقت در عالم ثابت و پایدار است بنابراین تا در چیزی یا اثری تمام حقیقت یا مظهری از مظاهر آن موجود نباشد دوام و ثبات آن ممکن نیست .

کمال و جمال بارزترین مظاهر حقیقت اند پس هر چیزی که مظهر کمال و جمال باشد و عین این دو یا مرحله ای بسمت وصول باین دو منظور محسوب شود بالطبع پایدار است و بنابراین همیشه تازه و زنده خواهد ماند .

کمال چون امری معقول و استدلالی است هر قدر عقل انسان کاملتر و استدلال او قوی تر شود اختلاف در باب مفهوم آن کمتر میشود و چون هنوز چنانکه باید در باب آن اتفاق کلمه حاصل نشده باید منتظر بود تا منتهای کمال را عقل انسانی آنوقت درک کند که بمنتهای رشد برسد و از آنجا که این حال نیز طول دارد و شاید هیچوقت هم میسر نشود پس در باب مفهوم کمال همیشه اختلاف باقیست و یحتمل راه عقل انسانی بدرک کمال مطلق و حقیقت کامل الی الابد مسدود بماند .

این اختلاف روشها و تشنت آراء در طی طریق حقیقت و وصول بکمال البته راجع بتمام مراحل حقیقت و کمال نیست ، اگر عقل انسانی تاکنون نتوانسته است بکل حقیقت عالم و عالی ترین مدارج کمال پی ببرد باز بسیاری از حقایق و کمالات آشنا شده و بقدرت هوش و خرد از روی بسیاری از اسرار در این راه پرده برداشته است مثلا حقایق ریاضی و قضایای مسلمة علوم مثبتة دیگر قابل انکار نیست و هیچکس نمیتواند بر نقص یا تخطئه آنها دلیل و برهانی اقامه نماید ، و در همین ردیف است یک عده از حقایق مربوط بعلوم طبیعی .

یکی از مظاهر کمال که جز یک مشت مردم محروم از ذوق سلیم و طبع مستقیم هیچکس دیگر منکر کمالیت آن نمیتواند شد وجود موزون و متناسب یا موجود و اثر تمام اندام و هم آهنگ است . این قبیل وجودها یا موجودات و آثار را که نماینده موزونیت و تناسب و تمام اندامی و هم آهنگی باشند اهل ذوق و کمال زیبا یا جمیل میخوانند و همه اتفاق دارند که هر چیزی که جمیل و زیبا باشد کامل است و چون کامل است طبیعت همه وقت آنرا نومیداند و برای آنکه رقم نسخ بر چهره جمال آن بکشد هیچ بهانه در دست ندارد .

بنابراین مقدمه ما در ادبیات و صنایع مستظرفه و زبان و لغت و آثار ایران هر چه را نماینده تناسب و موزونیت و تمام اندامی و خوش نقشی یعنی زیبا بشناسیم جاودانه نومیانیم و بهمین جهت با تمام قوی در معرفی و نمایاندن جلوه های جلال و جمال آن میکوشیم و از آن باکی نداریم که جمعی ما را کهنه پرست پندارند و عمل ما را نشانه ای از سعی ما در راه بیخبر و خموده نگاه داشتن هموطنان گرامی بشمارند . اگر شعر خیام و حافظ و سعدی امروز در همه جا و بهر زبان که ترجمه شود زیبا و دل فریب و روح نواز است بعد از گذشتن چندین قرن و دیدن سوانح و حوادث عظیمی است ، همینکه چندین قرن زمان و چندین رشته انقلاب و تبدل آنها را کهنه نکرده بلکه روز بروز تازگی و فریبندگی آنها را بیشتر ساخته لابد از آن بابت بوده است که عامل زمان که خود با ذوق ترین نقادان و گوهر شناس ترین صرافان است آنها را به زیبایی و تمام عیاری شناخته و بر تمام آنها رقم خیر قبول زده است .

سخن سست بی مایه و سکه مغشوش و قلب محال است که بتواند تا این مدت معمول و متداول بماند و هیچکس در این ظرف زمان بتمص و عیب آن پی نبرد . چقدر از شعرا و نویسندگان را میشناسیم که در عصر خود پراثر جاه و مالی که داشته یا بعلت ترویج متنفذین از ایشان و یا سعی شخصی یا بی سلیقه گی مردم آن زمان فی الجمله شهرتی کسب کرده و هواخواهانی بدست آورده بودند اما همینکه این عوامل و عوارض زمانی گذشته دیگر هیچکس بگفته و نوشته آنان اقبالی ننموده و نقاد روزگار ایشان را بر همان مقامی که شایسته آن بوده و در صنفی که بایستی در آنجا قرار گرفته باشند نشانده است .

آنچه را امروز بعنوان اشعار و نوشته های تازه از داخل و خارج بما مینمایند و میکوشند که آنها را با اصرار و تبلیغ در ذهن مردم جای دهند ما بناچار بقید احتیاط تلقی میکنیم چه هنوز بر عمر آنها چیزی نگذشته و در مقابل سیر زمان امتحانی که شایسته دوام و بقا باشد نداده اند تا آنها را بجای آثار جاوید گذشتگان اختیار کنیم یا لا اقل در ردیف آنها بیاوریم . تازه اگر در میان آنها چیزی قابل و شایان تمتع و استفاده باشد قبول آنها با پرستیدن آثار گذشتگان منافاتی نخواهد داشت ، در باغی که هزاران درخت با استقامت و خوش قد و قامت موجود است و در طول زمان از هیچ باد و باران گزندگی نیافته از رستن چند گل و گیاه تازه بردامن کبرای آنها هیچگونه گردی نمی نشیند . اگر این نورستگان چمن هم تاب تصاریف و عوارض روزگار را آوردند

در آن صنف عظمت جای میگیرند و بر شکوه و طراوت آن باغ می افزایند و الا بدست حوادث درو میشوند .

قوم ایرانی سالهاست در سایه این درختان کهن بارور آسوده است و هستی خود را در مقابل هرگزند خارجی که قصد جان او را داشته با سپر این معنویات حفظ کرده ، هولناکترین وقایع تاریخی و طولانی‌ترین استیلای بیگانگان تاکنون نتوانسته است در این سدّ رخنه کند و این بند را بگشاید و یقین است که تا این سپر بلا برجاست ایرانی نیز برجا خواهد ماند و دیر یا زود عظمت سیاسی و اقتصادی خود را اگر رابطه‌اش با این سرچشمه معنویت و اصالت منقطع نگردد بدست نخواهد آورد .

کسانی که طرفداران این معنویت و اصالت را کهنه پرست میدانند و بزعم خود چیزهایی تازه بجای آن آورده‌اند عیناً بدان میماند که در سورت گرما یا صولت سرما یا هنگام وزش طوفانی سخت ما را بآن دعوت کنند که از پناه این درختان کهن و بارور دست بکشیم و از یک مشت گیاه و علف ضعیفی که تازه از خاک باشکالی ناموزون سرکشیده‌اند استعانت جوئیم .

بدبختی ما تنها در این نیست که مستی جوانان ساده دل و بیخبر یا تفتن خواه دست باین نغمه‌ها زده و باشور و شوقی تمام در این راه میکوشند بلکه از آن بدبختی بزرگتر اینکه بعضی از این تبلیغات زهر آگین از ناحیه بیگانگانی تراوش کرده و میکنند که در راه استیلای بر ایران قدم اول را استیلای بر معنویات آن تشخیص داده‌اند. اگر قومی بمعنویات خود دلبستگی نداشت و از یادگارهای اجدادی و پیوندهای تاریخی و ادبی خود برید دیگر برای او قبول استیلای خارجیان محنت و عاری نخواهد بود بخصوص که شاید در زیر سلطه بیگانگان از لحاظ زندگانی مادی بهتر و راحت‌تر زیست کند و وسایل تعیش و تن آسانی برای او فراهم تر باشد . تمام بحث ما با مردم باغی‌رئی است که یک دقیقه زندگانی را در زیر دست بیگانگان برابر با عقوبت دوزخ میدانند و پشمین کلاه خویش را در عالم آزادگی بصد تاج خسروی که بدست اجانب بر سر گذاشته باشند برابر نمیکنند .

مادام که استقلال سیاسی ایران آن استحکامی را که همه ما طالبیم پیدا نکرده و هرگونه خطر خارجی از پیرامون هستی آن دور نگشته ایرانی باید در حفظ امور معنوی خود یعنی آنچه بگذشته او بستگی دارد و محصول ذوق و قریحه اجداد با استعداد و هنرمند اوست و بهمانها نیز در دنیا شناخته و مشخص میشود کمال جهد و غیرت را

بخرج دهد و نگذارد که بهیچ بهانه و مستمسکی در اساس آن خلی پدید آید . آنوقت که ان شاءالله این خطرها از میان رفت و ایران کاملاً مقتدر و توانا گردید فرزندان لایق و هوشمند آنرا راه برای هرگونه تضییع و تجدید نظر و تبدیل کهنه پنوحتی در امور معنوی باز خواهد بود و البته خطری که امروز از این گونه تظاهرات ممکن است بروز کند آنوقت بروز نخواهد کرد .

اهمیت مقام مطبوعات *

در باب اهمیت مطبوعات و عظمت مقام قلم تاکنون مکرر درجراید و سخنز. زانیهامطالبی نگاشته و نوشته شده است اما از آنجا که واقعاً این موضوع مهم و شایان همه گونه توجه و جلب نظر است اگر باز هم در آن باب چیزها گفته و نوشته شود تکرار مکرر نخواهد بود بلکه هر بار میتوان این مبحث با اهمیت را از یک جنبه مورد نظر قرار داد و یک پرده از اسرار بيشمار آنها بر روی شنوندگان و خوانندگان گرامی گشود. غرض از مطبوعات چنانکه مخفی نیست مجموعه آن چیزی است که بوسیله قلم بر صفحه کاغذ نقش می بندد و امروزه که صنعت چاپ کار انتشار کتب و مقالات را آسان کرده بزیر طبع آراسته می گردد و در دسترس همه کس گذاشته میشود. واقعاً اگر قلم نبود و بمدد آن خیالات در روی کاغذ نقش نمی بست چگونه ممکن بود که مردم افکار و احساسات خود را مدون و جاوید سازند و از نسلی بنسلی دیگر انتقال دهند. اگر بگوئیم که بقای تمدن معنوی و ادبیات عالم و دوام تمتع و التذاذ ما از این همه افکار عالی و سخنان زیبای گذشتگان از برکت قلم و هنر کتابت بوده است بهیچ وجه راه اغراق و مبالغه نرفته ایم.

ای بسا مردم تیزهوش حکیم و هنرمندان با ذوق و فاضل که پیش از ما میزیسته و معاصرین ایشان از نعمت ذوق و صحبت و محاضرات و فضایل آنان لذت میبرده اند اما چون قلمی بر روی کاغذ نگذاشته و از حاصل علم و هنر خود اثری برای ما بیادگار ننهاده اند و جودشان برای اخلاف بی ثمر مانده و نام و یادشان بتدریج از میان رفته است. معمولاً هر ملت را از آن روز صاحب تاریخ می شمارند و در مرحله تمدن وارد میدانند که بهنر خط و کتابت آشنا شده و قدرت نوشتن سرگذشت ایام و تدوین احوال

مادی و معنوی خود را یافته باشد. اگر این گفته درست شمرده شود پس در مقایسه مابین ملل متمدنه باید مللی را در مرحله کمال و ترقی عالی تر و بلند پایه تر دانست. که از لحاظ آثار کتابی و نوشته بر سایر رهروان این راه سبقت قلم و قدم داشته باشند. اگر مقدار مصرف کاغذ و مرکب یا شماره گردش قلم و صدای دندانهای ماشینهای تحریر را مدرک فعالیت دماغهای افراد در میان یک قوم متمدن بگیریم باید آن قوم را متمدن تر حساب کنیم که مصرف روزانه کاغذ و مرکب یا تعداد گردش قلم و حرکت دندانهای ماشینهای تحریر ایشان از سایر ملل ار این لحاظ بیشتر است اما اشتباه نشود غرض ما در این مورد آن کاغذ و مرکبی است که در راه نشر معارف و هدایت مردم و مصالح قوم بکار میرود و آن قلم و ماشین تحریری است که در راه روشن کردن پیش پای بیخبران و تهذیب و تربیت عامه بحرکت می آید و الهاز ارسال قلمفرسائی میرزا بنویسهای پاره ای از ادارات غیر لازم و تقویت ماشینهای بانوان تازه کار خود نما در این راه بهیچ حساب نمیشود و واقعاً جز سیاه کردن و تباه ساختن روی کاغذ سفید مفید و آزردن سر قلم و فرسودن دندان ماشین اثری دیگر نخواهد داشت و ابداً فعالیت دماغی و نشاط معنوی یک قوم را نمیتواند رساند.

در قدیم بعلت نبودن فن چاپ و صعوبت وسایل ارتباط و جدا ماندن ملل از یکدیگر هیچوقت دایره انتشار نوشته ها و وسیله حفظ و تعدد آثار کتبی حال حاضر را نداشت و چون کتابها بهمین علل و بعلت کمیابی و گرانی کاغذ و خطی بودن نسخه ها بچند نسخه محدود منحصر میماند تألیفات و نوشته های قدما علاوه بر آنکه جز بلمت ارباب استطاعت و طبقات ممتازه بدست کسی دیگر نمیرسید پیوسته نیز در معرض تلف بود چنانکه هزاران هزار از گرانبهاترین تألیفات و منظومه های شعری از گذشتگان بیادفنا رفته و یا باآتش جهل و تعصب نادانان کوتاه نظر سوخته است و چون نسخه های آنها منحصر بفرد یا معدود بوده در نتیجه این حوادث و سوانح یکباره وجود آنها راه عدم پیموده است.

اما امروز دیگر از برکت هنر چاپ و دستگاههای ثبت سخن و فیلمهای عکاسی و کتابخانه های محفوظ گذشته از آنکه خطر تباه شدن تألیفات و گفته های مردم بی نهایت کم شده، همه گونه وسیله برای وسعت دایره انتشار و سهولت دسترسی عامه بآنها و ارزانی و سرعت سیر آنها فراهم گردیده است چنانکه حالیه مردم از هر طبقه که باشند و در هر نقطه از نقاط زمین که سکونت اختیار کنند با مخارجی بالنسبه کم و تدابیری

ساده و سهل الوصول بیک مراجعه بکتابخانه‌ها و قراءتخانه‌های عمومی و روزنامه و رادیو کم و بیش میتوانند از جریان اخبار و افکار دنیای کنونی مسبوق و باخبر بمانند و برای زندگانی روزانه و آینده خود معلومات و توشه‌های معنوی لازم از این راه فراهم آورند.

بر اثر این کیفیت که در حال مطبوعات و آثار قلمی در عصر حاضر پیش آمده امروزه روزنامه و کتاب در حقیقت حکم غذای روحانی را برای مردم پیدا کرده است و همانطور که هیچکس بدون تناول مقداری خوردنی و آشامیدنی در روز زنده نمی‌ماند اگر مغز و دماغ او نیز از راه خواندن و شنیدن مایه و قوتی سودمند و نشاط انگیز نرسد بحال پژمردگی و فرسودگی که نشانه سیر بطرف خمود و مرگ است می‌افتد و بتدریج از اداره دستگاه زندگانی باز میماند.

اینکه می‌گوئیم امروز روزنامه و کتاب برای مردم حقیقت‌جو و وقت‌شناس ممالک متمدنه حکم غذا را پیدا کرده نباید اغراق شمرده شود چه در این گونه کشورها کمتر کسی است که مثلاً صبح سراز خواب بردارد و با صبحانه و ناشتائی او روزنامه یا روزنامه‌هایی جهت مطالعه او فراهم نباشد و در کافه‌ها و مهمانخانه‌ها و وسایط تقابله و سیماها هر وقت که اندک فرصتی برای او بدست آید دست پدامن مطالعه نزنند و از این طریق بروح و مغز خود غذائی نرسانند.

وسعت دایره انتشار مطبوعات و سرعت انتقال آنها را از همین نکته میتوان دریافت که در غالب پایتختهای بزرگ جرایدی هست که از هر کدام از آنها روزی سه تا چهار میلیون شماره منتشر میشود و با وجود صدها فرسنگ فاصله بین محل انتشار آنها و سایر بلاد طیارات هر صبح یا عصر قریب بهمان موقعی که چاپخانه آنها را بیرون میدهد در شهرهای دور دست توزیع میکند و این البته غیر از اخباری است که آنآ بوسیله رادیو در آن محلهای انتشار می‌یابد و با جرایدی که در محل طبع و نشر میشود. این کیفیت اگرچه راه وصول مردم را با اخبار و معلومات و معارف بسیار آسان و استفاده از این منبع فیض را عمومی و ارزان کرده لیکن بدبختانه یک ضرر علاج ناپذیر نیز از آن سرزده و آن اینکه راه را برای انتشار یافتن سریع و آسان هرگونه نوشته‌ای از خوب یا بد باز کرده و هر مهمل نویس هرزه درائی نیز توفیق یافته است که بیول شخصی یا بدستکاری امثال خود چکیده قلم خویش را بسرعت و بمقدار زیاد به چاپ برساند و در دست و پای مردم بریزد.

اما چه میتوان کرد ، هیچکس نمی‌تواند مدعی شود که چشمه فیاض آفتاب را از آن جهت که در پناه آن خار نیز می‌روید و کالبد مرده متعفن میشود کور کرد و عالم وجود را از طراوت و نکبت هزاران قسم گلهای روح افزا و طبیعت جاندار و بیجان را از اقسام گوناگون خیر و برکت محروم داشت. مقالات و نوشته‌های بی‌مغز و جانکاه امروزی را باید بعنوان قدیه در راه استفاده از فواید عدیده آزادی تحمل کرد، بگفته حافظ :

خار از چه جان بکاهد گل عنبران بخواند

سهل است تلخی می در جنب ذوق مستی

هر جا که زمین مستعد و آب و هوا سازگار شد در مقابل صد درخت بارور هزاران علف هرزه بی‌ثمر نیز می‌روید. مردم عاقل خیر طلب از ثمره آن درختان بارور تمتع می‌برند و در سایه آنها می‌آسایند و آن علفهای هرزه را در زیر پای بی‌اعتنائی می‌کوبند و بداس بی‌صبری می‌دروند و بزیر دیگت می‌فرستند.

از این بابت نباید زیاد متألم و بیمناک بود. سیر طبیعت قوانینی محکم و عادلانه دارد و روزگار خود با ذوق‌ترین نقادان و منصف‌ترین قضاة است. از جمله این قوانین یکی آنست که تا در چیزی جزئی از حقیقت یا اثری از کمال و جمال که خود نیز از مظاهر حقیقت‌اند وجود نداشته باشد جلوه و نمود آن چیز نمیتواند جاوید باشد و همان حکم سراب فریبنده و غرش رعد و تلافی لوبرق را دارد. نوشته‌ای که متکی به حقیقت یا مظهر کمال و جمالی نباشد ذوق روزگار دیربازود دست رد بر سینه آن میزند و آنرا بزوال و فنا محکوم میسازد. کلامی که از جهت ترکیب الفاظ و جمل نادرست و از جهت مضمون و مطلب رکبک و زشت و از حدادب بیرون باشد خواهی نخواهی محکوم بفساد است و هر طالب حقیقت و دوستدار ادبی طبعاً از توجه بآن احتراز و اظهار اشمئزاز مینماید. در ممالک دموکرات و آزاد وظیفه اساسی و عمده‌ای که مطبوعات بر عهده دارند دفاع از حقوق و آزادی عامه است در مقابل زمامداران و قدرتهائی که بخواهند این حقوق را پایمال و آن آزادی را محدود سازند. و این البته وظیفه بسیار مقدسی است که باید در همه‌جای دنیا از طرف ارباب جرأید و اصحاب مطبوعات رعایت شود و حاجت بتذکار ندارد که چه خیرها از این راه عاید میشود و با چه اسلحه برنده‌ای میتوان از مصالح قومی مدافعه و محافظه کرد.

اما باید دانست که جرأید و مطبوعات تنها بانجام این وظیفه خطیر قیام نمی‌نمایند بلکه پیش از این مرحله انجام وظیفه مهمتر و سنگین‌تری را برای خود واجب

شمرده‌اند که بدون انجام آن دفاع از حقوق و آزادی عمومی چندان مفید و مؤثر نمی‌افتد. این وظیفه مهم اولی آشنا ساختن عامه است بهمان حقوق و آزادیها که هر فرد مستحق تمتع و استفاده از آنهاست. اگر کسی نداند که در جامعه دارای چه حقوقی است و چگونه حق دارد که از انواع آزادی که مردم دیگر از آنها بهره‌ورند استفاده کند دفاع از آزادی و حقوق چنین شخص غافل و بی‌علاقه در مقابل طراران بیدار، آهن سرد کوبیدن یا بگفته سعدی بمنزله آینه‌داری در محله کوران است.

این جمله و ظایفی است که علم‌داران مطبوعات در کشور های متمدن جهت خود مشخص کرده‌اند و اصلاً شأن نزول و علت غائی تأسیس مطبوعات را هم همین میدانند. حال اگر مردمی که سروکار روزنامه نویسان و اصحاب قلم با ایشانست بیخبر و بحقوق حقه خود کمتر آشنا باشند وظیفه این جماعت بسیار سنگین‌تر میشود و پیمودن این راه مشکل بیشتر بصیرت و حکمت میخواهد.

محتاج بیادآوری نیست که اکثر قریب بتمام مردم کشور عزیز ما بدبختانه در این حالت و هنوز چنانکه باید بحقوق فردی و اجتماعی آشنا نشده و تمام خیر و برکتی را که از درخت بارور آزادی برمیآید در نیافته‌اند. کسانی که برای حقوق و آزادی هموطنان دامن همت بکمر میزنند و خالصاً مخلصاً اوقات گرانبهای خود را در راه تحمل این زحمت میدهند بعقیده ما قبل از هر امر وظیفه دارند که محبت شدید ایران پرستش و احترام کلیه آن چیزی را که بسابقه با عظمت این کشور باستانی تعلق دارد بهر شکل که مؤثرتر میدانند شب و روز در خاطر مردم جا دهند و در مقابل بانیش قلم جگر هر ناکس را که برخلاف این راه قدم برمیدارد و تخم بی‌اعتنائی و قدر شکنی نسبت بایران و ایرانی در میان عامه می‌پراگند بشکافند چه ناقومی خود و گذشته و آباء و اجداد پرافتخار و آثار درخشنده نیاکان خود را دوست ندارد و در آنها بچشم احترام و نیایش ننگرد چگونه میتوان از او توقع داشت که باب و خاك اجدادی علاقمند باشد و دنباله راهی را که گذشتگان او گرفته‌اند تعقیب کند.

اشتباه نشود هیچکس با علم و صنعت اروپائی مخالف نیست و اگر هم چنین کسی پیدا شود بدون تأمل باید او را سفیه شمرد اما لازمه سعی در اقتباس علم و صنعت اروپائی بآن علت که بکامل‌ترین درجات خود رسیده مستلزم آن نیست که ما باید همه چیز خود را اروپائی کنیم مثلاً حتی دست از آداب و تاریخ و نام و نشان و گذشته خود نیز برداریم و همه این مسائل را که ملل عالم از جمله خود ما از برکت همانها تاکنون

زننده مانده‌ایم زشت پنداشته در عقب زیباتر از آنها که بر اندام ما یکلی ناساز و ناموزون خواهد بود بدویم . فرض کنیم که کسی مادری زشت صورت داشته باشد آیا میتواند باین بهانه که مادرش زیبا نیست زنی خوب چهره را بجای او بمادری اختیار نماید و باز علاقه فرزندی نشان دهد و از او مهر مادری توقع کند ؟

سعی در این راه بنظر ما وظیفه اولی بلکه اهم و ظایف ارباب قلم است حتی می‌خواهیم بگوئیم که اگر هم در این طریقه کار را بحد اغراق و مبالغه معقول برسانند مورد ملامت نخواهند بود .

چون گفتگو از نوشتن و مطبوعات است از شما خوانندگان گرامی اجازه می‌خواهیم که سؤالی طرح کنیم و آن اینکه آیا شما هیچ کس را میشناسید که در موقع نوشتن دلش راضی شود که بر روی کاغذی چرکین و آلوده یا مرکبی متعفن و ناروان و قلمی شکسته و ناهموار دست بنویشتن ببرد و ذوق لطیفش قبول کند که با این وسایل نقرت آور دست بکار تحریر زند ؟

چنین گمان میکنیم که همه کس با ما هم‌عقیده و هم‌سلیقه باشد که باین گونه وسایل نوشتن بهتر است چه تا اسباب کار مناسب فراهم نباشد دست بردن بقلم نحالی از زحمت نیست .

اگر این مقدمه صحیح است پس چرا در میان همین مردمی که کمال دقت و مواظبت را در انتخاب کاغذ و مرکب و قلم پاکیزه و درست بخرج میدهند جماعتی پیدا میشوند که همین دقت و مواظبت را در انتخاب الفاظ و پاکیزگی و پختگی مطلب بخرج نمیدهند و احترام و ادبی را که شایسته مقام جلیل نویسندگی و ساحت مقدس قلم است رعایت نمیکنند در صورتیکه کاغذ و مرکب و قلم از هر جنس و بهر شکل که باشد بزودی از میان میرود لیکن نوشته بخصوص امروز که چاپخانه در دسترس همه کس هست باقی میماند و بزودی نتایج بد و خوب آن در عالم پراکنده میشود .

اگر کسانی که زمام قلم را در دست دارند عنان آنرا بدست طبع سرکش و هوای نفس ندهند و پیش از گرداندن آن بر روی کاغذ در باب هر کلمه و هر سطر تأمل لازم بکار برند و بخاطر بیاورند که هر نوشته ایشان بچه سرعت در دنیا سیر میکند و تا چه حتم ممکنست در اذهان مردم رسوخ یابد آنوقت کمال احتیاط و ادب را رعایت خواهند نمود و راضی نخواهند شد که وجود ایشان از این راه منشأ فساد و ضرری شود و ایشان خود در میان مردم بسخافت عقل و بی ادبی شهره و منسوب گردند .

همین بی‌پروائی و سبکسری ما در گردش قلم بوده است که از بدبختی، مطبوعات ما را تا حدی در چشمها خوار و ما را نزد خاص و عام سرشکسته و بی اعتبار کرده است چه همه میدانیم که مطبوعات یک ملت آئینه افکار و نماینده رشد و پختگی ایشانست و همه گفته‌اند که عقل هر کس در نوک قلم اوست .

حکمت عامه را در باب روزنامه همه میدانیم و هر کس روزنامه نویس است مکرر از این درد که مردم برای روزنامه نویس چه قدر وقیعتی قائلند نالیده است . مثلی معروف است که احترام امامزاده بامتولی است ، اگر ارباب جراید و مطبوعات خود حافظ این احترام باشند و اجازه ندهند که قلم هر نامحرم بی ادبی در صفحات اوراق ایشان بدود بتدریج روزنامه صاحب وزن و اهمیت میشود و نظر مردم هم نسبت بآن بالمآل تغییر میکند .

بایکی از دوستان بصیر در این باب صحبت میکردیم که چرا در ایران تا در روزنامه‌ای فحش و ناسزا و حمله بحیثیت و آبروی کسی نباشد مردم آنرا نمی‌خرند و نمی‌خوانند در صورتیکه در هیچ جای دیگر دنیا این حال موجود نیست ؛ باین نتیجه رسیدیم که بدبختانه امروز بر اثر فسادهای ناشی از حکومت‌های استبدادی و عوامل دیگر طبع و ذهن اکثر معاصرین ما برای مطالب جدی و معقول حاضر نیست و تا در نوشته‌ای چاشنی غلیظی از رکاکت و هرزگی نباشد بدائقه‌شان پسندیده نمی‌آید مثل پاره‌ای از ساکنین ممالک مرطوبی که تا در غذا مقدار زیادی فلفل و زردچوبه و ادویه تند و تیز دیگری نریزند طعام را مطبوع نمی‌یابند و هر غذا را که بر این قبیل ادویه مشتمل نباشد بی مزه و ناپسند می‌شمارند در صورتیکه در واقع ذوق طبیعی ایشان خراب و فاسد شده و غذا تقصیر ندارد .

ما بهیچوجه مدعی حکمت آموختن بلقمان نیستیم چه میدانیم که از اصحاب قلم و ارباب مطبوعات ما کسانیکه انصاف و دقتی دارند این جمله را بخوبی میدانند و نصب‌العین خود نیز دارند اما چون باید دردهای درونی را بی پرده ظاهر کرد بتکرار و تذکار آنها مبادرت شد . نتیجه‌ای که از این گفته‌ها می‌خواهیم بگیریم این است که در میان این اوضاع آشفته جهان و هرج و مرج ادبیات قلم ما منحصرأ باید در راه ترقی و تعالی شأن ایران و دفاع از هستی امروزی و گذشته آن سیر کند و جز حفظ حقوق و مصالح هموطنان عزیز قصد و غرضی دیگر نداشته باشد ضمناً از حد ادب و عفت نیز که بهترین زیست هر صاحب قلمی است قدمی فراتر نگذارد .

آیین مانوی ❀

مانی مؤسس و پیغمبر این مذهب تازه در سال ۲۱۵ میلادی از پدری ایرانی از خاندان اشکانی در یکی از قرای بابل قدیم تولد یافته و در این سرزمین که مرکز اجتماع مغان زردشتی و فضیای صابی و حکمای فرق حکمتی مدرسه اسکندریه و سریانیها و اهل بدعتهای مذهبی بوده تربیت شده و مقارن سال ۲۴۰ که سن او بیست و پنج رسیده بود بتبلیغ آئین جدیدی که خود از ترکیب و اختلاط مذاهب و آراء فرق و ملل و نحل مذکوره ترتیب داده پرداخته است .

سال ۲۴۰ سال جلوس شاپور اول ساسانی است ، در این سال مانی کتاب دینی خود را که مخصوصاً برای دعوت و ارائه بشاپور بنام شاپورگان نوشته بود به شاهنشاه ایران تقدیم داشته و بعدها بزبان سریانی کتب عدیده دیگری برای دعوت مردم بابل برشته نگارش آورده است .

در اینجا با اصول عقاید و آراء مانی کاری نداریم فقط بعللی که خواهیم گفت با اصراری مخصوص روش تبلیغ و طرز تعلیمات او را بیان مینمائیم .

شاید مانی در میان پیغمبران قدیم اول کسی باشد که برای گرواندن مردم به کیش خویش و جلب دل و مغز ایشان علاوه بر استدلالات عقلی و براهین خطابی - طریقه تازه دیگری را در این راه پیش گرفته است و آن تحریک قوای ذوقی و ربودن اختیار دل ایشان بوده است یوسائلی که تا آن تاریخ در تعلیمات دینانی بکلی تازگی داشته است. مانی با کمال هوش و ذوق دریافته بوده است که در انسان غیر از قوای عاقله قوای دیگری نیز هست که شخص را میتوان از راه مراجعه بآنها بطرف خود خواند و با اسیر کردن آنها را به راهی که مطلوب است کشاند باین تفاوت که در این

* نقل از «سخنرانی های آموزشگاه پرورش افکار» تحت عنوان: «خدمات ایرانیان

مرحله باید وسائل و زبانی دیگر اختیار نمود که غیر از وسائل و زبان مراجعه بقوای عقلانی است. بعبارة اخری همانطور که با استدلال‌ات منطقی و قضایای عقلی و ریاضی قوای عاقله پی بحقیقت مسائل میبرد و با استدلال کننده و صاحب دعوت میگرود یا برهان صورت و الفاظ و الھان خوش دلر با نیز میتوان مردم را از راه چشم و گوش بخود خواند و فریفته و دلباخته کرد.

اگرچه مانی خود ایرانی است و از پدر و مادر ایرانی و در یکی از ایالات ایران تولد شده لیکن آئین او چنانکه گفتیم ایرانی صرف نیست چه او اجزائی از دین قدیم بابلی و تعالیم فلاسفة اسکندریه را در آن داخل کرده و از ادیان مسیحی و بودائی نیز اقتباساتی نموده است باین حال اساس آن بر ثنویت یعنی نزاع بین خوبی و زشتی یعنی روشنائی و تاریکی نهاده شده و این استخوان بندی را که بکلی ایرانی و آریائی است در تعلیمات دینی خود محفوظ داشته است.

بعقیده مانی هر چه مادی است از سرچشمه تاریکی آب میخورد و هر چه معنوی و روحانی است از نور. از اختلاط تاریکی و روشنائی آسمانها و زمین و انسان بوجود آمده پس در هر موجودی مادی از جمله در انسان مقداری از نور بودیعه نهاده شده و روزی خواهد رسید که در نتیجه سانحة عظیمی عالم وجود در جهنمی فرو خواهد رفت فقط در این میان برگزیدگان مانوی یعنی کسانی که در عالم گرد مادیات و معاصی نگشته‌اند بآسمان عروج خواهند کرد گناهکاران بآتش جهنم خواهند سوخت و مردم بین بین در انتظار عذابی دیگر معاق خواهند ماند تا بالاخره تاریکی از روشنائی بکلی مجزا خواهد شد و عالم آرام قطعی خواهد یافت.

پس وظیفه برگزیدگان (صدیقین) دین مانوی آن است که بحد کمال از توجه و اشتغال بمادیات و ملامتی اجتناب کنند و بر ریاضت و زهد بپردازند و از اعمال و اقوالی که انسان را بعالم اهریمنی نزدیک میکند اجتناب ورزند از این قبیل است خوردن گوشت، آشامیدن شراب، تعرض بزندگانی موجودات جاندار از انسان و حیوان و نبات، نزدیکی بزنا، دروغ، حرص و شهادت بیجا و غیرها، بعد از طبقه صدیقین که اولیای مذهب مانویند شماسین و معلمین یعنی طبقه روحانیون و مبلغین آئین مانی بودند و طبقه آخر یعنی پیروان و مؤمنین باین دیانت را بفارسی نغوشاک - نیوشاک و بسریانی سماعین میگفتند

این طبقه مکلف نبودند که مثل سایر طبقات ریاضت و زهد را پیشه کنند

همینقدر که از بت پرستی و دروغ و وحشت و قتل و زنا و سحر و جادو دوری میکردند مؤمن بکیش مانوی بشمار میرفتند .

پیروان مانوی تعلیمات و کتب مانوی پیشرو خود را بینهایت محترم و مقدس می-شمردند و برای آنکه بصورتی شایسته و درخور این احترام آنها را محفوظ دارند و به دیگران برسانند در تکرار و بیان تعلیمات مانوی همه وقت آنها را همراه با ساز و آواز خوش میگفتند و بدیگران میخواندند و شاید هم بهمین علت است که پیروان ساده کیش مانوی بسماعین (مشتق از سماع) و نغوشاک (از نیوشاک) مشهور شده اند، باین ترتیب می بینیم که ساز و آواز و سماع در مذهب مانوی از اعمال دینی و از لوازم مجالس و محافل مذهبی ایشان بوده است .

مانی غیر از کتاب شاپورگان که آنرا برای شاپور اول بخط پهلوی نوشته بوده بقیه کتب خود را بخط مخصوصی مشتق از سریانی نگاشته . این خط مخصوص شکل بسیار زیبا و ساده ایست از سریانی که مانی آنرا بعنوان خط دینی جهت مذهب خود اختیار نموده و در تحسین و تسهیل آن بسیار کوشیده است .

مانویه که دلدادگی و فریفتگی عجیبی بهر چه که مظهر جمال باشد از خود ظاهر میکردند تألیفات مانوی و کتب دیگر خود را باین خط در نهایت سلیقه و زیبایی می نوشتند در روی سفیدترین اقسام کاغذ یا پوستهای براق یا حریرهای سفید تحریر می کردند . مرکب ایشان یا مرکبی بسیار براق و شفاف بود یا بالوان مختلف مخصوصاً سبز و سرخ . اکثر کتب مانویه مذهب منقوش بود و با شیرازه های استادانه و جلدهای نفیس آنها را می آراستند . در و دیوار معابد مانوی همه بمجالس نقاشی از گل و بوته و جمعیت سازندگان و خوانندگان و کتیبه های زیبا منقوش است . بکار بردن عطر و بویهای خوش و سوختن عود و عبیر نیز از اعمال مذهبی مانویان بوده است .

بنابر این شرح مختصر ملاحظه میفرمائید که آیین مانوی در قسمت تعلیمات دینی و عملی بیش از هر چیز بدوقیات و لطایف اهمیت میداده و در افسانه های مانیز هست که مانوی نقاش و معجزه او نقاشی و کتاب ارتنگ یا ارژنگ او بوده و بگفته مؤلف کتاب بیان الادیان : «برهان اوصاعت قلم و صورتگری بود» . شهرت او در نقاشی و ارتنگش زیباترین نمونه نقش و صورت شمرده شده است .

مانی را بهرام اول در حدود سال ۲۷۳ میلادی دستگیر کرد و کشت و پوست او را بکاه انباشت و بریکی از دروازه های شهر جندی شاپور آویخت و پیروان او را از

ایران راند لیکن باین حرکت ریشه کیش مانوی از دنیا قلع نشد چه پیروان این مذهب از طرفی از طریق بابل آئین خود را در شام و فلسطین و آسیای صغیر و مصر و شمال آفریقا و جنوب گالیا و ایتالیا و بلغارستان منتشر کردند و از طرفی دیگر از سرحدات ایران شرقی گذشته آسیای مرکزی را میدان انتشار مانویت قرار دادند.

در طرف مغرب آئین مانوی تا اواسط قرون وسطی پیروان کثیر داشت و در قرطاجه و شهر رم عده زیادی از ایشان باقی بودند که بتبلیغ این دیانت اشتغال داشتند و آگوستی نوس قدیس از مشاهیر روحانیون عیسوی مدتی در آفریقای شمالی و در شهر رم در پیش مانویه میزیست و در ابتدا تعلیمات دینی را از ایشان فرا گرفته بود. اما در ایران شمال شرقی و آسیای مرکزی مانویه از شط جیحون بآنطرف انتشار عظیمی پیدا کردند مخصوصاً ولایت طخارستان و دره‌های چغانیان و وخش و شط ایللی مرکز عمده ایشان بود و در آن نواحی پیروان بسیار داشتند و پس از آنکه در حدود سال ۷۶۰ میلادی یعنی در قرن دوم هجری طایفه ترک اوغور طخارهای آریائی را مغلوب کردند و در ترکستان شرقی یعنی در دره‌های کاشغروختن و ایللی دولتی بزرگ تشکیل دادند مبلغین مانوی خاندان آن طایفه را بآئین مانوی خواندند و آئین مانوی دین رسمی قوم اوغور شد و مانویه در آسیای مرکزی میدان وسیعی جهت تبلیغات دینی و انتشار ذوقیاتی که دین ایشان بر آنها اتکاء داشت پیدا کردند و بتدریج از جیحون بطرف خراسان عبور کردند و در بلاد اسلامی نیز منتشر شدند و بدعوت مسلمین پرداختند و نهضت زنادقه را که بعد بتفصیل از آن صحبت خواهیم داشت شروع نمودند. ترکان زردپوست اوغور از برکت تبلیغات مانوی ایرانی بساز و آواز و نقاشی که اصل همه آنها از عهد ساسانی بود آشنا شدند مخصوصاً نقاشی در میان ایشان اهمیت فوق العاده پیدا کرد. مغول بعد از آنکه ترکستان شرقی و سرزمین اوغورها را فتح کردند این سبک نقاشی را از ایشان آموختند و آنرا بچین بردند و از آن نقاشی مخصوص چینی بوجود آمد همین نقاشی است که بعدها بار دیگر یعنی در عهد حکومت ایلخانان تاتار بر ایران از چین بممالک اسلامی برگشته و اساس تذهیب و نقاشیهای عهد مغول و تیموری و صفوی شده است.

اگر روزگاری اسناد بیشتری راجع بمذهب مانوی فراهم شود و تحقیقات عمیق‌تری در باب اصول و تأثیرات این دین در عالم بعمل آید واضح خواهد شد که مخلوق دماغ و ذوق یکنفر پیغمبر ایرانی است در دنیای قدیم و

جدید چه اثرهای بزرگ داشته و تمدن دنیا تاچه پایه مدیون آنست ، این تأثیرات را اجمالاً میتوان بشرح زیر خلاصه کرد :

- ۱- بعقیده نقادان جدید چنانکه اشاره کردیم نقاشی چین که بهترین نمونه تذهیبها و نقاشیهای عصر مغول و تیموری و صفوی ما از آنچشمه آب میخورد و نمونههای کامل آن موجب اعجاب دنیا و بقیمت زرخیزد و فروش میشود از اصل ایرانی و مانوی است . فقط چون پس از رفتن از ترکستان شرقی بهچین بار دیگر از راه چین بایران برگشته و چینی هانیز از خود آثاری در آن گذاشته اند بسبک چینی مشهور شده .
 - ۲- تجلید و صحافی و شیرازه و نوشتن عنوان کتاب در پشت جلد و استعمال مرکب چین و مزین کردن خطوط به اکلیل و آمیختن آنها بیوی خوش از مانویهاست .
 - ۳- آراستن کتب بنقوش و صور که در ایران قدیم هم معمول بوده از مانویه در بلاد اسلامی و از آنجا بسایر ممالک منتشر شده مخصوصاً در کتاب شاهنامه و کلیله که بعدها یعنی در عصر عباسی زنادقه مانویه بآنها بر مسلمین افتخار میفر و ختنند همیشه مصور بوده نصر بن احمد سامانی پس از ترجمه کلیله از عربی بفارسی امر داد که از چین (یعنی ترکستان شرقی مرکز مانویه) نقاشانی برای آراستن آن کتاب بصور بیاورند .
 - ۴- در فارسی امروزی دو مصدر داریم : یکی خواندن ، دیگری نگاشتن که اولی بیشتر بمعنی قرائت و دومی بمعنی نوشتن استعمال میشود اما همراه این دو بمعنی هر کدام از دو مصدر مزبور معانی دیگری دارند . خواندن بغير از قرائت بمعنی آواز خواندن و نگاشتن بغير از نوشتن بمعنی نقش کردن نیز هست .
 - باحتمال بسیار قوی این دو مصدر از وقتی معمول شده که در فارسی خواندن خط با آواز و نگاشتن خط یا نقاشی توأم بوده و همه میدانیم که خنیاگر در فارسی بمعنی مغنی و سازنده و نگارگر بمعنی نقاش است . بعقیده راقم این سطور این گونه استعمال باید از عهد مانویه مانده باشد .
 - ۵- قسمتی از آداب و تعلیمات صوفیه عهد اسلام مخصوصاً از آئین مانوی مقتبس است .
 - ۶- نهضت زنادقه قسمت کلی آن از برکات تعلیمات مانویان است و ما یاز در این باب صحبت خواهیم کرد .
- این بود شمه ای از آئین مانوی و تأثیرات آن در عالم که یکی از دخالت های معنوی تژاد ایرانی است در تمدن عمومی دنیا .

اصفهان و آثار تاریخی آن*

نگارنده هر وقت بشهرزیبای پرنقش و نگار و سراپا یادگار اصفهان قدم میگذارم و چشم و دل خود را بتماشای آثار بی مانند این شهر تاریخی روشن میکنم بی اختیار گرفتار دواندیشه متضادمیشوم: یکی آنکه درجه کمال ذوق و هنرمندی و جمال پرستی اجداد ما در سه چهار قرن تا قبل چه پایه بلند بوده که در یک مدت زمان محدود این همه شاهکار بدیع ایجاد کرده و شهری را در یکی از مراکز دورافتاده دنیا بصورت نگارستانی درآورده است که با وجود گذشت زمان و انقلابات پی در پی و از همه مهمتر بی اعتنائی و بی لیاقتی اختلاف هنوز عبرت دیده ناظران است و تماشاگاه هنروران جهان! اندیشه دیگر بی ذوقی و کوردلی کسانی است که بعد از عهد صفویه در این شهر سکونت یا حکومت کرده و بهربهانه و عنوان که بوده است در تخریب و انهدام یادگار های زیبای اسلاف بجهت تمام کوشیده اند و بتمام معنی ننگ نیاکان خود شده و پستی ذوق و حماقت را در این مرحله حتی از بی استعداد ترین نژادهای انسانی نیز گذرانده اند. این مسأله که چگونه در یک قوم ممکن است بفاصله ای چنین کم ذوق باین اندازه تنزل کند تا از اوج ثریا بحضیضی ثری برسد خود معمائی است که حل آن اگر محال نباشد بسیار مشکل است.

البته ادعای اینکه از زمان صفویه تا عصر ما ذوق بکلی در مردم اصفهان مرده و آن آتش جهان افروز یکسره یخاکستری بی فروغ و سوز مبدل شده باشد خطاست چنانکه هم امروز در اصفهان اهل هنر بسیارند و کسانی که بتوانند کم و بیش از عهدۀ تعمیر و مرمت آثار نیم شکسته و دست خورده قدیم برآیند لله الحمد زیادند لیکن تأسف در اینجاست که کسی امروز هنرایشان را بچیزی نمیخرد و پادشاه یا حکومت

یا انجمن یا مشوقی نیست که بی حساب زردر قدم ایشان نثار کند و نگذارد که هنر با این هنرمندان در دل خاک جای گیرد .

هنرمند همیشه در اصفهان مانند تمام ایران وجود داشته است زیرا که ایران بشهادت تاریخ و آثار ذوقی و هنری فرزندان با استعداد آن پیوسته مهد ذوق و هنر بوده و در هر دوره که مشوقی کریم یا حکومتی هنرپرست پیدا میشده است و استادان هنری را گرد خود جمع می آورده و قدر کار و آثار ایشان را چنانکه بایست می شناخته است هنر اوج می گرفته و هزاران نمونه بدیع از خط و تذهیب و نقاشی و معماری و صحافی و شعر بر صفت وجود می آمده است بالعکس هر وقت که مال پرستی بی ذوق آموخته می شده و خشک مغزی کوتاه نظر زمام امور را در دست می گرفته هنر مجال بروز و ظهور نمی یافته و غنچه آن نشکفته بر اثر دم سرد این طایفه بناکامی و پژمردگی فرو میریخته است .

امر عجیب در کار سلاطین صفوی اینست که این جماعت باینکه در تشویق اهل هنر و صرف همت و مال در استفاده از این طایفه پای کمی از هیچکس نداشته و در تعقیب سیره بازماندگان تیمور و آق قویونلو و امرا و وزرای ایشان در مرحله تشویق هنرمندان از ایشان نیز بیشتر تاخته اند و واقعاً باین کار علاقه داشته و از جان و دل در این باره میکوشیده اند باز بمصلحت روز و بجهت مزید رونق بازار دینداری خشک مغز - ترین و بی ذوق ترین افراد ناس یعنی طبقه فقها و متشرعین و آخوندهای بیخبر و کوتاه نظر را چنان قدر و منزلت می نهاده و از فرش بعرش میرسانیده اند که خواهی نخواهی خود محکوم حکم ایشان میشده و ندانسته بدست خویش تیشه بریشه هر چه ذوقیات و عقلیات بوده است میزده اند .

قدرت یافتن این طبقه بی ذوق یا ریاکار و ضعف تدریجی سلاطین و استیلا یافتن افاغنه خونخوار خانه بر انداز و نادر پول پرست خودخواه و حکام جائز و جاهل قاجاریه چنان اهل ذوق و هنر را خوار و بیمقدار کرد که این بینوایان در ایام غلبه هنر - شکنان عرض هنر را تنگ و عار میدیدند و جز اینکه این فن شریف خود را از ناکسان بیوشند و با خود بگور ببرند چاره ای نداشتند چه علاوه بر آنکه در این مدت از زمان هنر مقدار نداشت هنرمند نیز چون مثلاً فقه و اصول نمیدانست و از صرف و نحو بیخبر بود مردی بی مصرف و هرزه کار بشمار میرفت و دور نبود که او را بتعزیر و تکفیر از میان بردارند و آثار هنری او را در شمار آثار ضلال در آورند .

جنایتی که یک عده از حکام طمع و رز سفیه دوره قاجاریه و طبقه آخوندها و خشک مقدسهای قرن اخیر در انهدام آثار بی نظیر اصفهان مرتکب شده‌اند از حد شرح و وصف بیرون است. از تمام آثار و ابنیه باشکوهی که در ساحل راست زاینده رود وجود داشته و سیاحان فرنگی در صد سال قبل اوصاف و تصاویر آنها را برای ما به یادگار گذاشته‌اند امروز کوچکترین اثری برجانیست و از ابنیه داخل شهر هم هر چه برپاست بشکل عجیبی صدمه عمده خورده و غالباً یا نقوش آنها را سترده یا در و پنجره و سقف آنها را چنان درهم شکسته‌اند که هیچ زلزله‌ای نیز چنین نسپرده است.

عجب‌تر اینکه این ستم و خذلان را این مشت مردم بی عاطفه از خدا بیخبر نه تنها نسبت به ابنیه و آثار معمولی روا داشته بلکه امامزاده و مساجد را که بعقیده خود مقدس و خانه اولیاء الله و خدا میدانند از تطاول و تعدی بی نصیب نگذاشته و در خوردن موقوفات و دزدیدن نفایس و مخروبه و کثیف نگاهداشتن آنها نیز از هیچ اقدامی دریغ نکرده و با اینکه همیشه مردم جاهل و عوام را بقطع علایق از اسباب دنیوی میخوانده‌اند خود دین را بدین فروخته و در راه تمتع از حیات این جهانی و عیش و نوش آنی و جمع مال و منال بر خدا و آخرت یکسره چهار تکبیر زده و در دنیا داری و تجاوز به دارائی مردم دست هر ستم پیشه بی دینی را بر پشت بسته‌اند.

تا چند سال پیش عایدات کلیه موقوفات بزرگترین مساجد اصفهان بجیب متولی اوقاف آن میرفت و تنها ممری که برای مخارج نظافت و مستخدمین آن باقی و حیف و میل نشده بود فضولات مستراحهای آنجا بود که بفروش میرسید و از عواید آن مخارج مزبور تأمین میشد.

در این سفر باصرار تمام بزیارت عمارت هشت بهشت که در سفرهای سابق توفیق دیدن آن میسر نشده بود موفق آمدم. این عمارت تاریخی که از پاره‌ای جهات مخصوصاً کاشیهای بالای طاق نماهای خارجی بنا. مشتمل بر صور اقسام حیوانات در میان ابنیه اصفهان بی نظیر است بدبختانه امروز ملک شخصی یکی از متمولین این شهر محسوب میشود و آنرا باین عنوان که ناصرالدین شاه بمادر او بخشیده است در تصرف دارد. تاکنون هیچ دولت و حکومتی بفکر آن نبوده است که این بنای قیمتی را بهر نحو و بهر قیمت که بوده است از تصرف مالک آن بیرون آورد و تحت حفاظت و مواظبت خود بگیرد بهمین جهت حال آن بسیار خراب و رقت آور شده و روبانهدام و ویرانی کلی است و اگر میخواهید درجه بی ذوقی و سفاهت مردم زمان ما را دریابید

باطلاع خوانندگان محترم میرسانم که در ورود باین عمارت شاه‌نشین که وقتی مقرّ سلاطین باعز و تمکین بوده و گردنکشان بر آستان آن سر میسوده‌اند سگی را در آنجا بسته دیدم که کاسه آبی پیش او نهاده بودند و جز این سنگ و پیرزن و طفلی که در آن عمارت سکونت داشتند دیگر کسی در آن محل نبود.

شاید تعجب خوانندگان گرامی بیشتر شود اگر بدانند که مالکین کج سلیقه و عاری از ذوق این عمارت باشکوه سقف‌های مذهب و طلاکاری آنرا که هر قاب کوچک آن روشنی بخش چشم و دل است عیناً مثل آنکه طاقت دیدن آنها را نداشته و خفاش-صفت دشمن نور و فروغ بوده‌اند در زیر یک طبقه از قابهای چوبی معمولی پوشانده و سلیقه منحرف خود سقف جدیدی برای هشت بهشت از مبتذل‌ترین قابهای عادی ترتیب داده‌اند چنانکه نقوش زیبای دیوارهای چهل ستون را نیز در زیر گچ مستور کرده و جمال آنها را باین ترتیب از میان برده و سند نادانی و کج طبعی خود را بدست خویش امضاء نموده بودند.

غرض نگارنده در این مختصر یادداشت توصیف و تعداد آثار تاریخی اصفهان نیست زیرا که در این زمینه بزبانهای خارجی و فارسی کتب و رسائل و مقالات عدیده نوشته شده است و همه کس کم و بیش بآنها دسترسی دارد بلکه عمده مقصود در اینجا جلب توجه اولیای مسئول امور و مردم علاقه‌مند است بحفظ و مرمت و تعمیر آثاری که در شهر اصفهان و اطراف آن هنوز باقیست و جای خالی هر نخست یا کاشی یا نقش آنرا در صورتیکه مفقود و نابود شود امروز دیگر بهیچ قیمتی نمیتوان پر کرد و اگر موفق هم شویم حالیه چیزی را بجای یادگارهای قدیم بگذاریم البته از لحاظ تاریخی ارزشی نخواهد داشت.

جای کمال خوشوقتی است که از ده پانزده سال قبل تاکنون اداره کل باستان-شناسی که تحت نظر دانشمند محترم آقای آنلره گذار در راه حفظ و شناساندن آثار قدیم ایران بخدمات گرانبهائی نائل آمده و یک عده جوانان فاضل را باین شعبه از دانش آشنا و علاقه‌مند ساخته تا آنجا که مقدر بوده است در ثبت و ضبط و تعمیر و تجدید آثار تاریخی اصفهان کوشیده و با جهد مخصوصی از خرابیهای تازه و بغارت رفتن نفایس بازمانده جلوگیری نموده است و در این مرحله کسی که بیش از همه کار کرده و زیاده‌تر از هر کس بر آثار تاریخی اصفهان حق خدمت دارد دوست فقید ما مرحوم جواد مجدزاده صهباست که قریب ده‌ماه و نیم قبل در عین آنکه بادامه همین

قبیل خدمات در اصفهان اشتغال داشت فجأة مرد وداعی جانسوز بر دل جمیع دوستان خود و کلیة علاقه‌مندان باآثار اصفهان گذاشت .

از دست رفتن صهبا که بحفظ و تعمیر آثار تاریخی پای‌تخت صفویان عشق و علاقه مخصوصی داشت و شب و روزش بشوق تمام در این راه مصروف میشد ضایعه ایست جبران ناپذیر و امید نمیرود که برای کارهایی که صهبا بی روی و ریا میکرد و یادگارهای مانده از او شاهد آنهاست باین زودیها جانشین قابل ولایقی فراهم شود .
باتمام اقدامات حسنه‌ای که اداره کل باستان شناسی در باب اصفهان و آثار تاریخی آن کرده و میکند باز باید گفت که این جمله در جنب عظمت و نفاست و اهمیت و کثرت آثار این شهر چیز قابل ملاحظه‌ای نیست . یکی دو مدیر جوان بی تجربه و دوسه میرزای پشت‌میز نشین و مستخدم و مبلغ ناقابلی اعتبار مالی و باپای مورچه در راه تعمیر بناهایی که غالباً در شرف انهدام است پیش رفتن توهین بشأن این شهر با نام و نشان است و هیچ دردی را در این راه دوا نمیکند .

اگر ما هم مثل سایر ملل زنده امروزی بخواهیم بوضعی آبرومند در دنیا بمانیم و تا باید مرده متحرك نباشیم خواه ناخواه باید برای کلیة شئون زندگانی خود راه و رسم صحیح و سیاستی مثبت و عملی اختیار کنیم باین معنی که در تهیه و تقویت و حفظ اسباب و اموری که حیات حقیقی یک قوم بسته بآنهاست بیش از هر چیز مجاهده بخرج دهیم و نگذاریم بنیان زندگانی قومی ما بدست تصاریف روزگار یا مردم جاهل زرپرست درهم فروریزد و ما خود در ایازهم بفلسفة «لذواللموت و انبواللخراب» خوشدل سازیم .

آثار تاریخی هر قوم علاوه بر کمکی که بمعرفت تاریخ تمدن عمومی بشر میکند و از این لحاظ متعلق بکلیة مال و منهدم کننده آن دشمن معارف عمومی محسوب می شود استوارترین اسناد لیاقت هنری و ذوقی موجودین آن بشمار می آید ، هر کس این اسناد را که باید بوسیله آنها لیاقت و استعداد هنری و ذوقی خود را بملل دیگر عالم بفهماند منهدم سازد مرتکب بزرگترین جنایات شده و مستحق عظیم ترین عقوبات است .

عجب اینست که اگر سند مالکیت ملکی متعلق بفلان حاجی آقا یا آخوند اصفهانی را کسی بلزد یا از میان برد یا بوسیله جعل و تزویر در آن دستی ببرد فریاد آن مالک با آسمان بلند میشود و بهر وسیله که میسرش باشد در استیفای حق خود میکوشد لیکن هیچکس از این جماعت را در اصفهان نشنیده‌ایم که در قبال از میان رفتن و منهدم شدن هزاران هزار سند از اسناد تاریخ آباء و اجداد ما که مجموعه آنها سند حیات ملت

باستانی ایران است بکوچکترین اعتراضی قیام کرده و سبکترین قدمی را در این راه برداشته باشد. سهل است یک عده از همین مردم خود شریک جرم بوده و به دست نالایق و خاطر طمع ورز خویش در ویرانی آن آثار و اسناد عمداً سعی کرده اند.

در ظرف جنگهای اخیر شاید در هیچیک از نقاط ایران باندازه اصفهان پول بی حساب در دست یک عده معدود جمع نیامده و مثل این شهر نیزیبی مصرفی خرج نشده باشد. در طی همین یکی دو سال متمولین اصفهان فقط چندین میلیون تومان صرف «مرده باد» و «زنده باد» کرده اند و حاصلی از آن جز القاء نفاق و دو تیرگی بین کارگران بیچاره و خرابی وضع کارخانه ها که بالنتیجه بیم و رشکستگی بعضی از آنها میرود به دست نیامده. نه وضع مادی زندگانی کارگر بهبود یافته نه ترقی و رونقی در صنعت پیدا شده و این پولها البته غیر از مشت مشت اسکناسی است که هر شب صرف قمار و مجالس عیش و نوش ایشان میشود.

دیده یاشنیده نشده است که یکی از توانگرانی که در نتیجه صرف بازی و احتکار و گرانفروشی و نبودن مجازات و عدالت اجتماعی این پولهای نامشروع را بخود کشیده اند دیناری از آنرا در راه حفظ ابنیه تاریخی و آثار گرانبهای شهر خود صرف کرده باشند مثلاً اگر با ذوقند یکی از عمارات زیبای صفویه را تعمیر کنند و اگر مسلمانند بمرمت یکی از مساجد قدیمه همت گمارند و اگر واقعاً وطن پرستند و جز پول وطنی دیگر می شناسند در راه احیای آثاری که حیات وطن ببقای آنها قائم است قدمی بردارند یا اگر هیچکدام از آنها نیست لاقلاً از متمولین سایر ممالک تقلید کنند و بنظیر یکی از کارهای خیری که ایشان در تعمیر آثار تاریخی و بنای مؤسسات علمی کرده اند مبادرت ورزند. البته این توقع از این جماعت بیجاست چه آن متمولین ممالک متمدنه امروزی که مصدر این گونه اعمال خیر شده اند همه مردمی با ذوق و هنر دوست اند و بتجربه و هوش ذاتی دریافته اند که ثروت مادی هر قدر و هر چه باشد فناپذیر است و بهترین مصرف آن خرج آنست در راه زنده نگاه داشتن آثاری که ببقای آنها امید بیشتر میرود و جنبه خلود آنها در این عالم زیادتر است. فرق آن جماعت با این نوکیسگان تازه بدوران رسیده ما در همین داشتن یا نداشتن ذوق است. آن متمولین قسمتی از مازاد ثروت خود را در راه ذوق و هنر بکار میرند و این پول پرستان پول را برای پول می خواهند و پیروان طلبه اند که هر شب چند دینار اندوخته خود را در بجائی که کسی نبود می شمرد و خطاب بآن میگفت: «بدانتش قسم که بدانت مایلم».

حال که اوضاع واحوال در اصفهان بر این منوال است و در مردم توانگر آنجا اهل ذوق و همتی پیدا نمیشود که بحفظ و تعمیر آثار باستانی آن صرف توجهی کند و وظیفه حتمی دولت است که در این راه از یندل هیچ مجهود دریغ ندارد و از هر طریق که میدانند و با صرف هر خرجی که مقدور باشد این نفایس و ذخایر را تحت مراقبت و حمایت خود بگیرد و در قدم اول مراقبین و پاسبانانی برای هر یک از آنها تعیین کند تا اگر تعمیر و مرمت آنها آنآ میسر نیست و بطول زمان باید صورت پذیرد لا اقل آنچه بر جاست خرابتر نشود و بیغما نرود سپس خود پیشقدم و مشوق شده انجمنی از فضلا و اهل هنر و علاقه‌مندان اصفهانی در اصفهان برای حمایت این آثار تشکیل و جهت تعمیر و معرفی آنها بدینا برنامه صحیح و معقولی ترتیب دهد و اگر ممکن شود زود یا دیر مدرسه یا لا اقل کلاسی در اصفهان برای آموختن صنایع اسلامی عموماً و صنایع ایران از عهد سلاجقه تا امروز بخصوص تشکیل دهد و یک طبقه از جوانان را بشناختن و تعلق با آثار تاریخی باستان آشنا سازد و رسائل و مقالاتی بقلم فضلا در معرفی اصفهان از لحاظ آثار باستان با اشکال و تصاویر جالب و زیبا بفارسی و السنه عمده عالم منتشر نماید و کمک مادی توانگران داخلی و خارجی را برای حفظ و حمایت و تعمیر و مرمت آنها بخواهد .

اگر این جمله که گفتیم تمام یا اقلاً قسمتی از آنها جداً از طرف اولیای دولت بمنصه عمل گذاشته شود امید میرود که آن قسمت از آثار نفیسه اصفهان که هنوز از تظاول روزگار و مردم بیخبر و غارتگر محفوظ مانده برجا بماند و الادیبری نخواهد پائید که قسمت باقیمانده هم مانند قسمت اعظم آنها که منهدم و نابود شده از میان برود و همچنان که مابویران کنندگان آنها امروز لعنت میفرستیم در آینده اخلاف مانیز ما را بزشت نامی و بی‌علاقگی یادکنند .

غلط‌آملائی*

غیر از مردم لایالی و بی‌مبالات هیچکس نیست که پیش از خروج از خانه و قدم نهادن در کوچه لا اقل روزی یک بار خود را در آینه نیند و وضع سر و لباس و کفش و کلاه خود را تحت مراقبت نیاورد و نواقص و معایب و بی‌نظمیها و آشفتگیهای هیأت ظاهر خویش را بشکلی ترمیم و اصلاح ننماید.

چرا؟

برای آنکه انسان ذاتاً خودخواه است و خود را از

نمیشمارد و بر او بسی ناگوار است که با هیأت و اندامی تاسا و شکل و ریختی منکر در مقابل دیگران جلوه کند و دیگران در ظاهر او عیب و نقصی قابل سرزنش و تخرده‌گیری بینند و بر او بخندند.

این توجه و دقت در رفع عیوب ظاهری بهر نظر که تعبیر شود بشرط آنکه بعد خودآرائی و ظاهرسازی نرسد ممدوح است چه برای مرد دردی بدتر از آن نیست که مورد عیبجویی هر کس و ناکس قرار گیرد و بعلت عیبی که رفع آن بسیار آسان بوده انگشت‌نمای این و آن واقع شود.

اما تعجب در اینجاست که غالب همین مردم که برای رفع عیبجویی دیگران در حفظ ظاهرگاهی از حد اعتدال نیز قدم فراتر می‌گذارند هر روز در گفته و نوشته خود مرتکب هزار غلط‌انثائی و املائی میشوند و متوجه نیستند که بعلت تقریر و تحریر نادرست و بی‌اندام تا چه حد مورد طعنه و مضحکه تحاصر و عامند و چون تأثر و تألمی هم از این بابت ندارند بهیچوجه در صدد رفع این عیب بزرگ نیز بر نمی‌آیند.

ممکن است که انشاء کسی سست و نارسا و مبهم و دور از قواعد فصاحت و بلاغت باشد. اگرچه رفع این عیوب نیز تا حدی بمدد تتبع آثار بزرگان ادب و

ممارست در خواندن و بحفظ سپردن گفته‌های فصیح و بلیغ فراهم می‌آید لیکن چون نویسندگی هم مانند شعر تاحدی موقوف با استعداد ذاتی و طبع خدادادی است باز میتوان صاحب چنین نوشته‌ای را معذور داشت و از او چیزی را که خدا باونداده است و تدارک آن با کتساب مقدور نبوده نخواست اما غلط‌املایی چنین نیست، اصلاح آن بکلی بدست خود انسان است و در مرحله چیز نویسی اتفاقاً از هر کار دیگر آسانتر است. ذوق تنها آن نیست که انسان فریفته و دلدادۀ هر منظرۀ زیبا و هر هیأت موزون و هر آهنگ دلنواز شود بلکه یک درجه از ذوق سلیم هم آنست که انسان طبعاً از هر منظرۀ زشت و هر هیأت ناموزون و هر آهنگ ناسازتنفر و اشمئزاز حاصل کند و آنها را با آکراه و ناخوشی تلقی نماید تا طبعش پیستی و زشتی نگراید و همیشه جویای زیبایی و رسائی و درستی باشد.

کسانی که در نوشته‌های خود استمراراً مرتکب اغلاط املایی میشوند و باین عیب بزرگ که بدست ایشان پرداخته میشود پی نمی‌برند علاوه بر آنکه از آن درجه از ذوق که مانع انسان از مرافقت با زشتی و نادرستی است محرومند از درک ننگ و عار نیز بی‌نصیبند و آن همت را ندارند که زشتی و نادرستی را که در وجود ایشان هست و مسبب آن نیز خود آنانند و بخوبی میتوانند آنرا رفع کنند از میان بردارند و صحیح و سالم چیز بنویسند.

در ممالک متمدنۀ دنیا هر روز نامه‌ای را که بخرید اگر چه ممکن است که مطالب آن سخیف و مهوع و خلاف حقیقت و بر ذوق ناگوار باشد اما کمتر اتفاق می‌افتد که یک غلط املایی در آن دیده شود و بقدری غلط املایی برای هر کس که قلم بدست میگیرد در این ممالک ننگ است که اغلاط املایی را که ما در نوشته‌های اعضای ادارات و پاره‌ای از رجال عالی مرتبۀ خود هر روز می‌بینیم ایشان «غلط‌های زنان رختشوی» میگویند زیرا که زنان رختشویند که بعلت بیسوادی تمام باین شغل نسبتاً پست سرفرود آورده و در موقع برداشتن صورت جامه‌هائی که برای شستن می‌گیرند مرتکب این قبیل اغلاط میشوند.

روزی یکی از همین آقایان که در نوشتن املائی کلمات بسیار بی‌مبالا است و اتفاقاً مایه و استعدادی طبیعی نیز برای نویسندگی دارد گفتم که املائی فلان کلمه و فلان کلمه غلط است، در جواب گفت که من مخصوصاً آنها را باین اشکال نوشته‌ام و چون یقین دارم که دنیا زیر و زبر نخواهد شد در این کار تعمد کرده‌ام. من دیگر باو

چیزی نگفتم چه مسلم میدانستم که اگر کسی املائی درست کلمه‌ای را که همه در ضبط آن اتفاق کرده و اهل لغت آنرا بهمان وضع قرار داده‌اند بداند محال است که هیأت صحیح و متفق علیه را که همه می‌شناسند و معنی آنرا می‌فهمند و اگر هم نفهمند به مدد کتب لغت بمعنی آن پی خواهند برد رها کنند و بجای آن از خود هیأتی جدید که معروف و مفهوم هیچکس نیست بکار برد و با این حرکت خودخواهانه فهم مقاصدی را هم که کلمات قراردادی برای بیان آنها وضع شده بر دیگران مشکل یا محال کنند.

این قبیل بی‌مزرگیها اگر هم بگفته آن رفیق واقعاً عمد شمرده شود و ناشی از نادانی و عجز و بی‌همتی در راه رفع عیب نباشد اگر چه دنیا را زیر و زبر نمیکنند و لسی باز زشت و مضحک است و اگر کسی در تعقیب آن لجاج و اصرار بخرج دهد هیچ چیز دیگر از آن جز خفت عقل و سبک مغزی فاعل آن بر نخواهد آمد.

قرار تمام مردم عادی و عاقل بر این است که کلاه را بر سر بگذارند و کفش را در پا کنند. اگر کسی پیدا شود که بعقیده نادرست و گمان سست خود بخواهد خرق اجماع کند و بر خلاف قرار عام برود و کلاه را در پا و کفش را بر سر قرار دهد البته دنیا زیر و زبر نمیشود لیکن او با این حرکت خود را مضحکه و مسخره مردم میسازد و همه بر سبکی عقل و اختلال حواس او اتفاق میکنند.

از این گذشته اگر بنا شود که هر کس بهوای نفس و تفتن شخصی در املائی لغات تصرف کند چون هوای نفس و تفتن هر کس هم بشکل خاصی است دیگر میزانی برای تشخیص صحیح و سقیم برای کسی بجا نمی‌ماند و هرج و مرج غریبی پیش می‌آید که هیچکس معنی نوشته دیگری را نمی‌فهمد و غرض اصلی از وضع خط و توقیفی قرار دادن لغات که تفهیم و تفاهم باشد یکباره از دست میرود.

اگر چه غلط املائی برای هر کس عیب است لیکن هر قدر اهمیت مقام شخص بیشتر و رتبه او در مقامات دنیائی بالاتر باشد این عیب نمایان تر و نتنگ و رسوائی صاحب آن واضح تر میشود. البته غلط املائی یک رختشوی را مردم معذورتر می‌شمارند تا غلط املائی یک امیر یا وزیر را. بسا شده است که بر اثر مشاهده یک چنین غلطی تمام هیبت و شوکت وزیر یا امیری برباد رفته است.

وقتی در مجلس شمس‌الدین درگزینی وزیر سلطان مسعود بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی موقعیکه کمال‌الدین زنجانی (که بعدها وزیر ضرف سوم شد) از بغداد به اصفهان رسیده بود شمس‌الدین درگزینی او را مخاطب ساخته گفت با وجود ناامنی

راهها چگونه بوده است که سلامت ماندی مگر از «جعه» نیامدی . کمال‌الدین گفت اینها الوزیر «جاده» است نه «جعه» گفت راست گفتم «جعه» آنست که تیرکمان در آن میگذارند و مقصود او «جعه» بود که این معنی اخیر را دارد .

تمام حضار مجلس بر شمس‌الدین وزیر خندیدند و وزیر چون دریافت که نه املائی صحیح جاده را میداند نه هیأت درست جعه را خجالت بسیار برد و تا مدتی جسارت آنکه در روی حضار نگاه کند نداشت .

یکی از مغلطه بازی این قبیل آقایان و قتیکه ایشانرا در غلط نوشتن املاها ملامت کنید این است که املاهای فارسی آمیخته بعربی مشکل است و به آسانی نمیتوان آنرا آموخت . فرض کنید که این گفته بی اساس درست باشد . چون زبان فارسی امروزی با همین املاء و انشاء زبان ما و وسیله امتیاز ما از سایر ملل و با ثروت گرانبهایی از نظم و نثر که دارد مایه سرافرازی ما در جهان است باید آنرا با هر اشکالی که دارد همانطور که قدمای ما آنرا درست و راست فرامیگرفته و تا حد توانائی در تکمیل و تحسین آن میکوشیدند فرابگیریم و اگر نمیتوانیم چیزی بر کمال و جمال آن بیفزائیم لا اقل تیشه ستم بر پیکر زیبای آن نزنیم و هیأت موزون و عارض جمیل آنرا بناخن نادانی و خود خواهی نخرائیم .

اگر قدری تأمل کنیم و انصاف بخرج دهیم می بینیم که این عذر بدتر از گناه این معترضین نیز مقبول نیست زیرا که تمام لغات مشکله‌ای که املائی آنها محتاج به آموختن و ضبط است و در نوشته این قبیل آقایان میآید شاید از هزار تجاوز نکند . آیا ضبط صحیح هزار کلمه و بخاطر سپردن آنها چنان کار دشواری است که از عهد یک شخص عادی بر نیاید و اگر اشکال و زحمتی دارد تا آن اندازه باشد که از تحمل ننگ بی سوادی و مضحکه شدن در پیش هر کس و ناکس سخت تر و ناگوار تر بشمار آید .

همین آقایان برای فرا گرفتن فلان قسم بازی قمار یا فلان نوع رقص زحمتها میبرند و بیخوابیها میکشند و خرجها میکنند تا در فلان مجلس که میروند آن بازی یا آن رقص را بدانند و یاداب ندانی و عقب بودن از «تجدد» و «تمدن» منسوب و متهم نگردند . شاید برای این جماعت بیمبالات بی اعتناء عذر دیگری بتوان یافت و آن این باشد که علی العجالة بیسوادی باب است و چون اکثریت بایسوادان و زمام بیشتر کارها در دست ایشان است هیچکس جرأت آنکه بر بیسوادی دیگری بخندد و بر او عیب بگیرد ندارد . بهمین جهت چه احتیاجی است که کسی وقت خود را در این کار صرف کند

بلکه بالعکس باید مردم زحمت کشیده یا انضباط را که در این بازار کاسد معرفت عمری در این راه صرف کرده‌اند و بخود حق نمیدهند که برخلاف سنن و قواعد معقول و متبع ادب بروند «محافظة کار» و «مرتجع ادبی» خوانند و برایشان تاخت تا کار بکام باشد و کسی که بتواند اغلاط املائی «بزرگان قوم» را برخ آنان بکشد بر جانماند .

نگارندگان مجله یادگار با وجود این احوال از تعقیب روشی که اختیار کرده‌اند البته هیچوقت دست برندخواهند داشت چه پیش خود یقین دارند که اگر قومی در این عالم ماندنی باشد بی زبان و لغت مخصوص بخود زیست نتواند کرد و زبان و لغت هم تا تابع انضباط و قواعد سختی نباشد قابل بقاء نیست . اگر تغییر و تحوکی در این مرحله باید راه یابد باید بمقتضای زمان و بر طبق سنن مسلم طبیعی و بدست استادان کهنه‌کار آزموده باشد . مادام که این کیفیات پیش نیامده و ماده برای قبول این احوال مستعد نشده است ما همچنان «مرتجع ادبی» میمانیم و بقبول این لقبی که بماداده شده است افتخار میورزیم .

لزوم احیای کتب قدیمه *

جای هیچ شک و شبهه نیست که آینده ایران در دست کسانی است که باتدقیق و تعمق کتاب میخوانند و از هر کتاب آنچه را بخاطر میسپارند که بکار راه بردن زندگانی فردی و اجتماعی می آید یا از آن مددی برای تهذیب نفس و پرورش فکریا طراوت خاطر حاصل میشود سپس از حاصل خواننده‌های خود بدیگران تمتعی میدهند و فایده محتویات و مضامین کتب را باین ترتیب عام میکنند .

امروز دیگر دنیا آن دنیائی نیست که مردم کتاب نخوانده بیسواد هر قدر هم تیزهوش و پاک طینت باشند بتوانند کوچکترین مصالح اجتماعی یا فردی را چنانکه شایسته است راه ببرند ، در کاری که بدست این گونه اشخاص سپرده شود دیریا زود بصورتی شنیع خواهد افتاد و خطر آن دامنگیر همه خواهد شد . از این طبقه خطرناکتر کسانی هستند که بیک مشت مقدمات و اصطلاحات فریبنده آشنا شده و بشیادی باخذ بعضی مدارك و تصدیقهائی نائل آمده‌اند لیکن علم چنانکه باید جزء ذات ایشان نشده است و حکم همان « دزد با چراغ » را پیدا کرده‌اند .

اغلب نمایندگان این طبقه دوم که از بدبختی اکثریشان نیز تحصیل کرده‌های فرنگستانند در مجالس محاوره و مباحثه هر چه بخواهید اصطلاح و « فرمول » به شما تحویل میدهند ، گاهی هم جزئی‌ترین وقایع و سوانح زندگانی فلان پادشاه یا « آرتیست » اروپائی یا آمریکائی را بر رخ شما میکشند اما اگر از سوابق تاریخی ایران یا احوال بزرگان منتسب بسرزمین نیاکان ایشان سخنی بمیان آید نه‌ایتکه تنها از آن مسائل بیخبر و غافلند بلکه هر فضیلت و حیثیتی را نیز برای مردم مشرق بخصوص مسلمین منکرند و ابداً حاضر نیستند که در مقام مقایسه بزرگترین دانشمندان ایرانی و اسلامی را بامدعی‌ترین یا مبتدی‌ترین مردم مغرب زمین در مرحله علم و معرفت برابر بشمارند .

بعقیده ما گناه این کیفیت تمام بگردن جهل و بیسوادی است ، بیشتر کسانی

که منکر فضایل بزرگان گذشته این سرزمینند و مقامات و آثار درخشانده مغربیان راهمه وقت پیش چشم دارند از آن سبب است که از بزرگان ایران نام و نشانی ندیده و نشنیده و از خواندن احوال و آثار ایشان محروم بوده‌اند برعکس در مغرب زمین شب و روز بوسیله خواندن مجلات و کتب و دیدن نمایشها و فیلمهای سینما و شنیدن خطابه‌ها چنان اسامی دانشمندان آن دیار و کارها و آثار ایشان آن‌هم با مبالغات فراوانی که هر قوم در بزرگ‌نشان دادن مشاهیر و معاریف خود بکار میبرد در ذهن آنان جای گرفته است که تصرف آن بزودی امکان پذیر نخواهد بود و چون متأسفانه غالب این جماعت هم از حس استقلال فکری و کنجکاوی که خمیرمایه تحقیق دقیق و گسستن زنجیر تقلید و تعبد است خالیند بهمان حال اسفناک میمانند و در مورد بحث سپر عناد و لجاج بر روی میکشند و از جاده انصاف و استدلال که شیوه و شیمه اهل علم است یکسره برکنار میمانند. دواى این درد جانسوز که اگر دوام پیدا کند رشته ارتباط تاریخی ایرانی آینده را با گذشته درخشان آن بکلی منقطع خواهد ساخت و نسلی بیار خواهد آورد که بعزت همین انقطاع رابطه خود با گذشته بسرعت در اقوام نیرومند و صاحب آثار فریبنده مستحیل خواهد گردید این است که مردم علاقه‌مند هوشیار حتی المقدور از این سیر موحشی که زندگانی جوانان ما پیدا کرده بوضع بسیار جدی جلوگیری کنند و در این مرحله عیناً همان سیره‌ای را پیش بگیرند که ملل متمدنه امروزی دنیا اتخاذ کرده‌اند.

ملل بزرگ اروپا و آمریکا باینکه هر روز از کارخانه‌های خود تازه‌ترین و عجیب‌ترین ماشینها و مصنوعات را برای تسهیل امور مادی زندگانی بیرون می‌آورند، لا بر اتوارهای ایشان برای صلاح بشر یا بر انداختن معارضین خود هر روز تجربه و وسیله نوینی بدست اهل صنعت و عمل میدهد باز اگر بیک کاغذ پاره یا ظرف شکسته یا سکه کهنه‌ای بر بخورند که برای شناساندن سابقه تاریخی ایشان یا کمک بمعرفت عمومی مفید باشد آنرا بهر وسیله و بهر قیمتی باشد می‌خرند و دانشمندان بتعیین ارزش واقعی و معرفی آن ب مردم قیام میکنند و آنرا در موزه‌ها بهترین وضعی حفظ مینمایند. البته در مملکت ما نیز در مواقعی که جمهور هموطنان ما با علم و معرفت و کتاب و کتابخانه سروکار داشتند و علم را بتعبیر قدما «من حیث هو علم» طالب بودند، همین حالت وجود داشت حتی در عهد شاه سلطان حسین صفوی که یکی از بدترین ادوار تاریخ ماست غالباً برای تحصیل نسخه خطی یک کتاب که در ایران دسترسى بآن مبسر

نیود هیأتی را مخصوصاً برای این کار بخارج از مملکت میفرستادند و بهر خواهش و تمنی و زحمت و خرجی بود آثرا بداخل کشور جلب میکردند اما امروز چون این- قبیل آثار در داخل وطن اصلی خود خریدار ندارد هر چه هم تاکنون باقی مانده بخارج برده میشود و کسی نیست که در ضبط این میراث ملی و حفظ و احیای آنها جهدی به خرج دهد حتی کتابخانه ملی ایران که محصول دست و دماغ و طبع فرزندان خلف آن بهترین خزاین و نقایس کتابخانه های لندن و پاریس و برلین رامهیا ساخته آنقدر اعتبار در اختیار ندارد که لااقل سالی صد جلد از این کتب را بخرد تا چه رسد بطبع و نشر آنها و تسهیل راه دسترسی مردم بآن کتب .

هر وقت ما از لزوم این کاری یعنی احیای کتب قدیمی فارسی که قسمت اعظم آنها همچنان بصورت خطی و نسخ منحصر بفرد باقی مانده و با این بی اعتنائی عجیبی که در دولتهای بی علاقه و تحصیل کرده های سطحی نسبت بشأن آنها دیده میشود بیم تلف یا متروک شدن ابدی آنها میرود صحبت میکنیم غیر از یک عده معدود که مثل ماهیچ قدرت مادی دیگر جز گفتن و نوشتن ندارند بقیه ما را جدأ در این خیال تخطئه میکنند و بیکهنه پرستی و اقدام بعمل لاطائلی منسوب مینمایند .

اگر واقعاً این آقایان این عمل را باطل و لاطائل و قابل تخطئه و سرزنش میدانند چرا اروپائیان را که پیوسته بعین همین اعمال مشغولند و باتفاق امم در امور مربوط بزنگانی این دنیا کاردان ترین و مجرب ترین مردم اند بضعف عقل منتسب نمیسازند؟ کاری که ما در این مقام میکنیم در حقیقت تعقیب سیره مرضیه همان جماعت است چه در این اواخر که بدبخخانه رشته ارتباط مابعلی تاریخی با گذشته منقطع شده بود و راه و روش اجدادی را بکلی فراموش کرده و ادبیات و آثار ادبی خود را تقریباً یکسره متروک گذاشته بودیم اقدام خیریک عده از مستشرقین فرنگی در طبع و نشر کتب فارسی و عربی و نمایاندن اهمیت مقام و آثار شعرا و فضلا و هنرمندان ایرانی از پنجاه سال پیش بار دیگر ما را متوجه این موضوع کرده است و کم کم فهمیده ایم که کاری را که وظیفه ملی ماست و ما در انجام دادن آن از هر کس احق و اولی هستیم چرا خود نکنیم و دائماً منتظر بنشینیم تا دیگران بما بگویند که مثلاً خیام و حافظ شعرائی بلند فکر بوده اند و ابوریحان نابغه بی نظیری است یا شاهنامه و جامع التواریخ رشیدی در نوع خود در دنیا مانند ندارند و آثار هنری بهزاد و علیرضای عباسی روشنی بخش دیده ارباب ذوق و هنر است .

در ابتدای انتشار مجله یادگار در یکی از مجلات ماهیانه طهران در طی انتقادی که آثار سوء نیت و سفسطه از آن لایح بود بما اعتراض شده بود که چرا از کتب مفیده نویسندگان جدید مغرب زمین قسمتهائی را برای استفاده خوانندگان ترجمه نمیکنیم و چرا نویسندگان یادگار تمام توجه خود را بنمایاندن گذشته ایران و بیاد آوردن عظمت بزرگان این سرزمین و آثار ایشان که بتوهم آن انتقادکننده عملی عبث و زاید است منحصر ساخته اند .

اگرچه ما برای جواب دادن باین گونه «انتقادات» که از آیین انتقاد علمی فرسنگها دور است از خط مشی خود منحرف نمیشویم لیکن برای آنکه از هر گونه سوء تفاهمی از این قبیل جلوگیری شود میگوئیم که مجله یادگار مجله ایست تاریخی و ادبی و مباحث آن چنانکه در افاده مرام شماره نخستین از سال اول آن مشروحاً بیان شده بیش از هر موضوع مسائل تاریخی و ادبی و جغرافیائی مربوط به ایران است و چون نویسندگان آن میدان مطالعات خود را بهمین حدود محدود کرده نمیخواهند نخود هر آتش باشند و بیبحث در مواضیعی که از آن هیچگونه اطلاع ندارند و نشر آنها در مجله ای که موضوع آن معین و محدود است تناسبی ندارد دست بزنند . در همه جای دنیا برای هر رشته از موضوعات مطبوعات و مجلات خاصی است و هر کدام از آنها هم از حدودی که برای خود معین کرده اند تجاوز نمیکنند و بوالفضول وار در اموری که خارج از حد و فوق شأن آنهاست دخالت نمی نمایند .

ثانیاً ما آنقدر خودخواه و بیخبر نبوده ایم که علم و معرفت و تمدن و هنر را منحصر باجداد خود بدانیم و منکر فضایل و معالی سایر ملل از گذشته و حاضر باشیم یا آنکه خدای نخواسته بخواهیم هموطنان عزیز را اغوا کنیم و ایشان را از توجه بکتب و آثار علمای جدید فرنگستان منصرف سازیم . کسی که بدقت همان افاده مرام شماره نخستین سال گذشته یادگار را خوانده باشد میدانند که نیت ما درست برعکس این نسبت است و عقیده هر کس که خیر و صلاح آتی هموطنان خود را بخواهد نیز اینست که ترجمه کتب علمای فرنگی امروزی در هر رشته و فن و آشنا ساختن مردم ایران به تحقیقات و نوشته های دانشمندان جدید اروپائی و آمریکائی از الزم لوازم و جزو ضروریات آتی است و برای هر کس که بیک زبان خارجی آشناست ترجمه یک کتاب متین مفید از آن زبان بفارسی واجب عینی است .

چون حقانیت و لزوم این کار بدیهی است و کسی را در آن مجال تردید و بحثی

نمیباشد از آن میگذریم ، فقط غرضی که ما مخصوصاً در باب آن اصرار میورزیم این است که در مقابل ترجمه کتب و مؤلفات دانشمندان جدید که حتماً باید عمل شود و هیچگاه نیز دنباله آن منقطع نگردد یک کار مفید دیگر نیز باید دست زد و اهمیت آنرا هم نباید بهیچوجه از اول کمتر دانست و آن طبع و نشر کتب قدیمه فارسی و عربی است که از فرزندان ذیقدر این آب و خاک بیادگار مانده و احیای آنها علاوه بر آنکه از محویک مقدار از ذخایر و نفایس اجدادی ما جلوگیری میکند از لحاظ معارف عمومی و برای روشن شدن تاریخ و ادبیات و جغرافیای خصوصی ایران مفید است .

کتب قدیمه ما «ثروت ملی» ماست و ثروت‌های ملی سایر اقوام نیز چیزی دیگر غیر از همین نوع آثار نیست ، قدرت سلاطین و شوکت امپراطوریه‌ها و استطاعت‌های مادی و اقتصادی ملل چنانکه تاریخ شاهد آن است هر کدام بهر پایه و مایه باشد نخل-پذیر است و کم و بیش پس از مدتی رو بزوال و فنا میرود اما آثاری که محصول فکر و قریحه و ذوق مردم است مادام که شیشه عمر نوع بشر بسنگ نیستی نخورده و از این جنس افرادی بر این کره استیلا دارند باقی میماند و دست بدست میگردد چه این قبیل آثار ، حیاتی جاوید دارند و در آنها مایه و جوهری است که نه تنها از پیری و انحلال آنها جلوگیری میکند بلکه مانند گوهر شبچراغی که در ظلمت از دور بدرخشد و انظار را بخود جلب و گمگشتگان راه مقصود را در تیرگی و گمراهی هدایت کند هر بیننده و بینائی را بخود میخواند و راهنمای راه و حرز جان او میشود و اگر هم فی‌المثل هم-وطنان و همزبانان صاحبان آن آثار از بیخبری در آنها بدیده بی‌اعتنائی بینند و قدر آنها را چنانکه باید نشناسند از سایر اقوام گوهر شناسان ناقد آنها را بجان و دل میخرند و بحر ص و عشقی شدید حفظ میکنند و بکشف و تملک آنها بر دیگران فخر میفروشند . مکرر شنیده‌ایم که بعضی از بیخبران مملکت ما بریش‌قلان آمریکائی یا اروپائی که یک نسخه قدیمی شاهنامه و حافظ یا یک مجموعه از نقاشیهای بهزاد و علیرضای عباسی را بچندین هزار تومان خریده خندیده‌اند بگویم اینکه آن آمریکائی یا اروپائی از عقل عاری بوده یا در این دنیای مادی که ساخته و پرداخته همان آمریکائیان و اروپائیان است قدر پول را چنانکه باید و شاید نمیدانسته است .

آمریکائی یا اروپائی برخلاف تصور عوام ما در این قبیل موارد کمتر فریب میخورد بلکه او پیش خود حسابی دقیق و تأملی هوشیارانه کرده و با مبلغی پول فناپذیر و مسیم و زرفراز جنسی خریده است که در نوع خود نظیر ومانندی ندارد و تهیه مثل

آن در این ایام باصدها برابر آن پول میسر نیست بعلاوه متاع جاویدی بدست آورده است که مطالعه و نظاره در آن برای اهل بصیرت از ملیونها پول بیشتر می‌ارزد بلکه از آن برای فهم حقیقت و نزهت خاطر فوایدی برمیآید که هیچ‌پولی بتولید نظیر آن قادر نیست .

اگر ما مردم جاهلی باشیم که قدر ثروت را نشناسیم کسانی که خیر و بصیرند اثر ابهر نحو باشد از چنگت ما مبر بایند و باستثمار آن می‌پردازند و در این کار علاوه بر خیری که به بی‌خبران یا نیازمندان می‌رسانند بر اثر خدمتی که در راه نجات یکی از متعلقات گرانقیمت عمومی نوع بشر و شناساندن و تعمیم فایده آن بدیگران به انجام رسانده‌اند نام نیکی نیز از خود بر جا می‌گذارند .

تمام اهتمام ما اینست که یک مقدار از این کار یعنی کشف و ضبط و احیای کتب قدیمه اجدادی ما بدست خود ما ایرانیان انجام یابد چه‌ما چنانکه گفتیم هم از هر کس بی‌فای این وظیفه ملی‌احق و اولی هستیم هم در صورت اقدام باین عمل - ثابت کرده‌ایم که آن اسلاف با افتخار را اخلاقی شایسته و وفاداریم و قدر ثروتی را که ایشان برایگان بمیراث برای ما گذاشته‌اند شناخته و خیره سرانه و بی‌خبرانه از دست نداده‌ایم و چیزهایی را که افتخار حقیقی ما بسته بآنهاست و تا آنها در دنیا هست حیات ما نیز تأمین شده بقدر ارزش حقیقی می‌شناسیم و بجان و دن خود بسته میدانیم .

اگر دنیای امروز در حق ما بنی الجملة احترامی قائل است و نام ایران و ایرانی را توأم با عزت و ذکر خیر میبرد نه بوسعت خاک و خود فروشی و تظاهر و وزراء و وکلای امروزی مانه بپهنآوری دولت هخامنشی و ساسانی و سلجوقی حتی نه بشوکت دربار خسرو پرویز و شاه عباس و فتوحات کوروش و داریوش و نادر است بلکه این عزت و احترام بیش از همه بیاد آن مایه و استعدادی است که دولت عظیم هخامنشی و ساسانی و سلجوقی را اداره می‌کرده و دربار خسرو پرویز و شاه عباس و فتوحات کوروش و داریوش و نادر را بآن اشکال درخشانده و خیره‌کننده در می‌آورده است . همین مایه و استعداد نژادی است که آثار دیگری از آن بشکلی بمراتب عالی تر و مفیدتر در لباس اوستای زرتشت و نوشته‌های ابن المقفع و شاهنامه فردوسی و رباعیات خیام و مشنوی مولوی و کلیات سعدی و حافظ و تألیفات ابوریحان و ابوعلی سینا و محمد بن زکریا و خواجه نصیر و ظرافت کاریهای میرک و بهزاد و عابریضای عباسی و آقارضا و صدها امثال ایشان ظاهر شده و حسن احترام و توقیر ملل دیگر دنیا را نسبت بایران و ایرانی

روزافزون کرده است .

سعی و اهتمام مابدون آنکه ابلهانه فضل و هنر را بنژاد ایرانی منحصر بدانیم یا آنکه بانشر آثار دیگران و ترجمه کتب قدیم و جدید سایر اقوام مخالفتی داشته باشیم این است که بسهم خود مآثر اجدادی خویش بخصوص کتب نفیسه‌ای را که از قلمای ما بجا مانده و هنوز بر اثر نادر بودن و خطی ماندن کسی از آنها اطلاعی ندارد یا راه وصول مردم بآنها بسته است بهموطنان و همزبانان خود بشناسانیم و تا آنجا که وسایل مالی و مادی ما بما استطاعت دهد آنها را از پس پرده خفا بیرون کشیده در دسترس طالبان بگذاریم .

هر قدمی که در این مرحله برداشته شود بعقیده ما علاوه بر خدمت بتوسعه دایره معارف و تسهیل راه طلب برای جویندگان این قبیل متاع خدمتی است در راه حفظ و تکثیر ثروت معنوی ملی ما و کمکی است مستقیماً بتقویت ریشه حیات قومی ایرانی چه رکن رکین دوام و قوام یک ملت همین گونه ثروت‌های معنوی است که برخلاف قدرت نظامی و استیلائی اقتصادی هم همه وقت باقی و پایدار است و هم ضامن بقای قومی است که آنها را بوجود آورده و در اظهار تعلق بآنها دقیقه‌ای غافل نمی‌نشیند .

آزادی فکر*

بچه جهت ماجویای آزادی سیاسی هستیم؟ باین جهت که ما آزاد آفریده شده‌ایم و چون تنزل از مقامی که خداوند خلقت بماداده موجب آزار خاطر ما خواهد بود بهیچ قیمت تمیخواهیم از این مقام دست برداریم.

بحث در موضوع آزادی فکر هم بحثی حقوقی است و هم بستگی بسعادت ما دارد. از لحاظ حقوقی اگر بخواهیم ریشه آزادی طلبی انسان را بیابیم باید به احوال قوه شعور خود توجه کنیم چه در این توجه است که می‌بینیم که خداوند مخلوقات خود را بدو دسته مشخص تقسیم نموده. یک دسته آنها که باید از نعمت آزادی متمتع باشند، دسته دیگر آنها که محکوم حکم قضا و قدر و در قید عدم رشد خود اسیرند. باین دسته دوم که چاره‌ای جز اطاعت احکام طبیعت ندارند و در مقابل آنها مقاومت نمی‌توانند و از تغییر مجرای آن عاجزند خداوند قوه ادراک بداده لیکن برخلاف نوع انسان راهم با قوه دراکه خلق کرده وهم به او قدرت آزادی بخشیده است. این دو صفت چنان ملازم یکدیگرند که ادراک بی آزادی عذابی الیم است و آزادی بدون ادراک مفهوم خارجی ندارد.

اگر کسی بخواهد که از ما که فکر میکنیم نعمت آزادی را سلب کند یا آنکه فکر ما را که آزاد خلق شده‌ایم بدرجه حیوانیت تنزیل مرتبه دهد هم‌بما توهین کرده است و هم نسبت بخداوند خالق عصیان ورزیده است.

هر موقع که بعلی خارج از حیطه اراده انسان قوه دراکه ما قدرت خود را از دست میدهد هم آزادی از ما سلب میشود و هم از حق آزادی طلبی محروم میمانیم بهمین جهت است که طفل تا بحدّ رشد فکری نرسیده از آزادی بی نصیب و در قید

* مجله یادگار سال دوم، شماره ۱۰ (خرداد ۱۳۲۵) ص ۱-۹. این مقاله از یکی از کتب فیلسوف معروف فرانسوی ژول سیمون Jules Simon (۱۸۱۴-۱۹۰۶) بنام آزادی La liberté عیناً ترجمه شده

اطاعت و التزام مقید است و دیوانه در زنجیر و محبس گرفتار و اقوام وحشی و بی تمدن تحت اداره دیگران ایام را بسر میبرند .

باید گفت که کسانی که زیر این بارها میروند مستحق زجر و قیدند چه اگر رشد فکری داشتند خود بخود این قبیل زنجیرها را پاره میکردند و آزاد میزیستند . البته برای طفل این قید موقتی است لیکن اگر شخص بالغی آنرا بپذیرد یا کسی بخواهد او را دائم مقید نگاه دارد راهی بر خلاف سنن طبیعی رفته است .

اگر بخدا معتقدیم و نوع خود را محترم میدانیم باید بر ضد این بدعت مبارزه نمائیم و قبول نکنیم که یکی از تشکیلات انسانی ما را از تمتع از آزادی بی بهره نماید و بکوشد که از ما شایستگی استفاده از آنرا بگیرد .

دولت که وجودش از لحاظ حفظ امن و عدالت در میان مردم لازم است بر من هیچ تحکمی نمیتواند مگر آنکه آزادی من با آزادی دیگری لطمه‌ای وارد سازد و اگر در محدود کردن آزادی من حتی با و داده شده است تنها بملاحظه دفاع از آزادی عمومی است .

هنگامیکه امری سیاسی از قبیل تغییر قوانین عمومی یا انتخاب نماینده‌ای پیش می‌آید دولت حق دارد که مرا راهنمایی کند و در این مرحله بمن دستوراتی بدهد زیرا که او را برای همین که عادلانه رفتار نماید و از اعمال منافع شخصی جلوگیری کند انتخاب کرده‌اند . لیکن وقتیکه من در مغازه‌ای یا کارخانه‌ای برای مصالحی که دامنه آن بآن اندازه‌ها عمومیت ندارد داخل میشوم چون وجود دولت چندان لزوم ندارد او هم نباید زیاد مزاحم من شود . بهمین نسبت موقعیکه من در خانه خود هستم چون دیگر از هرگونه سلطه و اداره دولتی خارج زیست میکنم قدرت دولت که دم در منزل من از میان می‌رود نباید از در منزل بیعد با من کاری داشته باشد زیرا که مراقبت در حرکات من در داخل منزل دیگر با او نیست .

حال که مسلم شد که دولت قانوناً حق پا گذاشتن بداخل منزل من ندارد بی‌چون حق خود را مجازمداخله در فکر و روح من میداند و بین من و خدای من حجابی ایجاد میکند ؟ که با و حق داده است که در راز و نیازهای من با خدا دخالت کند یا عالم صفائی را که من در تحقیقات علمی دارم مکدر نماید و عقل و شعور مرا از پیمودن راه صواب منحرف سازد ؟ بعقیده من هر اقدامی که مانع آزادی نفسانی من شود بزرگترین جنایات است زیرا که بنیان وجود مرا متزلزل میسازد اگر همه هستی مادی مرا بسرقت ببرند

دست و پای مرا به غل و زنجیر ببندند و جسمم را از جان جدا نمایند چون در اصل وجود من تغییری حاصل نمیشود و از آنکه هستم باز نمیمانم باکی ندارم لیکن اگر احساسات و فکر من محکوم احکامی شود که بدست مردمی مثل من وضع شده چون می بینم که مقدس ترین حریم حرمت انسانیت آلوده گردیده است تحمل زندگی بر من ننگ خواهد بود .

کسانیکه با حقایق ریاضی سروکار دارند و فضیلت خود را در این میدانند که حوائج روحی بشر را احساس نمیکنند نباید بیایند و بما بگویند که آزادی فکر با سعادت ملازمه ندارد و همینکه انسان در کارهای روزانه و عیش و نوش آزاد شد کافیت و آزادی فکر او را بریا و تزویر میکشاند .

این نکته مسلم است که بعضی از افراد ناس خیلی کمتر از بعضی دیگر از فکر خود استفاده میکنند و این از آن جهت است که درك لذایذ فکری همه کس را مقدور نیست بلکه باید جرأت کرد و گفت که تا شخص کسی نباشد و بمقام و مرتبه ای نرسیده باشد نمیتواند بفهمد که آزادانه تحقیق و تتبع کردن و تحقیقات و اکتشافات خود را بدون مانع و رادع بیان نمودن و در خاطر دیگران انوار جدیدی از معرفت که علم از آنها محروم شده است افکندن و از فکر مثل خود یاداشتمندی عالی مقام تر استمداد چه لذتی دارد .

موقعیکه رؤسای مافوق به آندره کشیش^۱ امر کردند که از خلطه و آمیزش با مالبرانش دست بردارد او رنجی برد که همه کس با احساس آن قادر نیست و اگر دکارت بجای او بود البته بیشتر رنج میبرد .

انسان از جسم و روح مرکبست منتهی در بعضی جسمانیت غالبست و در بعضی دیگر روحانیت . چون در اجتماع روحانیت بر جسمانیت غلبه دارد نباید چنین پنداشت که امتیازات حقوقی ایشان بهمین علت کمتر میشود یا کسی حق دارد که آنها را محدود کند . دستگاه فکر لطیف ترین و قوی ترین ماشینهاست و روش کاری دارد که نباید آنرا از آن راه سیر منحرف ساخت .

شخص عادی کورکورانه بکاری که برای آن ساخته شده است سرفرود می

^۱ آندره کشیش Le père André (۱۶۷۵-۱۷۶۴) یکی از فلاسفه یسوعی فرانسه

است که از فلسفه دکارت حکیم پیروی سیکرده و با مالبرانش Malebranche قیاسوف دیگر فرانسوی دوست و معاشر بوده .

آورد لیکن مرد صاحب فکر بکاری که کار او نیست بسختی تن در می‌دهد .
 در دنیا عدد آبشارهای بزرگی که رودخانه‌ها را بجوش و خروش در می‌آورند بسیار است ، اما از آن میان فقط آنهایی مفید افتاده که صنعت بشری از قدرت سقوط آنها در حرکت دادن ماشینهای قوی استفاده کرده در صورتیکه قدرت بقیه آبشارها بهره‌ر می‌رود و کسی از آنها بهره بر نمی‌دارد . بهمین شکل چقدر استعداد های عجیب دیده‌ایم که بعلت نیافتن وسایل تکمیل یا منحرف شدن از راهی که برای پیمودن آن مستعد بوده‌اند تلف شده و کسی از نام و نشان ایشان خبری پیدا نکرده است .
 همین قوت استعداد است که بعلم مذکور در فوق گاهی چنان در دستگاه دماغ ایجاد اضطرابی میکند که مستعدترین مردم را از راه بردن کوچکترین کارها عاجز مینماید و در برخورد با ایشان انسان نمیداند که با ابلیس سروکار دارد یا با نابغه‌ای در صورتیکه پس از تأمل می‌بیند که ابله و نابغه در یک وجود جمع آمده و نابغه‌ای از اضطراب گرفتار بلاهت شده است .

کسانیکه با تعلیم و تربیت سروکار دارند میدانند که فلان طفل که در تحصیل زبان و آداب یونانی و رومی بیشعورترین اطفال بشمار می‌آید بسحض اینکه او را با ریاضیات آشنا میکنند استعدادی خارج از حد عادی از خود بروز میدهد و بیشعور دیروزی بصورت نابغه‌ای مستعد در می‌آید .

معلم خوب کسی است که میزان استعداد هر یک از محصلین را بدست داشته باشد و هر کس را براهی که میخواهد میتواند براند حتی در تعلیم یک رشته معین و مخصوص همه اطفال را بتعقیب روشی واحد واندارد بلکه برای تعلیم هر یک از ایشان روشی خاص برگزیند .

بسیاری از مردم هرگز از همان راهی که من میروم نمیگذرند لیکن باز همه بیک مقصد میرسیم و یک رشته حقایق را در می‌یابیم .

کسانیکه مدعیند که افکار نیز مانند مایعات بالاخره بسطح اولی خود میرسند در اشتباهند زیرا که عادی‌ترین مردم مکرر در دوره زندگانی خود صاحبان فکرهای بلندی را دیده‌اند که میتوانستند بمدارجی عالی برسند لیکن بر اثر موانعی ، مجهول - القدر و ضایع از میان رفته‌اند .

مطالعه تاریخ گذشته همین حقایق را آشکار میسازد مثلاً وقتی دوره قرون وسطی را با قرون شانزدهم و هفدهم و هجدهم بسنجیم و خمود و بی‌اثری مردم آن

دوره را در جنب نهضت پریرکت این قرون مشاهده کنیم در شگفتی فرومیانیم در صورتیکه فکر همیشه در بشر وجود داشته و طبیعت در پروراندن مردان بزرگ هیچ وقت بخل و ضنت بکار نمپرده است .

از توماس قدیس که مشهورترین دانشمندان قرون وسطی در اروپاست با تمام رنجی که اودر راه تحصیل معرفت برده چیزی که در این مرحله بجامانده بسیار کم و بیقدر است .

با اینکه علمای قرون وسطی از هیچ جهدی دریغ نمیکردند و حس کنجکاوی و حقیقت جوئی و جسارت علمی و جان نثاری در راه معرفت تا حد کشته شدن در ایشان بمرتبه اعلی بود یا باید دید که چه چیز کم داشته اند که مثل علمای جدید بتتیجه مثبتی نمی رسیده و از برداشتن قدمهای بلندی عاجز میمانده اند؟ آن گوهر شب چراغ که بایستی ایشان را هدایت کرده و ذهن و فکرشان را روشن و قوی داشته باشد همانا آزادی بوده است که ایشان از آن محروم بوده اند و بهمین علت هر نهضت فکری جدیدی که بروز میکرده در زیر فشار قیود زمان جان میسپرده و نوع بشر از آن استفاده ای نمیتوانسته است و از آن جز شرح مجاهدات فوق العاده جماعتی برای فرار از زیر بار این قیود اثری دیگر بجا نمیمانده . این مردم زورمند با وجود کمال استعداد مثل محکومین جزائی در انگلیس مجبور بوده اند که پیوسته سنگ آسیائی را بگردانند که هر گز گندمی در زیر آن وجود نداشته بوده است .

فکر انسان در قرون وسطی در نتیجه منطقی غلط گرفتار بود و علمای آن عهد آنرا بهمان شکل که قضیه ای منطقی را حل میکنند بکار و امید داشتند باین معنی که فکر در آن ادوار دائماً از کبری بتتیجه میرسید بدون آنکه اجازه و قدرت داشته باشد که کبری را بسط یا بتتیجه را تغییر دهد یا آنکه نخود را از قید این منطق استعدادکش برهاند .

از همان اوان تحصیل در مغز او چنین فرو میگردند که ارسطو در چهار صدسال قبل از میلاد راهی را که نوع بشر باید تاجان در بدن دارد مأیوسانه پییماید معین کرده و غیر از آن راهی دیگر نیست .

این جماعت از ارسطوی واقعی ارسطوئی دیگر ساخته بودند که کلام او وحی منزل بشمار میرفت و وجود او عین منطق و علم محسوب میشد . هیچکس حق نداشت که در پیمودن این راه بچپ و راست خود نگاه کند ، حکومتها هم از این اتحادی که

در روش تحصیل وجود داشت استفاده میکردند لیکن استفاده کلی با کلیسا بود. علمای این دوره میخواستند که با اعمال قیاس منطقی و کش آوردن مضمون یک حکم الی مالانهایه کلیه مسائل جدیده و ممکنه را حل کنند و با تحریض مردم بقیاس نگذارند که فکر ایشان در خط تصور و ابداع بیفتد.

از علم در دست مردم جز یک رشته مختصر احکام که دولت و کلیسا آنها را حق و مشروع شناخته بودند چیزی دیگر نبود و کار اهل تحصیل بهمان انحصار داشت که این جمله را بخوانند و با موشکافی عجیب در شرح آنها که کوچکترین ثمری نداشت عمر ضایع کنند. تمام هم کلیسا و شاه و روحانیون و اشراف بتعقیب این عمل لغو مصروف بود و همه بمردم میگفتند که صلاح در تعقیب شیوه اسلاف است و جز پشت سربجهتی دیگر نباید نگاه کرد چه اگر در این نظمی که برقرار است چیزی جا-بجا شود نوع بشر راه هلاک خواهد پیمود. نظم عالم بموئی بسته است: هر کس چیزی تازه بیاورد نجس و کافر شده است. آن همه احکام تکفیر و میر غضب را برای جلوگیری از بدعت باز کافی نمیشمردند، حاصل حکمت و کلام و سیاست و تاریخ و حقوق در آن ایام جز جامد و بیحرکت نگاه داشتن دماغها چیزی دیگر نبود و چون دماغها در چنین حال سرمیکرد راه برای اصحاب هوی و هوس باز میشد تا هر فکری را میخواهند بکشند و بهر کس میخواهند آزار برسانند.

البته در هر تعلیم و تربیتی مقداری تقلید و تعبد وجود دارد چه خواه ناخواه هر کس که تعلیمی میگیرد باید از روشی که سابقین داشته‌اند پیروی کند و پارا جای پای ایشان بگذارد و این کاری است ضروری مگر آنکه مثل ژان ژاک روسو خواب این را ببینیم که روزی برای هر یک از محصلین یک معلم مخصوص هوشیار بر طبق استعداد او معین کنیم.

فضل تعلیم و تربیت جدید در این است که همه راه و روشهای علمی را بمردم می‌آموزد و بهیچ بهانه‌ای که با علم مغایرت داشته باشد هیچیک از آنها را از برنامه خود حذف نمیکند و با تعلیم زبان و ادبیات یونانی و لاتینی مردم عصر حاضر را با ادوار علمی درخشان قدیم مرتبط میسازد.

البته این عمل مستلزم انداختن مردم است در روی خطی معین لیکن این خط خطیست که آنرا عقلا و نوابغ کشیده‌اند و غرض از پیمودن آن نیز مقید ساختن افکار در پیروی از روشی معین نیست بلکه منظور از آن پرورش ذوق و دادن اسباب کار به

دست تازه کاران است تا هر کس بیاری آنها بتواند آزادانه در زمینه‌ای که خود اختیار میکند کار کند و با داشتن روشی معین از خط مستقیم منحرف نگردد.

تفاوت فاحشی که بین یک شاگرد و یک معلم وجود دارد اینست که شاگرد تمام مساعی خود را در تعقیب روشی که معلم برای او برگزیده بکار میبرد در صورتی که معلم برای پیروی از روشی تازه‌تر آزاد است.

همین شاگرد پس از آنکه بمقصد رسید و راه و رسم کار خود را یافت آنوقت با وجود یاسی که در تمام دوره تحصیل داشته از سرعت ترقیات خود تعجب میکند. البته بین قوه دراکه و اشیاء قابل ادراک رابطه‌ای طبیعی وجود دارد لیکن برای آنکه این رابطه برقرار شود باید شخصاً جهد کرد و جهد مزبور با آزادی قرین باشد. سرگذشت گالیله واقعاً حزن‌آور و موجب عبرت است. این مرد بزرگ که یقین داشت که زمین می‌گردد و قضاة ابله او را بتوبه کردن از این رأی مجبور کردند نمونه بسیار بارزی است از فشار زور بر فکر و از این نمونه‌ها ما هر روز داریم چه علناً می‌بینیم که چقدر مردم هر روزه بدشمنی با فکر بعنادی مخصوص برمی‌خیزند و با هر فکر تازه‌ای بشدت هر چه تمامتر جنگ میکنند و اگر مثل قضاة گالیله احکامی برای آنکه بچشم حکما بکشند ندارند با حربه‌ای که بغلط آنرا ذوق سلیم می‌نامند و در حقیقت جز عرف و کهنه پرستی چیزی دیگر نیست بمخالفت قیام میکنند.

هر قدر انسان کوچک باشد موقعی که تصور میکند که بحقیقتی پی برده است نمیتواند در کسانی که نمیخواهند حقیقت در لباس حق جلوه کند بدیده حقاقت ننگرد چه این تحقیر فقط باین بهانه است که حقیقت با حقه بازی درست در نمی‌آید یا مطابق عقاید ایشان نیست.

رسیدن بعلم کاری مشکل است بهمین جهت هر کس باید در مقابل آن سرتعظیم فرود آورد.

مذهب مسیح که مذهبی پرمغز است در تعریف سعادت حقیقی میگوید که سعادت مواجهه با خداست یعنی درک حقیقت است بی حجاب. اما افسوس که میزان قدرت هر یک از ما بسیار محدود است و بهمین علت برای آنکه حقیقتی را دریابیم هم دقت بسیار لازم است و هم بمعاونت مردان بشمار نیاز مندیم.

اگر مرگ همچنانکه کاتولیکها معتقدند و من نیز امیدوارم چنین باشد که ما را با حقیقت مواجه قرار ندهد تحمل آن بسیار ناگوار خواهد بود آن هم باین زودی و

درست در موقعیکه انسان راه کار را یافته و اسباب کار را بدست آورده است .
 اگر مردم واقعاً بعظمت مقام علم و احتیاج خود بان و تمتعاتی که از آن برمیآید
 پی میبردند بجای آنکه متوجه مسائل بچگانه شوند و در پی مقامی بدونند یا برای منافع
 روزانه بجنگهای خانمانسوز پردازند همه گرد یکدیگر جمع می‌آمدند و تمام قوای
 جسمانی و عقلانی خود را در راه از میان بردن اشتباهات و پی بردن بحقایق مجهول
 و پیش رفتن در راه معرفت علل و اسباب امور دست اتحاد بیکدیگر میدادند .
 اگر چنین میشد می‌توانستیم بگوئیم که کاری اساسی و مفید انجام یافته و انسان
 بر طبق قواعد انسانیت عمل نموده و مردم بمقامی رسیده‌اند که شایستگی زیارت
 جمال ایزدی و همکاری با خداوند خالق خود را یافته‌اند .
 سعی کنید تا هر قانونی که میگذارید برای معاونت و تقویت و قدردانی از فکر
 باشد و از قوانینی که فکر را در قید و بند می‌اندازد خودداری نمائید و قدرت قانون را
 در راه تضعیف قدرت فکر بکار نبرید .
 مقدم‌ترین انواع آزادی که ساده‌ترین تمام آنهاست و سرچشمه کلیه آزادیها
 و امتیازات بشری محسوب میشود آزادی فکر است .
 آیا مردم حق داشته‌اند که گالیله را فقط بجرم اینکه پرده از روی یکی از اسرار
 طبیعت برداشته است بزانو درآورند ؟

غارت معنویات ❦

مملکت چندین هزار ساله ما که در ادوار تاریخی همه وقت مهد تمدن هائی قدیم و مرکز دولتهائی عظیم بوده و از سند تا فرات و از سیحون و کورا تا خلیج فارس و بحر عمان وسعت داشته و در دره های حاصلخیز و پربرکت آن بلاد معتبر جماعت کثیری هنرمند و صنعتگر و عالم و ادیب را پناه میداده از همان اوان اعتبار با بلای بزرگی دست بگریبان بوده که همان هم چندین بار صدماتی سخت بآن زده است و آن وجود اقوام بدوی و وحشی بوده است در صحاری خارج از حدود طبیعی ایران مثل ساکنین دشتهای توران و سبیری و شمال قفقازیه و اقوام سامی حدود بادیة الشام و جزیره العرب .

این اقوام که باقتضای طبع بدویت و مستعد نبودن سرزمین مسکونی چاره ای جز خانه بدوشی نداشتند و تهیه وسایل معیشت خود را از راه غارت و تعرض بآبادیها و مساکن مردم شهر نشین و بیغما بردن حاصل دسترنج و اندوخته زحمت و کار ایشان آسان تر از هر کار دیگری میدیده اند پیوسته در کمین یافتن فرصتی جهت ریختن بیلاد آباد ماوراءالنهر و خراسان و آذربایجان و سواحل دجله و فرات و جزایر و کناره های خلیج فارس بوده و هر وقت هم وسایل دفاع را از این طرفهاست و ناپایدار دیده کم و بیش بقصد شوم خود رسیده اند .

همه مورخین با انصاف نوشته اند که اگر فداکاریها و دفاعهای مردانه امثال کورش کبیر و داریوش و اشکانیان و شاپور و بهرام گور و قباد و انوشیروان و هرمنز چهارم نبود و حشیان شمالی نه تنها تمدن ملل مشرق بلکه تمدن یونان و روم را نیز زیر پای استیلای خود درهم میکوفتند و بسیاری از معنویات و معارفی را که تمدن امروزی

دنیا بر آن اساس مبتنی است یکسره از میان میبردند .

دولتهای مقتدر ایران قبل از اسلام مدافع تمدنهای قدیم در مقابل مخاطرات بزرگی که از خارج آنها را تهدید میکرد بودند و تا قدرت داشتند در برابر این سیل بنیان-کن می ایستادند حتی دولت باشوکت روم که از طرف معابر قفقاز خود را در خطر این مهاجمین میدید هر سال مبلغی سنگین پادشاهان ایران خراج میداد تا سربازان ایرانی جلو وحشیان شمالی را داشته باشند و نگذارند که از راه ارمنستان و آناتولی بممالک متصرفی روم دست بیابند و وقتی که یوستی نیوس امپراطور روم شرقی از راه سفاهت باخاقان هیاطله اتحادی بست تا او از طرف شمال شرقی و خود از طرف مغرب ایران را در میان بگیرند و با محدودیت ساسانی بتصور خام او دولت روم از شر چنین تخصصی قادر خلاص یابد انوشیروان بایبیداری و مهارتی عجیب خاقان ترك و امپراطور روم هر دو را سر جای خود نشاند و نه تنها ایران را از بلای استیلای وحشیان هیتالی نجات بخشید بلکه غیر مستقیم روم را هم که ایران از طرف شمال شرقی و شمال حدود خود محافظ آن بود و اگر هیاطله بر ایران دست یافته بودند آن ممالک را هم از هر طرف در میان میگرفتند از خطری که یوستی نیوس عواقب آنرا نیندیشیده بود حفظ کرد .

هجوم عرب و تسلط پیدا کردن ایشان بر یک قسمت مهم از دنیای متمدن قدیم یک باره اوضاع سابق را بر هم زد باین معنی که چون مجرد قبول اسلام عرب و عجم و ترك و تازی را در همه حقوق برابر قرار میداد دیگر هیچکس حق نداشت که جلو رفت و آمد یارسیدن مسلمانی را بمقامات و مدارج اجتماعی و سیاسی باین اسم و عنوان که او بتزادی دیگر متعلق است بگیرد .

همین کیفیت سدی را که چندین قرن بود ایرانیان در مقابل اقوام وحشی و بدوی بسته و راه وصول ایشانرا ببلااد آباد و مراکز تمدن شرق و غرب مسدود کرده بودند در هم شکست و در نتیجه ترکان و زردپوستانی که اسلام آورده بودند دسته دسته بلامانع بایران هجرت کردند و رؤسای ایشان در دربارها و دستگاههای حکومتی و نظامی خلفا و امرای مسلمان صاحب نفوذ و مقام شدند حتی کم کم قسمتی از قشون خلفا و امرا را هم ایشان تشکیل دادند .

بعد از این ترکان مسلمان نوبت بترکمانان و زردپوستان غیر مسلمان مثل ترکمانان غز و قراختائیان و مغول رسید و بلاهایی که میدادیم و کمتر تاریخ دنیا نظایر آنها را نشان داده از جانب آنان بممالک ما و قسمت دیگری از ممالک اسلامی شرق وارد آمد .

در این گیرودارها همچنانکه در استیلای تیمور و فتنه افغانه و تعرضات دول استعماری اروپائی اتفاق افتاده ایران ستمدیده ما علاوه بر اراضی وسیع که از دست داد و در بعضی موارد حتی از پای تختها و مراکز اصلی حکومت و مدنیت خود رانده شد چندین بار قسمت اعظم هستی مادی اونیز از زر و سیم و گنجینه های جواهر و نفایس و خزاین کتب بیاد غارت رفت و عمارات و ابنیه و زراعت و صنعت آن منهدم و نابود شد .

باتمام این احوال ایرانی در هر کجا مانده ایرانی مانده و از برکت تاریخ چند هزار ساله و بزرگان صاحب اثر و آثار جاوید که از ایشان بیادگار باقیست و هیچ حادثه ای نیز تا کنون نتوانسته است نقش ایرانی بودن را از چهره آنها بسترده همچنان تعلق خود را نسبت بگذشته پرافتخار و وطن اصلی خویش حفظ کرده و باتکای همان سابقه درخشان با وجود نکبت زمان و تحمل حکومت خارجیان باز از انتساب خود بایران و ایرانی تن نزده و در دیگران مستحیل نشده است .

هنوز مزار مولوی با اینکه در قلب آناطولی قرار دارد گویی خطاب به عارفان زبان شیرین فارسی میگوید که :

بعد از وفات تربت ما در زمین مجوی در سینه های مردم عارف مزار ماست
و نظامی در زیر خاک گنجه بر فراق می تالد و میفرماید که :

گنجه گره کرده گریبان « من » بی گرهی ملک عراق آن من
و ایوان شکسته مداین که : « باشکستگی ارزد بصد هزار درست » از کنار دجله آواز
بر میدارد که :

از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنایع عجم را
و حکیم بزرگوار سنائی از باطن غزنه چنین صلاهی سخن در میدهد که :

بس که شنیدی صفت روم و چین خیز و بیا ملک سنائی بین
تا همه دل بینی بی حرص و بخل تا همه جان بینی بی کبر و کین

باری اگر گردش روزگار و تقلبات لیل و نهار قسمتهای عظیم از خاک وسیع ایران را از پیکر اصلی آن بریده و بسیاری از مادیات آنرا بر باد غارت و فنا داده باز نماند .
الحمد از معنویات متعلق بنژاد ایرانی آنقدرها در داخل ایران امروزی و در قسمتهائی که اکنون از حدود سیاسی آن خارجند برجا مانده است که بزنده داشتن نام و نشان ایرانی کمک کند و عظمت گذشته آنرا بیاد دوست و دشمن بیورد .

جای هزار شکر باقیست که اگر غارتگران و بدویان یا دول متعرض از خاک ایران عزیز قسمتهائی را ربوده و کرور کرور ثروت‌های مادی از هستی ما را بغنیمت برده و آبادیهای ما را خراب و ویران ساخته‌اند باز هیچوقت در مخیلهٔ ایشان این پندار باطل راه نیافته بوده است که دست بغارت معنویات ما ببرند و سوابق مشعشع تاریخ ما یا بزرگان علم و ادب و هنر ایرانی و آثار جلیلهٔ ایشان را هم بعنوان غنیمت جنگی از ما بربایند و بخود بینند.

این مسأله یعنی «غارت معنویات» تحفهٔ تازه‌ایست که نهال شوم آن قریب بنیم قرن قبل در کنار بوغاز بوسفور کاشته شده و حالیه شاخه‌های این شجرهٔ خبیثه از کنارهٔ انهار کورا و کابل و تاحدی از ساحل شط دجله سر بر کشیده و هر روز مطبوعات و دستگاه‌های تبلیغاتی ایشان ثمره‌های زهر آگینی از آنرا بکام جهانیان فرو میکنند. این کار زشت از مدتی پیش در بعضی از ممالک همسایه بدست کسانی که جز منظوره‌های سیاسی و تبلیغاتی غرضی دیگر ندارند و در پیشگاه حقیقت بهیچوجه در خود احساس شرمندگی نمیکنند شروع شده و دنبالهٔ آن همچنان ادامه دارد غافل از آنکه حقیقت خود حافظ و معرف خود است و باین وسوس و دسایس نمیتوان بر چهرهٔ آن نقاب اختفاء کشید و چشمهٔ نافذ و فروزان آفتاب حق را با گل هوس و غرض کور کرد.

آثار معنوی یک قوم محصول ذوق و فکر و استعداد افراد برجستهٔ آن وارث سالها قدم زدن در شاهراه تمدن و پخته شدن خمیره‌های ذاتی و خصایص ملی و قومی است و بهمین جهت هر یک از آثار معنوی قومی را که بگیریم آنرا نمایندهٔ ذوق و فکر و استعداد و طبع مخصوص همان قوم می‌یابیم و بین آن و بین همان نوع اثر در میان قوم دیگری کمتر شباهتی می‌بینیم.

بنابراین هر کس که بخواهد بوجه اغاره و استراق یا دست بردن در تاریخ، معنویات اقوام دیگر را بخود بیند و آنچه را که بپیکر او نارساست بآن بیاویزد علاوه بر آنکه با پیرایه‌های ناساز و عاریه هر جا بخود نمائی بپردازد استهزاء خاص و عام را بخود جلب میکند چون بالاخره حق بادی حق بر میگردد تاریخ ساز بی توفیق در میان خاص و عام رسوا میشود و از رنج بیپودهٔ خود جز ندامت و خجالت ثمری بر نمیدارد در دوره‌های قدیم چون غارتگران و متعرضین بهمان قوای مادی و جسمانی خود می‌بالیده و زور را عین حق میدانسته‌اند و تاحدی انصاف و جوانمردی و گذشت

هائی مردانه داشتند بهمان قانع بودند که قومی را زیر دست خود بیاورند و از ثروت و خاک و دارائی مادی او هر چه رامی توانند بتصرف خویش بگیرند دیگر چون متمدن بقلم رفتن و خود را در سلک متمدنین قدیم و صاحبان آثار عالی ذوقی و هنری کشیدن باب نشده بود هیچوقت تعرض بناموس معنوی اقوام دیگر را جایز نمیشمرده و در پی این دزدی زشت و ناجوانمردانه نمیرفته‌اند .

امروز بدوره‌ای رسیده‌ایم که اگر چه تمدن مادی فوق‌العاده ترقی کرده لیکن بدبختانه هنوز تجاوز و تعرض بحقوق دیگران در افراد انسانی حتی در همان متمدینی که خود را زبده بشر معرفی میکنند کشته نشده بلکه درجه شدت و حدت آن فزونی نیز یافته است . منتهی اگر در سابق غارتگران و متجاوزین شهامت اینکه خود را باین اسم و عنوان معرفی نمایند داشتند امروز عنوان متمدن یا ترس از سرزنش عمومی یا بیم از بروز جنگ عمومی و خسارات عظیم آن متجاوزین را بر آن داشته است که تجاوز و تعرض را بصورت‌های مختلف و در زیر پرده‌ها و تحت عنوان‌هایی که زیاد وحشت‌زا و فضاحت‌آور نباشد اجرا کنند و در این مرحله آخرین صورتی از آن که از نیم قرن پیش بجلوه درآمده غارت معنویات ملل زیر دست ضعیف است به وسیله تبلیغات و تاریخ‌سازی و مستحیل کردن آنها در خود تا بار بودن دل و مغز مردم در بردن آب و خاک و مال و منال ایشان دچار اشکال بزرگی نشوند چه و قتیکه صاحب خانه رام یا در خواب شد تصرف خانه زحمتی ندارد و موقعیکه در حصار قلعه ای رخنه‌ای بزرگ راه یافت دیگر حفظ آن امکان پذیر نخواهد بود .

این حيله و تدبیر البته چنانکه مخفی نیست ساخته و پرداخته دوایر سیاسی و تبلیغاتی ممالک استعماری و محصول فکر نویسندگان مزدور و جاه طلب آن ممالک است و چیزی نیست که از خاطر فلان نویسنده ترك یا عراقی یا قفقازی یا افغان تراوش کرده باشد ، فقط این ساده لوحان ندانسته بسازان مکاران طمعکار میرقصند و پیش خود چنین تصور میکنند که با دامن زدن آتش تعصب و اختلاف بتاریخ و تمدن و تحکیم بنیان قومیت خویش کمک میکنند در صورتیکه دول استعماری که در پس پرده این عروسک‌ها را می‌جنبانند ازین بازی کیف میبرند و در آخر کار هم بوساطت درمیان می‌افتند و آنچه را که هنوز با آتش کینه‌ورزی و نزاع و جدال نسوخته است تحت حمایت یا تصرف خود میگیرند .

نمیدانم تاکی مشرق زمینی مسلمان گرفتار سفاقت خواهد ماند و کی ممکنست

از خواب اغماء و غفلت بیدار شود و بکشد و مکر دول استعماری و به اسیر بودن خود در چنگال استیلای ایشان پی‌برد و چاره‌ای برای نجات بقية الباقية آب و خالك مسکونی خود از شر تعرض آن دول آرمند بیندیشد .

اگر خدای نکرده روزی وطن ما و مملکت برادران افغان ما بچنگ یکى از این دول بیفتد و ما اسیر و فرمانبردار ایشان شویم چه فایده دارد که سنائی ایرانی باشد یا افغان در صورتیکه ایرانی و افغانی دو برادرند که اگر بعلت رسیدن به رشد خرج خود را از هم جدا کرده‌اند رشته اتصال برادریشان قطع نشده است .

امروز برادران افغانی ما میخواهند بیچاره سنائی را که بقول خود: « رسته ز تربیت زمین و زمان » است در چهار دیوار غزنین تخته بند کنند و بازدن داغ افغانی بر پیشانی او اورا مخصوص بخود بدانند و از مفاخر افغانستان که اصطلاحی و مملکتی جدید است و بهیچوجه در عهد سنائی وجود نداشته بشمارند در صورتیکه فارسی-زبانان ری و اصفهان و شیراز اگر زودتر و بهتر از مردم غزنه کلام سنائی را نفهمند و از آن لذت نبرند یقیناً دیرتر و بدتر نخواهند فهمید و لذت برد .

اساساً این نزاعهای خلاف انگیز و برانگیختن شور در عوام نفهم برای چه و بچه قصدی است؟ فرض کنیم که تمام مفاخر و معنویات ملت ایران را در طی تاریخ طویل آن از ما بگیرند و نثار برادران افغانی ما کنند، آیا با این کیفیت کابل لندن و پاریس میشود و ثروت و قدرت افغانستان بپایه انگلستان و آمریکا ارتقاء می‌یابد و پوستین دوز کابلی از عهده رقابت با استادان صنعت کار اروپا بر خواهد آمد؟

خوبست برادران افغانی ما بجای ادعاهائی که خود ایشان هم در باب آنها شک دارند و بهمین جهت هم برای رفع آن شک بزمین و آسمان متوسل میشوند، و بقول آخوند مآبان ما، دست در ریسمان پوسیده مستندات و دلایل « لایتچسبک » می‌زنند بکوشند که امروز از خود هنری بدنی نشان دهند که شک و تردیدی در آن نرود و عالم متمدن باتفاق کلمه آنرا مایه افتخار و سرافرازی ملت افغان بشناسد و ماهم مثل تمام مردم دنیا در مقابل آن سر تکریم و احترام فرود آوریم و الا یقین بدانند که روش ناپسند بعضی از مجلات و مورخ نمایان ایشان در پیش کشیدن حدود افغانستان مو هو می‌تاپشت سبزوار و شاهرود و حدود کویر لوت و شبانکاره قدیم و سعی در غارت معنویاتی که ایرانی بودن آنها را حتی مطلعین و افراد با انصاف افغانستان هم نمیتوانند انکار کنند و صدور ورقه هویت افغانی برای امثال طاهر ذوالیمینین که خود را از اولاد رستم

مظهر عصر پهلوانی ایران میدانسته و یعقوب لیث که نسب او را بر است یا دروغ به ساسانیان می پیوسته اند و هزاران نفر دیگر که نه پدر و مادرشان رنگ کابل و قندهار را دیده نه در عصر و زمانشان از افغان و افغانستان نام و نشانی در میان بوده جز اینکه یک ملت همسایه و هم کیش و هم زبان را آورده کند نتیجه ای ندارد در صورتیکه ما ایرانیان بترقی و تعالی حقیقی افغانستان کمال علاقه را داریم و اگر از جانب خارجیان خاری بپای یکی از ساکنین آن برود مثل اینست که بقلب فرد فرد ما رفته باشد .

ماسالهاست که این قبیل نغمات شوم را از جانب یک عده نویسنده متعصب کابل که پرورده دست و آلوده باغراض جو انان ترك بوده اند می شنویم ولی چون یقین داشته و داریم که این بیانات زبان حال همان عده معدود بخصوص است نه اظهار مکنون خاطر ملت افغان در آن بدیده شوخی و استرحام می نگریستیم و آنرا بهیچوجه قابل اعتراض و جواب نمی شمردیم و بسکوت می گذرانیدیم تا شاید بر اثر جلوگیری اولیای مسئول دولت افغانستان یا اقدامات جدی دولت ما باین قبیل تفتینات و الغاء شبهات خاتمه داده شود و ناشرین آنها بصراط مستقیم عقل برگردند .

بدبختانه حالیه مشاهده میشود که این انتظار ما بیهوده بوده است چه می بینیم که تبلیغات مسموم سابق روز بروز شدت پیدا میکند و هیچیک از اولیای دولت دو طرف هم در صدد منع آن نیستند .

ما باولیای دولت افغانستان و سیاستی که تعقیب میکنند کاری نداریم اما از سست عنصری و اهمال دولت خود در این باب سخت در تعجبیم . هر وقت یا یکی از مسئولین در این موضوعها صحبت میکنیم لزوم حفظ روابط حسنه و نیاززدن خاطر حساس همسایگان را برخ ما میکشند .

هزار لعنت بر آن کس که با حفظ روابط حسنه با همسایگان مخالف باشد و بعد و قصد در آزردن خاطر ایشان بکوشد اما اگر شما در قبال کسی که همسایه شماست و بشما پیوسته ناسزا میگوید و دست تعرض بناموس شما دراز میکند بعنوان « حفظ روابط حسنه » و « نیاززدن خاطر حساس همسایه » سکوت یا اهمال بخرج دادید مردم در عرف خود باین حرکت جز بی غیرتی و بی حمیتی نامی دیگر نمی نهند و رعایت این قبیل « ادب » های بیجارا جز از سست عنصری و عدم اعتماد بنمس از چیزی دیگر نمیدانند .

اگر ما - بدون آنکه بخواهیم این روش سخیف را پیروی کنیم - بمملکت

افغانستان که سر بلندی و سعادت آن موجب کمال خوشوقتی ما خواهد بود «مملکت کابل و قندهار» بگوئیم تا مفهوم واقعی آنرا رسانده باشیم هزار اعتراض رسمی و غیر رسمی متوجه ما میشود و یقین داریم که هنوز این عبارت را بزبان نیاورده جناب آقای سفیر کبیر افغانستان صبح زود قبل از آنکه وزیر امور خارجه ما از خواب ناز برخیزد در اطاق ایشان برای تقدیم اعتراض حاضر است اما مدتهاست که در کابل در زیر چشم وزیر امور خارجه افغانستان و با اطلاع کامل اولیای دولت آن که حتی یک ورق نوشته سانسور شده را اجازه ورود بمملکت خود نمیدهند عنوان «فارس» بجای نام رسمی کشور ما که از زمان انشاء کتاب اوستا تا امروز «ایران» بوده نوشته میشود و وزارت خارجه ما حتی از یک اعتراض رسمی هم در این باب خودداری میکند.

تاریخ سازان امروز کابل حتی گستاخی را بآنجا رسانده‌اند که در نقل عبارات تاریخ ایران سر جان ملکم و نقل داستان هجوم افغانه بایران هر جا صحبت از ایران و ایرانی است این دو کلمه را بفارس و فارسی تبدیل می‌کنند تا بتصور خود ایران که حد طبیعی آن از طرف مشرق بشط سند میرسیده فقط و فقط شامل ایالت فارس شود و بلوچستان و کرمان و خراسان صاف و ساده و بدون معطلی جزء افغانستان بشمار آید و تاج افتخار افغانی بر تارک امثال فردوسی و انوری و معزی و خیام و ابوعلی سینا و عنصری و عطار و خواجه نصیر و اوحدالدین و شاه نعمه الله و خواجه و هزاران نفر امثال ایشان زیننده باشد. اگر روزی سیاست یک دولت بیدار خارجی در اصفهان مقدمات تجزیه قندهار و انقراض دولت صفوی را برای تصرف ایالات ساحلی بحر خزر فراهم می‌کرد و موقعی دیگر سیاست دولت دیگری برای سد راه حریف بهندوستان ولایت هرات و قسمت مهمی از سیستان و بلوچستان را از ایران جدا میساخت و با افغانستان استقلال اسمی میداد دیگر چرا باید امر بر خود مامشته شود و «این همه آوازه از شه بود» را از حلقوم خود بدانیم و بجای آنکه از گذشته عبرت بگیریم باز هم در تعقیب راه غلط عناد بخرج دهیم و روزگار تباه خود را از بدبتر زمینه را برای برباد رفتن بقیه فراهمتر کنیم. ای کاش امروز هم لااقل بر این قسمت از آسیا پادشاه مقتدر بیدار - دلی مثل شاپور و انوشیروان یا سلطان ملکشاه سلجوقی و نادر شاه افشار سلطنت میکرد و ما همه بدون اینکه برای چنین پادشاهی در صدد تعیین هویت یا نژاد و اصل و نسب باشیم تحت امر او بودیم و نواحی ملک ما بهدایت و تدبیر و مردانگی او از بدبند سگالان خارجی محفوظ میماند و ما از همان امن و عدالت زمان ایشان برخوردار می شدیم و

مصالح خود را خود میدیدیم و خود راه میبردیم .

اما آنها که ما را باین حال خواسته و بانتظار حالی بدتر از این نشسته اند نمیگذارند که ما بخود آئیم و باترك تحزب و تعصب راه صلاح و فلاح را بادیده ای روشن بین پیدا کنیم بلکه این استادان تر دست که طوطی صفتمان در پس پرده نشانده اند ما را بتکرار آنچه تعلیم میدهند و امیدارند و آنچه میخواهند بدست مامیکند و آنچه را خوشایند طبع ایشانست بزبان ما می آورند .

امروز کار این تحزب و تعصب بآنجا کشیده است که جماعتی بنام خاقانی قصیده بزبان ترکی میسازند تا ثابت کنند که خاقانی ترك بوده و برای نظامی اشعاری به زبان آذری (باصطلاح ایشان ترکی آذربایجانی) انتشار میدهند و در صدند که از او مجسمه ای بقامت هفت متر درست کنند تا ترك و قفقازی بودن آن باثبات برسد مثل اینکه اگر این مجسمه مثلاً شش متر ارتفاع داشته باشد باز در ایرانی بودن نظامی شکی در میان خواهد بود. همچنین همسایگان افغانی ماتمام بزرگان خراسان قدیم و کرمان و بلوچستان و ماوراءالنهر را افغانی جلوه میدهند و در یک قسمت از این ادعانه تنها معارض ماهستند بلکه نسبت بادعاهای اوزبکان ترکستان هم که با اساس ترازادعاهای ایشان نیست ابرازی لطفی میکنند و این جمله غیر از دعاوی ترکان عثمانی است که تقریباً تمام ایران را مسکون از قبایل ترك میشمارند و بجز از نژاد ترك نژاد دیگری را قابل قبول تمدن و ابراز استعداد و هنرنمی پندارند تا آنجا که بتصور ایشان هر صاحب استعداد و هنرمندی ترك بوده و اگر ترك نبوده استعداد و هنری نداشته است .

با این سیره مضحک که بعضی از همسایگان ما پیش گرفته اند بیم آن میرود که همسایگان عراقی ما هم باین عنوان که شاپور و انوشیروان و بهرام گور و خسرو پرویز در کنار دجله و نزدیک بغداد متولد شده و در آن حدود سلطنت میکردند ایشان را عرب و عراقی معرفی کنند و جزء مفاخر آن سرزمینشان بشمار آرند .

اگر حال باین منوال بگذرد و دنباله این گستاخی و تجاوز قطع نگردد گویا دیگر برای ما که نمیخواهیم های را بهوی جواب دهیم چاره ای نماند جز اینکه این موضوع مهم را هم بانجمن ملل متفق احاله کنیم و مثل مسأله نفت یا طلای بانک منی یا آب رودخانه هیرمند از آن محکمه عدل در حفظ معنویات خود انصاف بخواهیم .

البته این بیان شوخی است و حقیقت محتاج بآن نیست که جمعی باقیام و عهد و مهره سیاه و سفید تکلیف آنرا معین کنند . قاضی زمان که عادل ترین و بی طرف ترین

قضاة و از اغراض کوتاه وهوی وهوس پست بشری فارغ است در این باب رأی خود را داده و مایقین داریم که در آینده نیز این قبیل هیاهوهائی که بقصد و منظورهای سیاسی و تحصیل منافع آنی برپا میشود چون باد هوا از میان خواهد رفت و کوچکترین اثری در اصل مسأله که محرز و متفق علیهاست نخواهد کرد جز اینکه ملل دوست و همسایه را نسبت بهم ظنین و قلباً از یکدیگر دور و راه را برای اعمال اغراض بیگانگان صافتر میکند .

ما قصد نداشتیم که در این مقوله چیزی بزبان یا بقلم آوریم اما از بس بیمزگی و جلالت در نوشته های بعضی از مجلات و کتب منتشره در خارج از حدود مملکت خود دیدیم عاقبت بتنگ آمدیم و این سطور را نوشتیم ، اگر بخشی است بر آنهاست که سنگ بدرزده مارا بفریاد آورده اند ، و البادی أظلم .

اندیشه و عشق *

عشق میورزم و امید که این فن شریف چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود این مقاله از استادی بزرگ و نویسنده‌ای بسیار معروف است که اجازه نفرمودند نامشان برده شود باین همه تصور میرود اگر خوانندگان باذوق و هوشیار در معانی و عبارات لطیف آن دقت فرمایند خود نویسنده بزرگوار را بشناسند .

« مجله یغما »

نمیدانم چرا غالب اوقات را در عمر خود متالم ام . باینکه از نعمت سلامت مزاج برخوردارم و از جهت دستگاه معیشت نیز تا آن حد که خود میخواهم در مضیقه نیستم و احتیاجی ب مردم زمانه ندارم و از سرچشمه فیض نیز پایه و مایه‌ای یافته‌ام که بعد متوسط چیزی میخوانم و میفهمم و از این راه تمتع برمیگیرم ، باز بهیچیک از این جمله چنانکه باید خاطر م خوش نمیشود و همینکه از حال غفلتی که اشتغال باینکار ها برای من پیش میآورد بیرون می‌آیم و بحال خود باز میگردم خیل غم گرداگرد وجودم خیمه میزند و در اندوه و اضطرابی عمیق فرو میروم .

خدا میداند که بر منصب و مال هیچکس حسد نمیبرم ، جاه‌جو و زیاده طلب نیز نیستم بلکه از قبول همین اندک مایه‌ای هم که روزگار بدست ابناء خود در اختیار من نهاده و چند روزه عمر را باید بوسیله آن بگذرانم عار دارم . آرزویم این بود که اگر امکان داشت ازین قیلوبند میرستم و همچون مرغان هوا از خرمن بیکران طبیعت و از خوان بی دریغ آفرینش چینه می‌چیدم و باهتر از آزادی تمام بر شاخ درختان می‌نشستم و در آغوش گلها می‌آرمیدم .

آنقدر خودخواه نیستم که خیال کنم که این حال تنها در من ایجاد میشود و درین میانه فقط من باین کیفیت مخصوص هستم . تصور میکنم که هر کس اندکی از حد بینش مردم متعارفی بالاتر ببیند ، و از قید خور و خواب و خشم و شهوت کمی خود را برهاند و قدم جسارت فکری را از افق تنگ متعبدین کوتاه نظر و مقلدین گمراه بالاتر بگذارد بهمین بلا گرفتار می آید و در همین جهنم الم و اندوه غوطه ور میشود . چون مکرر فکر میکنم که علت اساسی این اندوه باطنی و غصه جانکاه که گوئی بامن زاده و بامن بگور خواهد رفت چیست و راه چاره و داروی این درد را نمی یابم ، حال تألمم روز بروز بیشتر میشود و سوز درونیم آن بآن شدت میگیرد . یقین دارم که آخر کار هم غلبه نصیب آن پهلوانی خواهد بود که تاکنون جان هزاران هزار پآکان را در کوره غم سوخته و بایک وزش باد بیرحمی حتی نگذاشته است که از بود و نبود ایشان در افق دودی نیز برجا بماند .

علم جدید با وجود تمام دست و پاهائی که کرده متأسفانه تاکنون بسر این نکته نرسیده است که موجودات زنده برای چه خلق شده و بچه منظوری زیست میکنند و بسمت چه مقصودی راه می پیمایند اما گویا در این مطلب دیگر شبهه ای نباشد که علاقه بحفظ حیات برای عموم جانداران فطری است و محرك کلیه حرکات و سکنات موجودات زنده بقاء ذات است ، بطوریکه هر کس هر چه میکند و می اندیشد چه خود بداند چه خود نداند چه باکمال صفا و صداقت بآن معترف باشد یا آنکه روی وریا پیشه کند ، در راه حفظ حیات و بقاء ذات است ، باین تفاوت که یکی بمقتضای همت خود گرد آوردن مال و منال را در این مرحله بنام پیش بینی و تأمین آتیه بهترین وسایل تشخیص میدهد ، دیگری چون حیات عاریتی را فانی می بیند بامید آنکه بحیاتی بهتر منتقل شود در تهیه توشه آخرت میکوشد ، و کسی دیگر بابجا گذاردن ذکر خیر و خلف صالح و آثار حمیده در ابقای چیزی از خود در دنیای گذران خویشتن را بوجهی قانع میسازد . تمام زد و خوردها و بحث و جدالها و مناقشات و منافسات مردم برای رسیدن باین مقامات است و منظور همه باوجود اختلاف مسالک و مشارب سعی در حفظ منافع ذاتی و تأمین وسایل دفاع زندگانی دو روزه یا تدبیری جهت تطویل عمر و ادامه دنیال آنست . اما عجب در اینجاست که افراد بیچاره بشر با اینکه در دریای مهلکه غوطه ورنند و هر روز که در دنیا بیشتر میمانند یک روز بھلاک و فنا نزدیکتر میشوند ، باز باوجود بدیهی بودن امر از تشبث بطناب پوسیده امید دست نمی کشند و در آرزوی روز بهی و

حوادث غیر مترقبه پشت بگرگ درنده اجل در علفزار غفلت همچنان آسوده می-چرند ، و بهیچ قیمت حاضر نیستند که بگویند عیب باین عالم آمده و بی آنکه اثری یا خبری از ایشان در آن بجابماند یا امید ی بیازگشت باشد از آن دل برکنند و یکباره همه چیز دنیا را الی الابد برود گویند .

وقتی که انسان از علمای علوم طبیعی می شنود که میلیونها سال است که موجودات زنده در روی این کره پیدا شده و پیش از پنجاه هزار سال است که اولاد آدم نسلی پس از نسلی جای خود را بیکدیگر میدهند و راه دیار عدم می پویند ، آنوقت تاحدی بحقارت وجود و کوتاهی دوره عمر و واهی بودن خیالات دور و دراز خود پی میبرد و می فهمد که حکیم بزرگواری که گفته است :

آمد شدن تو اندرین عالم چیست آمد مگسی پدید و نا پیدا شد
تاچه اندازه در تقدیر مدت عمر ما مسامحه و گذشت بخرج داده است ، با اینکه بعین یقین می بینیم که روزگار بانسلهائی که پیش از ما بر روی این توده غبرا میزیسته چه معامله کرده و چگونه وجود و آثار و افکار ایشان رانا بود نموده و با این نوع معامله هیچگونه خللی و شکستی نیز در مدار چرخ و مسیر آفرینش رخ نداده ، حقیقه از کمال جهل و خودخواهی است اگر وجود عاجز متزلزل بود و نبود خود اهمیتی دهد و خود را درین عالمی که از عدم شروع شده و بسمت عدمی دیگر می رود کسی یا چیزی بیندارد . چنین می نماید که دست هوسرانی ما را مانند گوی در فضای بیکرانی که بگفته پاسکال مرکز آن همه جا و محیط آن هیچ جاست پرتاب کرده و ما باشتابی که تشخیص آن در خورد میزان عقل کوچک بشری نیست سراسیمه و سرنگون پیرتگاه فنا و نیستی میرویم . اگر عاقل دورانندیشی از خارج . این حال زار ما را ببیند از اضطراب بر جان خود میلرزد اما مردم غافل باین خوشند که در رقص و وجدند و از نشه ای بنشه ای گوارا تر میروند .

اگر انسان فکر و ادراک نداشت و از این گونه اندیشه ها و وسواسها فارغ بود ، بالنسبه میتواندست راحت بماند و باخود بگوید که :

چند روزی که در این مرحله فرصت داری

خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست
اما چه میتوان کرد که این بلای جانگداز که نام آن را عقل و ادراک گذاشته و آنرا مایه امتیاز انسان بیچاره از سایر زندگان و موجب سرفرازی و رجحان او بر دیگر

جانوران شناخته‌اند ، آئی مردم هوشیار باذوق را آسوده نمیگذارد و هر آن او را بر آن میدارد که در دستگاه خلقت موشکافی کند و بفهمد که مقصود این بازیچه که آن را آفرینش میخوانند چیست ، و اداره کننده آن کیست ، بر چه مداری می‌گردد ، راه دخول و خروج آن کجاست ، چه وقت شروع شده ، و چه زمان به انجام میرسد ، و انسان در این میان چه کاره است ، بازیگرست یا تماشاگر ، عامل مؤثر است یا وجودی بیکاره و بی‌اثر .

افراد حقیقت جوی از همان زمان که در بیابانهای کلدان و آشور در کنار دجله و فرات اغنام خویش را بچرا میبرده و یادرساحل نیل بزراعت و آبیاری مشغول بوده و یا در زیر آسمان صاف یونان و بر روی دریای آرام نیلگون مدیترانه بدادوستد و سیرو گشت سر میکرده اند در نتیجه سیر در آفاق و انفس بدرک مطالبی بی‌برده بودند که به آنها حقیقت علم می‌گفتند اما ترقیاتی که بعدها در همین راه نصیب بشر شد ثابت کرد که قسمت اعظم این حقایق و علوم موهوماتی بیش نبوده است که دماغ خلاق همان مردم برای اقتناع حس کنجکاوی ، آنها را بوجود آورده بوده چنانکه همین حال مسلماً بعدها نسبت بمطالبی که ما امروز آنها را جزء حقایق مثبتة و قضایای مسلمة بشمار می‌آوریم بروز خواهد کرد و یقین خواهد شد که مانیز بموهوماتی بیش سر و کار نداشته‌ایم و به این خوش بوده‌ایم که از اسرار طبیعت مقداری را فهمیده و بدریدن پرده رازهای از دستگاه آفرینش موفق آمده بودیم .

چاره چیست ، یاباید ادراك و عقل و دوراندیشی را یکی از وسایل مصنوعی از میان برد و راه دانش و بینش را بست تا از شر اندیشه و وسواس واضطراب راحت ماند ، و یا آنکه بوسیله همان وهمیات و ساخته‌ها و پرداخته‌های دماغی خود را قانع ساخت و باین تدبیر طعمه‌ای در کام نهنگش کنجکاوی و رازطلبی ریخت .

این مرحله ثانوی همان راهیست که آنرا راه کسب کمال و طلب حقیقت می‌گویند کسانی که قدمی قوی برای طی این طریق صعب الوصول دارند لااقل خاطر خود را باین خوش میدارند که اندکی از مجهولات لاتحصای وجود را معلوم میسازند و از میزان جهل افراد بشر که بزرگترین موجب وحشت واضطراب و اندوه و آلم مردم هم همانست اندکی می‌کاهند و از همین راه مصدر خدمت بزرگی نسبت با افراد نوع خویش میشوند .

اما وجود ضعیفی مانند نگارنده ناچیز این سطور که دست استطاعتش برای

ادراك این پایه بلند بسته و پای قدرتش در طی این مرحله شکسته است چاره‌ای ندارد جز آنکه بوسیله‌ای از وسایل خود را از درك هم و غم و آزار رنج و الم غافل سازد و مجنون وار مجذوب جهتی شود که در آن عقل و اندیشه را راه نباشد .

لله الحمد که در میان این همه آلودگی‌ها و پستی‌ها که عالم ممکنات را احاطه کرده آنقدر مظاهر جمیل و محاسن صورت است تا بتوان با مطالعه و مشاهده آنها خود را مشغول داشت و مجذوب و مفتون شد و زنگ غصه و ملالت را بنور جمال و دم جانبخش آنها از صفحه خاطر زدود . نهایت خوشی من در زندگانی همان اوقاتی است که بمطالعه و تماشای این گونه مناظر و آثار مشغولم و از بخت بد خود بسیار شکر گزارم که باین راه سعادت هدایت کرده است چه اگر این وسیله نبود حقیقه نمیدانم چگونه وجود نحیفم میتواند تاب تحمل این همه مصائب و آلام روحی را بیاورد و تا این حد سخت جانی بخرج دهد .

در نظر من موجود زیبا آنست که بیک جلوه زمام عقل و اختیار مرد با ذوق را فی البدیهه از کف او بدربرد و او را مفتون و مجذوب خود سازد . هر چیز که توانست منشأ این اثر و مظهر این معجزه شود آن زیباست و شایسته پرستش و عشق و ورزی . بطور کلی هر اثر موزون و با اندام و هر وجود متناسب و مستوی الخلقه همین حال را دارد چه موجود زنده باشد چه اثر بی جان زیننده . عموم شاهکارهای خلقت و آثار بر ازنده - ای که از دست و طبع و ذوق مردم هنرمند ناشی شده همه جزء مظاهر جمالند و همه کم و بیش قابل تماشا و مطالعه و عشق بازیند .

نگارنده باین جمله در این عالم عشق میورزم و بمدد نور و فروغی که از آنها کسب میکنم شام تیره زندگانی را روشنی میبخشم و میکوشم که این ذوق در من تمیزد چه اگر خدای نخواسته روزی ازین نعمت محروم شوم و نتوانم که بآن وسیله تریاقی جهت زهر رنج و غصه درونی خود فراهم سازم هیچ طیبی بعلاج مزاج من قادر نخواهد گردید و جز بردن گرانی وجود خویش چاره‌ای نخواهم داشت .

